

سه رساله نقد صوفیه از دوره قاجار تذکره الاخوان لشرك الشيطان و دو رساله ديگر

به کوشش علیرضا اباضری

مقدمه

تصوف در طول حیات خویش، چند موضوع جنجال برانگیز را مطرح کرد که مورد مناقشه واقع و در برخی موارد، باعث زحمت برای عرفا و متصوفه شده است. این موضوعات بر خلاف ظاهر شرع و باور عامه بود و از سوی دینداران، به ویژه علما و فقها مورد طعن و رد قرار گرفته است. در گرایش‌های مختلف متصوفه این موضوعات وجود دارد و هر کدام نقطه ضعفی دارند. به طور مثال در بین متصوفه ایرانی، دفاع از ابلیس و موحد دانستن او وجود دارد و در بین متصوفه غرب ممالک اسلامی، ایمان فرعون پررنگ است، هر چند گویا ایمان فرعون نیز ابتدا توسط منصور حلاج مطرح شده است. منصور حلاج از متصوفه ایرانی، سردمدار دفاع از ابلیس است و ابن عربی در غرب ممالک اسلامی به ایمان آوردن فرعون و مؤمن دانستن او مشهور است^۱ که اکنون به موضوع ایمان فرعون و بعضی تأویلات و توجیهاست سست در این زمینه کاری نداریم.

یکی از شگفتی‌های تاریخ، معرفی ابلیس به عنوان رئیس الموحدین، مهتر مهجوران و ...، آن هم از سوی زاهدترین مردمان و کسانی است که خود ادعا داشتند در مصاف بی‌پایان با شیطان هستند و تصوف، همه زندگی آنها بود. تبلیغ و پراکندن آن نه یک عقیده درون گروهی بود، بلکه در کتاب‌ها و بر سر منابر علناً ترویج می‌شد. آنچه نیز گفته می‌شد، طبق مثل امروزی حتی «با هزار من سریشم» قابل چسباندن به

۱. فصوص الحکم، ص ۲۰۱. برای اطلاع بیشتر ن.ک: یوسف پور، محمد کاظم، نقد صوفی (بررسی انتقادی تاریخ تصوف با تکیه بر اقوال صوفیان تا قرن هفتم هجری)، تهران، روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰.

شرع نبود، بگذریم از باور عامه. بلکه آنچه آنها می‌گفتند، تقویت یکی از اصلی‌ترین نقاط مخالف شرع بود. این موضوع شاید ابتدا از سوی صوفیه «شطح» محسوب می‌شد، اما کم کم به یک عقیده مناقشه برانگیز تبدیل شد. طبق آنچه محققان و اساتید در این زمینه نوشته‌اند، این عقیده در بین صوفیه حداقل از زمان حلاج تا زمان مولوی وجود داشته و نمود آن در ادبیات عرفانی ما وجود دارد.^۱ البته در علم کلام ذیل مباحث شرور، جبر و قدر نیز از شیطان بحث می‌شده و علمای کلام به ویژه هنگام مطرح شدن بحث شر، به طور مفصل درباره شیطان سخن می‌گفته‌اند.

ادوار عقیدتی صوفیه در این زمینه متفاوت است. می‌توان گفت: پس از قرن هشتم، دفاع از ابلیس در بین صوفیه ضعیف می‌شود و با تقویت مکتب ابن عربی در ایران، ایمان فرعون مطرح می‌شود. اما بار دیگر از دوره صفویه و در ردیه‌های مختلفی که بر صوفیه نوشته شده، باز می‌توان انتقاد از گفته‌های صوفیه درباره شیطان را دید.^۲

در دوره قاجار، دوباره دفاع از شیطان نمود قوی پیدا می‌کند و حداقل دو ردیه مستقل از دوره قاجار در این زمینه در دست است. یکی همین رساله حاضر و دیگری به نام رساله در شرک شیطان است. البته چند اثر دیگر نیز در رد شبهات جبر و قدر و ارتباط آن با شیطان موجود است.

ضلع دیگر دفاع از شیطان به پیدایش شیطان پرستان و به عبارتی یزیدیه در قرن ۶ ق بر می‌گردد که آن نیز گویا از آموزه‌های صوفیه برگرفته شده بود و اکنون پیروانی در ایران، عراق، سوریه و ترکیه دارد. شیطان پرستی مدرن امروزی نیز نمود دیگری از آن است.

آنچه پس از مقدمه می‌آید، سه رساله در رد این آموزه است. دو رساله به طور مشخص از علمای قرن سیزدهم و دیگری نیز به احتمال زیاد از همین دوره است. مؤلف هر سه رساله شناخته شده‌اند. تذکر دو نکته مهم قبل از ورود به بحث ضروری است:

الف- ضعف تحقیق در این زمینه بسیار مهم است. مثل بقیه موارد، بهترین و جامع‌ترین پژوهش درباره شیطان و موجودیت او در تاریخ اسلام، از یک محقق غربی است. پیتربچی آون، از شاگردان آنه ماری شیمیل، رساله دکتری خود را درباره شیطان‌شناسی اسلامی نوشته و سپس آن را تکمیل کرده، به صورت کتابی با عنوان شیطان در تصوف منتشر کرده، این کتاب توسط مرضیه سلیمانی ترجمه شده و در حال

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، مدخل ابلیس، مقاله دکتر فتح‌الله مجتبابی، ص ۶۰۴.

۲. برای نمونه ن. ک. قمی، محمد طاهر، تحفة‌الاخیار، بی‌جا، نور، ۱۳۳۶، ص ۹۴؛ همچنین پایان‌نامه کارشناسی ارشد زهرا علیزاده بیرجندی، با عنوان تاریخ رویارویی اهل شریعت با اهل طریقت (در عصر صفوی)، به راهنمایی عبدالهادی حائری، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۰. همچنین از همین دوره رساله‌ای موجود است که نشانگر رایج بودن این گونه مباحث است. این رساله به نام: الجبر و الاختیار = تحقیق آن ابلیس کان من الجنّ أو الملائکه، از سید محمد بن عبدالکریم طباطبائی بروجردی اصفهانی درگذشته پیش از ۱۱۶۸ ق جد سید بحرالعلوم است. دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه آیت الله مرعشی به شماره‌های ۱۴۰۹ (گ) ۱۱۸ - ۱۱۹ و ۱۲۹۹۷/۸ وجود دارد.

چاپ است.^۱

تحقیق دیگر در این زمینه، مدخل ابلیس در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* است و می‌توان آن را بهترین پژوهش فارسی در این زمینه دانست؛ همچنین تحقیقات استاد گرامی دکتر نصرالله پورجوادی در برخی آثار و به ویژه در کتاب *عین القضاة و استادان او* مهم است. دو مقاله در *دانشنامه کلام اسلامی* در مدخل ابلیس وجود دارد که دیدگاه کلامی قابل قبولی ارائه داده است. به تازگی نیز کتاب *ابلیس عاشق یا فاسق* منتشر شده که می‌توان آن را اولین پژوهش فارسی زبان مستقل در این باره دانست.^۲

ب- چون در این مقاله، مجال تفصیل نیست مباحث به صورت اختصار می‌آید؛ همچنین صاحب این سطور ادعان می‌کند که اساتید بزرگوار، حق مطلب را به جا آورده‌اند و سعیشان مشکور است.

تشکر و اعتذار

نگارنده سطور از همراهی و راهنمایی چند تن از اساتید محترم و بزرگوار بهره برده و وظیفه اخلاقی خود می‌داند که از آنها تشکر کند. استاد گرامی جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر جعفریان پیگیر مقاله بودند و مقالات دکتر مدرسی درباره میرزای قمی و اطلاع از تصوف دوره قاجار را یادآوری کردند. نگارنده همچنین از اساتید مکرم جناب حجت الاسلام و المسلمین صدرائی خوئی، حجت الاسلام و المسلمین حافظیان، دکتر حامد ناجی اصفهانی و دکتر محمد ابراهیم ایرج‌پور^۳ در چند مورد راهنمایی گرفت.

نگارنده همچنین از الطاف سروران مکرم ذیل، مسئولان کتابخانه‌ها یا بخش‌های خطی در کتابخانه‌های ذیل تشکر می‌کند که در دستیابی به تصویر نسخ رساله‌ها گشاده‌دستی کردند. جناب استاد ابوالفضل عرب‌زاده در کتابخانه آیت الله گلپایگانی (ره) جهت تصویر رساله محمد صالح خاتون‌آبادی، مسئولان کتابخانه فیضیه جهت تصویر نسخه تذکره الاخوان لشکر الشیطان، مسئولان کتابخانه ملی جهت تصویر نسخه دیگر از تذکره الاخوان و رساله شرک و توحید شیطان و جناب آقای یکه‌زارع در بخش خطی کتابخانه مجلس جهت تصویر نسخه شماره ۷۹ مجلس سنا.

بدیهی است مسئولیت اشکالات و نواقص مقدمه و حواشی آن بر عهده نگارنده سطور است و از

۱. طبق برخی خبرها، چاپ این کتاب برعهده نشر علم بوده، اما تا کنون (اوایل بهمن ۱۳۹۰) خبری از انتشار آن به دست نیامد. این کتاب را نخستین بار استاد محترم دکتر نصرالله پورجوادی در مجله معارف، دوره ۲، ش ۱، فروردین ۱۳۶۴، ص ۱۵۳-۱۶۵ بر اساس چاپ ۱۹۸۳ لیدن معرفی و نقد کردند و سپس در مجله کتاب ماه دین، ش ۱۳۰ و ۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۷، ص ۷۰، توسط مریم چراغی نقد و معرفی شد. ضمناً خانم چراغی خبر از ترجمه و نشر آن داده بود که تا کنون از این ترجمه نیز خبری نداریم.

۲. مشخصات کتابشناختی آن چنین است: کمپانی زارع، مهدی، *ابلیس عاشق یا فاسق*، سیری در ابلیس شناسی قرآن و عارفان مسلمان سده‌های دوم تا هشتم، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۰.

۳. دکتر ایرج‌پور اضافه بر راهنمایی نگارنده، مقاله جدید خود با عنوان «بازنگری در عرفان قاجار» را برای نگارنده ارسال کردند که باز هم از ایشان تشکر می‌کنم.

خوانندگان محترم عذرخواه است و مشتاق تذکر و نقد.

ابلیس در جایگاه رئیس الموحدین

یکی از هنرهای بعضی متصوفه، جمع کردن بین ضدین و گاهی متناقضین است. حتی تعبیرات پارادوکسی آنها را می‌توان در زمره همین هنرها جای داد. در همین راستا اگر آیات قرآن و سخنان بزرگان دین در کفر ابلیس تصریح داشته باشد و ابلیس در دین به طور قطع چهره‌ای منفی داشته باشد، هنر بعضی صوفیه آن است که او را رئیس الموحدین قلمداد کنند!

ارتباط نزدیک برداشت صوفیانه از ابلیس با مسائل مهم کلامی چون جبر و اختیار، خیر و شر و سعادت و شقاوت مهم است^۱ و نوعی درهم تنیدگی دارد و سابقه بحث درباره ابلیس، به پیدایش مذاهب کلامی برمی‌گردد که چون به بحث ما مرتبط نیست، در می‌گذریم و به مناقشه‌انگیزترین بخش آن، یعنی برداشت صوفیانه از ابلیس می‌پردازیم.

دفاع جسورانه از ابلیس، ظاهراً در انتهای قرن سوم و ابتدای قرن چهارم مطرح می‌شود و آن نیز به شکل موحد دانستن اوست. چنان که گفته شد، این بحث توسط متصوفه ایرانی مطرح می‌شود و سردمدار دفاع از ابلیس، منصور حلاج (م ۳۰۹ق) است. البته محققان در بیان زمینه‌های پیدایش چنین تفکری، برخی عقاید کلامی مانند جبر و اختیار، قضا و قدر و خیر و شر را مؤثر می‌دانند؛^۲ همچنین یکی از زمینه‌های پیدایش دفاع از ابلیس در ایران را افکار قبل از اسلام می‌دانند^۳ و شاید بتوان تأثیر آن را به گونه‌ای پذیرفت.

حلاج می‌گفت: «موسی و ابلیس در عقبه طور به هم رسیدند. موسی از او پرسید که چه چیز تو را از سجود به آدم باز داشت؟ ابلیس گفت: دعوی من به پرستش معبود یگانه، زیرا اگر آدم را سجده می‌کردم، من نیز همچون تو بودم. تو را یکبار گفتند که به کوه بنگر، بنگریدی. مرا هزار بار ندا کردند که سجده کن و نکردم، نگه داشت معنای دعوی خود را. موسی گفت: از «امر» سرپیچیدی. گفت: آن ابتلا و امتحان بود، امر نبود!»^۴

در طواسین حلاج ابلیس چون موحدی بزرگ که غرقه دریای وحدت است و چون عاشقی صادق و پاکباز که جز معشوق هیچ نمی‌بیند و هیچ نمی‌شناسد، تصویر شده است.^۵ در همین راستا، ابوالقاسم گرکانی، از عرفای سده ۵ ق در خراسان، چنان که در کتاب *لویح منسوب* به

۱. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲. همان، ص ۶۰۱.

۳. همان، ص ۶۰۵. در همین زمینه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۶، دفاع از ابلیس را به بعضی از زنداقه نسبت می‌دهد که در بین مسلمانان، کسانی که متهم به زنداقه بودند، این موضوع را پی‌گیری می‌کردند. وی به طور خاص از بشار بن برد و شعری که در این زمینه سروده، یاد می‌کند.

۴. همان، ص ۶۰۳.

۵. همان.

عین القضاة از او نقل شده است، می‌گفت: چندین سال است تا رونده ابلیس صفت طلب می‌کنم و نمی‌یابم و عین القضاة از قول احمد غزالی گوید که هرگز شیخ ابوالقاسم گرکانی نگفتی که ابلیس، بل چون نام او بردی گفتی: «آن خواجه خواجگان، آن سرور مهجوران!» و میبیدی نیز از قول خواجه عبدالله انصاری، ابلیس را «مہتر مهجوران» می‌نامد.^۱

پس از حلاج، احمد غزالی راه او را ادامه داد. درباره او گفته‌اند: «کان يتعصب لإبليس، و يقول: إنه سيد الموحدين، و قال يوما على المنبر: من لم يتعلم التوحيد من إبليس فهو زنديق.»^۲

پس از او نوبت به عین القضاة همدانی می‌رسد که دفاع پرشور و جانانه‌ای از ابلیس می‌کند. وی در این راه تحت تأثیر حلاج است. عین القضاة جدای از دفاع از ابلیس و موحد دانستن او، بحث مناقشه برانگیز مقابله میان ابلیس و محمد (ص) را همچون مقابله دو وجه متلازم و متخالف یک حقیقت مطرح و به تعبیرات گوناگون بازگو می‌کند.^۳

وی بر این عقیده بود که «عشق الهی بر دو قسمت کردند. نیمی جوانمردی برگرفت، و نیمی جوانمرد دیگر... احمد ذره‌ای عشق بر موحدان بخش کرد، مؤمن آمدند، ابلیس ذره‌ای بر مغان بخش کرد، کافر و بت پرست آمدند». سپس در پی آن می‌افزاید: «آنچه بت پرستان دیدند، در بت پرستی [اگر] تو نیز ببینی، بت پرست شوی، و هفتاد و دو مذهب جمله منازل راه خدا آمد!»^۴

به هر حال جریان دفاع از ابلیس «در آثار عین القضاة به اوج خود رسید، و در شعر صوفیانه فارسی، خصوصاً در منظومه‌های عطار و مثنوی مولوی و غزلیات او با بیان شاعرانه در آمیخت و رنگ و جلای ذوقی و عارفانه به خود گرفت».^۵

۱. همان، ص ۶۰۴.

۲. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۰۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۶۰۴؛ همچنین برای اطلاع از خط سیر عرفای ایرانی در این موضوع تا قرن هشتم ن.ک: ابلیس عاشق یا فاسق، ص ۷۷ به بعد و مقالات زیر:

جاویدانه، بهادر: دفاع از ابلیس نزد برخی از اکابر صوفیان.

داودی مقدم، فریده، «دیدگاه‌های سنایی درباره ابلیس»، دو فصلنامه پژوهش زبان و ادب فارسی، دوره جدید، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۸۹-۹۹. بر اساس این مقاله، دیدگاه سنایی به اهل شریعت نزدیک است و دیدی انتقادی به ابلیس دارد. از طرف دیگر مقاله مهم دیگری در این زمینه وجود دارد که دیدگاه سنایی را درباره ابلیس دوگانه می‌داند «و در صدد اثبات این مدعاست که نگاه حکیم غزنوی در مورد ایمان یا کفر، و جبر یا اختیار ابلیس، با نظرگاه اشاعره و معتزله فاصله بسیار دارد و با موقف مرجئه، همسویی بیشتری نشان می‌دهد». این مقاله را ن.ک: حیدری، حسین، «سیمای دوگانه ابلیس در آثار حکیم سنایی»، مطالعات عرفانی، ش ۱، تابستان ۱۳۸۴، ص ۶۶.

هاشمی، ماندانا، «سیمای ابلیس در مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، ص ۱۳۷.

صراطی، نسرین، «عرفان احمد غزالی»، فصلنامه تخصصی عرفان، س ۶، ش ۲۱، پاییز ۸۸.

حسینی، نرگس، «سیمای ابلیس در آثار عین القضاة همدانی»، مطالعات عرفانی، ش ۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، ص ۵.

پس از مولوی و با افول عرفان ایرانی، بحث دفاع از ابلیس نیز دیگر نمودی ندارد و به جای آن با تقویت عرفان ابن عربی، ایمان فرعون جای آن را می‌گیرد. آنچه خواندید، چکیده‌ای از پیشینه و سابقه دفاع از شیطان است و برگرفته از مقاله دکتر مجتبائی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی. حال این عقیده حلاجیه در دوره قاجار دوباره ظهور می‌کند که به آن می‌پردازیم.

ظهور دوباره در دوره قاجار

ظهور دیدگاه حلاجیه در بحث دفاع از شیطان در دوره قاجار است. اما از مروری گذرا بر تصوف این دوره ناچار هستیم تا بستر ظهور این عقیده قابل فهم باشد.

تصوف در دوره صفویه با یک مشکل رو به رو بود و آن ابتدال به ارث رسیده از قبل بود که عرفان واقعی را به حاشیه برده بود؛ بدین روی با انتقادات فقها و حکما و اعمال قدرت حکومت مرکزی، صوفیه و قزلباشان صوفی منش کم کم از صحنه قدرت و تصمیم‌گیری کنار رفتند. در چند مورد نیز که جمعی برای خود تشکیل داده بودند و شاید به فکر قدرت بودند، به علت سوء ظن شاهان صفوی یا اقدامات نسنجیده خودشان سرکوب شدند.^۱

پس از دوره صفوی نیز تا تسلط نهایی قاجاریه بر حکومت مرکزی، تصوف در اغما به سر می‌برد؛ آنچه وجود داشت، برخی از نوریخشیه در خراسان و ذهبیه در شیراز بودند. با وجود این، در اواخر دوران زندیه سلسله نعمت‌اللہی که به علت مشکلات موجود در هند به سر می‌برد، تحرکات خود را در ایران آغاز کرد^۲ و در دوران قاجار به قدرتمندترین سلسله صوفی در ایران تبدیل شد.

وضعیت تصوف در این دوره را در دو سطح می‌توان پیگیری کرد. یکی تعامل دو سوبه دستگاه سلطنت و تصوف بود که در زمان آقا محمد خان و اوایل فتحعلی شاه وضعیت خیلی خوبی ندارد، به ویژه آنکه گاهی سرکوب می‌شدند.

با وجود این، در دربار یا حواشی سلطان هواخواه داشتند. آقا محمدخان با آن روحیه، بشارت سلطنت را در شیراز از محمدهاشم ذهبی شنیده بود و در یک مورد هم از درویش نعمت‌اللہی حمایت کرد.^۳ فتحعلی شاه

۱. برای نمونه می‌توان به سرنوشت نقطویه و قادریه اشاره کرد.

۲. اولین فردی که از نعمت‌اللہیه هند به ایران آمد، سید معصوم علیشاه م ۱۲۱۲ بود. وی در اواخر حکومت کریم خان زند از طرف شاه علی‌رضا دکنی به سوی ایران آمد.

۳. ذهبی شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوابع الاسرار، چاپ سنگی، تبریز، ۱۳۱۰، ص ۴۱. در نقل قوائم الانوار پس از آنکه آقا محمدخان از گذران بد زندگی‌اش در شیراز گلایه می‌کند و درخواست توجه می‌کند، آقا محمد هاشم به او می‌گوید: توجهی لازم دارد. شما هم که اهل ذکر نیستید. بهتر آن است که به کلام الهی مداومت نمائی. هر روز جزوی یا جزئی بخوانی با توجه به صاحب قرآن. و هر جا هم نقش فقیری را ببینید محترم بدارید، چرا که این هیكل بدیع، مظهر حضرت صاحب ولایت - روحی فداه - و نور حجیت اوست. عاقبت الامر به

نیز رویه آقا محمدخان را داشت و در اوایل سلطنت، صوفیه در دربار او نفوذ زیادی نداشتند، زیرا با مشکلات حاکمیتی درگیر بود و صوفیان را در آینده مدعیانی می‌دانست که باعث دردسر می‌شوند؛ از طرف دیگر نفوذ شاگردان مکتب وحید بهبهانی در ایران مانع بزرگی بود؛ علمایی مانند آقا محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی، میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف الغطاء و ... با صوفیه مخالف بودند. اما کم کم نفوذ صوفیه در شهرها زیاد شد و به دربار هم کشیده شد. در *طرائق الحقائق* آمده است: «و عجب آن است که با آنکه خاقان مغفور معروف است که با اهل عرفان و ایقان التفاتی چندان نداشته‌اند، جمعی از امراء بزرگ و بعضی از شاهزادگان سترگ و بسیاری از سرپوشیدگان و بنات سلطنت نهایت ارادت و اخلاص خدمت بزرگان این طایفه داشته‌اند و با این وصف کمال تقرب را دارا و مورد الطاف از حضرتش بودند»^۱.

عباس میرزا نایب السلطنه در اواخر عمر به صوفیه متمایل بود^۲ و محمد میرزا پسر جوانش که با صوفیه از همان ابتدا رابطه خوبی داشت،^۳ پای صوفیه را به دربار فتحعلی شاه باز کرده بودند. فرزند دیگری از

این دستورالعمل سلطنت هم به شما راجع می‌شود؛ بحول الله العلی و عنایاته، آسوده باش. پس از آن آقا محمد خان گفته است:

از خدمت آن مرد بزرگ که بیرون آمدیم، چنان قوت قلبی در خود مشاهده کرده که گویا سلطانم. از همت درویشانه وسعت کلیه حاصل شد، فوراً به شرف سلطنت هم مشرف گردیدیم.

درباره مشی سیاسی ذهبیه پس از صفویه تا روی کار آمدن قاجار ن.ک: کیانی، منصور، تقدیس ساحت رضویه (ع) از دعای فرقه ذهبیه، مشهد، سیمای دوست، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۳۰۳ به بعد.

افزون بر آن، آقا محمدخان پس از سلطنت و هنگام درگیری با خاندان زند، وقتی معصوم علیشاه از اصفهان تبعید شد، وی و همراهانش را به مشهد رساند: «علی‌الجمله چون بندگان کشورگشا و سلطان ملک ستان آقا محمد خان قاجار در اوقات توقف شیراز و حبس نظر بودن به امر کریم خان، به توسط حاجی ملا جعفر شوشتری با سید سر و سری داشت و به این طایفه حسن ظنی، از حال سید مظلوم [معصوم علیشاه] و همراهانش با خبر گردید همگی را مورد اکرام و انعام ساخته، مخارج عرض راه اقدس و بارگیر تا مشهد مقدس عنایت فرمود.

معصوم علیشاه شیرازی (نایب‌الصدر)، محمد معصوم، *طرائق الحقائق*، تصحیح محمد جعفر محجوب، تهران، کتابخانه سنائی، بی تا، ج ۳، ص ۱۷۳.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۵.

۲. برای مثال، ملا رضا همدانی معروف به کوثر علی‌شاه به عباس میرزا پناه برده بود و از شخصیت‌های محترم نزد ولیعهد بود. حتی یکی از زنان منسوب به عباس میرزا برای کوثر علی‌شاه، مرتب مقرر می‌فرستاده است. الگار، حامد، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۷۳. وی در سفر عباس میرزا برای تسخیر کرمان در سال ۱۲۴۶ق در رکاب او بود و در همان شهر در سال ۱۲۴۷ق فوت کرد.

۳. وی از همان اوقات که در رکاب پدر خود بود به صوفیه نعمت‌اللهی دلبستگی داشت و طلب ذکر و ورد می‌کرد. پس از رسیدن به سلطنت لقب قطب السلاطین را به او دادند. در این زمینه چند سطر زیر گویاست: در خراسان نواب مستطاب عباس میرزا نایب السلطنه به انتظام ولایات اشتغال داشت. نواب شاهزاده آزاده خلف انجب و اکبر حضرت نایب السلطنه به واسطه تقدس ذات و طهارت صفات و صفای قلب و پاکی ذیل به دیدار جناب سیاح شروانی [مستعلی شاه] میل فرموده، اظهار التفات و طلب اذکار و اوراد فرموده، طریقه نعمت‌اللهیه پسندیده و از

فتحعلی شاه به نام محمد رضا میرزا متخلص به افسر (متولد ۱۲۱۳ق) از مریدان مجذوب علی شاه بود^۱ و «از بدو فطرت، مایل سیر و سلوک اولیاء و عرفا» بود^۲ و لقب سلطان الموحدین داشت. همچنین عبدالله میرزا دارا فرزند دیگر فتحعلی شاه، کتابی در سلوک نوشته بود به نام قانون دارایی^۳. دو فرزند دیگر فتحعلی شاه با نام‌های جهان سوز میرزا و صاحبقران میرزا اهل تصوف بودند. جالب آنکه تصوف به طایفه نسوان و به گفته طرائق «سرپوشیدگان» دربار هم نفوذ کرده بود و هفت دختر فتحعلی شاه به نام‌های حسن جهان، بیگم جان یا بیگم خانم،^۴ زبیده، سرو جهان، خورشید کلاه، ماه تابان و عفت نیز تمایل به تصوف داشتند.^۵ جدای از آن، برخی اطرافیان فتحعلی شاه، مانند عبدالوهاب نشاط اصفهانی گرایش به تصوف داشتند و در القای افکار صوفی منشانه، مشغول فعالیت بودند. الیهیار خان آصف الدوله از وابستگان قاجار نیز تمایلات صوفیانه پایدار داشته است.^۶

این فعالیت‌ها موجب برخورد علما با دربار شد. با اینکه علما هنگام دو دوره جنگ با روس‌ها، با اعلان جهاد به پشتیبانی حکومت آمده بودند،^۷ در انتقاد از فعالیت‌های صوفیانه دربار کوتاه نمی‌آمدند.^۸

سایر سلاسل برگزیده.

بالجمله چون خاقان صاحبقران... در اصفهان وفات یافت... حاجی زین العابدین شیرازی رحمتعلی شاه به سرعت روانه تبریز شدند به تعزیت و تهنیت پادشاه پرداخته و در رکاب همایونی به طهران آمدند و مقارن ورود ظل الهی به تخت‌گاه سلطنت، حاجی شروانی نیز رسیده، پس از جلوس حضرت قطب السلاطین محمد شاه، شبی در خدمت پادشاه بر فراز تخت مرمز با بعضی از اکابر سلسله علیه من جمله جناب میرزا مسلم آذربایجانی و جناب میرزا نصرالله خان اردبیلی، مجلس حضور و عبادت که اظهار عجز و اطاعت و به مجلس نیاز موسوم و معروف است، برپا شد. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۸۶.

۱. خاوری، میرزا فضل‌الله شیرازی، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشار فر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۹۸۵.

۲. همان، ص ۱۱۰۶. حامد الگار درباره او می‌نویسد در نتیجه اقدامات وی «درویش‌های این فرقه از هر سو مهاجرت به گیلان را آغاز کرده، در این ایالت گرد هم جمع شدند». وزیر محمد رضا میرزا به نام علی خان اصفهانی نیز هوادار نعمت‌اللهیه بود و فتحعلی شاه در همین رابطه وی را عزل و مجذوب‌علیشاه را جریمه کرد. دین و دولت در ایران، ص ۱۱۵.

۳. تاریخ ذوالقرنین، ج ۳، ص ۹۸۵.

۴. درباره او و شوهرش محمد قاسم خان، نکته‌ای وجود دارد که کمی بعد بازگو می‌شود.

۵. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۳۲۵ - ۳۲۹.

۶. دین و دولت در ایران، ص ۱۱۵.

۷. به طور ویژه می‌توان به حضور سید محمد مجاهد، سید نصرالله استرآبادی، سید محمد تقی قزوینی، سید عزیزالله طالشسی، مولی احمد نراقی و مولی عبدالوهاب قزوینی هنگام جهاد دوم با روس‌ها در اردوگاه فتحعلی شاه در سلطانیه اشاره کرد. در این زمینه ن.ک: تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۶۱۶ و لسان الملک سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، چاپ اول، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶۵. در اولین دوره جهاد نیز علمای دیگری مانند میرزای قمی با نوشتن رساله‌های جهادیه از حکومت پشتیبانی کردند.

۸. ن.ک: حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران،

اما سطح دیگر تصوف دوره قاجار، نفوذ در جامعه بود که آن هم فراز و نشیب داشت. با بسط فعالیت سلسله نعمت‌اللهیه در ایران، تصوف نیز گسترش یافت. در شهرهای بزرگ و بین اقشار مختلف مردم، هواخواه داشتند؛ به ویژه وقتی که صاحب منصب یا صاحب نفوذی به تصوف متمایل می‌شد، هواخواهان صوفیه نیز زیادتر می‌شدند.^۱ اما مشکل بزرگی که در دوره قاجار بر سر راه تصوف وجود داشت و زحمات زیادی برای آنها ایجاد کرد، وجود علما و فقهای بزرگ بود.

درباره مزاحمت فقها برای صوفیان و سکوت سلاطین در برابر آنها یا گاهی همکاری در اذیت صوفیان بزرگ، باید به دو نکته توجه داشت: یکی اینکه سلطنت و از جمله قاجاریه نمی‌توانست رقیب قدرتمند برای خود ببیند. دستگاه تصوف هم یکی از مهم‌ترین ارکانش، مرید و مرادی است. مریدان بی‌شمار اطراف یک شیخ، قطب یا مراد به صورت تشکیلاتی کار می‌کرد و بالقوه می‌توانست خطرناک باشد. شاید یکی از دلایل حساسیت فتحعلی‌شاه در برابر فرزندش محمدرضا میرزا در گیلان، همین موضوع بود، نه فقط مخالفت او با تصوف و عرفان. این حساسیت به کارهای تشکیلاتی فقط به فتحعلی‌شاه و در برابر صوفیه مختص نبود، نوادش محمد شاه نیز دو بار به اصفهان رفت تا هم از نفوذ حجت‌الاسلام شفتی فقیه مطلق آن ناحیه که ارادتمندان زیادی در آن شهر داشت بکاهد و هم لوطیان آنجا را سرکوب کند. لوطیان به عنوان یک جماعت گسترده آن قدر قدرت گرفته بودند که حتی فردی از آنها به نام رمضان شاه، سکه به نام خود زده بود.^۲

دو دیگر آنکه سلاطین قاجار برای کسب مشروعیت خود، نیاز به حمایت علما داشتند. نمونه بارز آن در همین دوره، مورد بحث ما است. فتحعلی‌شاه در ابتدای سلطنت خود از شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطاء اجازه خواست و به عنوان نایب او، اعمال ولایت کرد.^۳ در جنگ‌های اول و دوم با روس نیز این نیاز به مشروعیت

امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۳۶۰.

وضعیت دربار به جایی رسیده بود که میرزای قمی ضمن هشدار به فتحعلی‌شاه که تهدید بلیغ کرده بود کسی مزاحم صوفیه نشود، می‌گوید: حتی اینکه شنیدم که بعضی از واردین این دار‌الایمان [قم] از امرای سلطان زمان، اظهار سرور و مباهات می‌کرده که همگی ارکان دولت مایل به این طریقه شده‌اند، الانادری. قمی، میرزا ابوالقاسم، سه رساله در تقد عرفان، تصحیح حسین لطیفی، سید علی جبار گلباغی ماسوله، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸.

۱. به طور مثال وقتی محمدرضا میرزا متخلص به افسر در حکومت گیلان به تصوف گرایش پیدا کرد، صوفیان در گیلان کر و فر زیادی کردند که با عتاب پدرش فتحعلی‌شاه رو به رو شد و شاه به شکار طارم و لوشان رفت و ضمناً محمدرضا میرزا را احضار و وزیرش را معذول کرد. در این زمینه ن.ک: هدایت، رضاقلی خان، *روضه الصغای ناصری*، تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۷۷۶۱ و ایرج‌پور، محمد ابراهیم، «بازنگری در عرفان قاجار»، *مجله زبان و ادب دانشگاه باهنر کرمان*، ۱۳۹۰، ش ۲۹.

۲. دین و دولت در ایران، ص ۱۸۰. محمد شاه دو بار در سال‌های ۱۲۵۵ و ۱۲۵۸ق به اصفهان رفت.

۳. تنکابنی در *قصص العلماء* چنین گوید: و آن جناب فتحعلی‌شاه را اذن در سلطنت داد و نایب خود قرار داد.

تنکابنی، محمد بن سلیمان، *قصص العلماء*، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۲۳۷.

دیدگاه علما در این زمینه دنباله دیدگاه فقهای عصر نخست صفوی بود که «فقیه جامع‌الشرایط که نایب معصوم

را می‌توان به وضوح دید. با توجه به نفوذ فوق العاده فقها در جامعه و نیاز سلاطین به مشروعیت، دستگاه سلطنت نمی‌توانست بر خلاف نظر آنها عمل کند، هر چند در دوره محمدشاه این گونه نبود. اما نکته سوم، برخورد فقها با سران متصوفه است. تصوف رو به گسترش در جامعه و بین دولتمردان، واکنش فقها و علما را برانگیخت. درباره موضع فقها نسبت به صوفیه دو اظهار نظر وجود دارد. یکی آنکه آن را ناشی از قشری گری و ظاهر بینی فقها می‌داند و دیگری آن را علت یابی کرده و ناشی از کساد شدن بازار فقها می‌داند.^۱ اما این دو اظهار نظر دلایل کاملی نیست و باید به دنبال مبنای بود. به عبارت دیگر، مخالفت فقها با صوفیه، ناشی از منظره فکری مسلط بر آنها بود. این منظره فکری برخاسته از فقه و اصول بود، به خصوص با ویژگی‌های این دوره.

فقه یک سیستم حقوقی است که وظیفه‌اش «علم به احکام شرعی از ادله تفصیلی آنها» است. در کنار فقه، علم اصول فقه وجود دارد؛ «این علم مجموعه اصول و ضوابطی کلی است برای به دست آوردن حکم مسائل فقهی از منابع آن. بسیاری از این اصول و ضوابط از علوم دیگر مانند منطق و فلسفه و لغت و کلام گرفته شده و برای استفاده در یک مسیر مشخص به ترتیبی خاص با یکدیگر ترکیب، و به شکلی ویژه منسجم گردیده‌اند.»^۲ هدف اصلی علم اصول فقه، نشان دادن کیفیت استخراج احکام فقهی از کتاب، سنت، عقل و اجماع است.^۳ در سیر تکامل علم اصول فقه «بسیاری از مفاهیم و مباحث دقیق منطقی و فلسفی به کار گرفته شده، و بسیاری از افکار نو منطقی و فلسفی در خلال و از راه این بحث‌ها برای نخستین بار مطرح گردیده و عرضه شده است.»^۴ طبق تعاریف فوق، می‌توان چکیده‌ای از منظره فکری مسلط بر ذهن فقها را دریافت.

از طرف دیگر ما باید ویژگی خاص فقه و فقه‌های این دوره را بدانیم. اکثر فقه‌های اوایل قاجار تا اواخر حکومت فتحعلی شاه، از شاگردان وحید بهبهانی بودند. «وحید بهبهانی نخستین فقه شیعی است که قواعد اصول فقه در آن به درستی اعمال شده و این خود مشخصه اصلی آن است. وحید در تأسیس این روش فقهی و احیاء علم اصول، کوشش فراوان نمود و رنج بسیار برد و مکتب علمی او که نمونه یک حقوق منطقی پیشرفته، با سیستم حقوقی قوی و هماهنگ و استوار است، با هیچ مکتب پیشین قابل مقایسه

است، می‌تواند سلطان نصب کند.» جعفریان، رسول، صوفیه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۵۶. همچنین کاشف الغطاء در جهاد اول با روس‌ها اجازه جهاد به فتحعلی شاه داد که در کتاب جهاد کشف الغطاء موجود است. در این زمینه ن.ک: کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۴، ص ۳۳۴.

۱. ایرج پور، بازنگری در عرفان قاجار، به نقل از فصول اصول، ص ۹۵.
۲. مدرسی طباطبائی، سید حسین، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ق، ص ۱۴.
۳. همان، ص ۱۶.
۴. همان، ص ۱۷.

نیست.^۱ همان طور که گفته شد، فقهای اوایل دوره قاجار، بیشتر تربیت شده مکتب وحید بهبهانی هستند. شاخصه اصلی وحید بهبهانی هم مبارزه سرسخت با اخباری‌گری و چیرگی مکتب اصولی است. با این اوصاف، یک سیستم حقوقی عقل‌گرای اصولی نمی‌تواند با سیستمی سازگار شود که نگاه هنری به دین دارد.^۲ یا باطن‌گرا و تأویل‌گرا است، آن هم با نقاط ضعفی که در تصوف این عهد بود و کمی بعد به آن خواهیم پرداخت.

شاگردان وحید بهبهانی نیز تحت تعالیم اصولی استاد قدرتمند خود در چند جبهه به ایفای نقش پرداختند. مبارزه با اخباری‌گری، شیخی‌گری، مقابله با پادری‌نصرانی، مبارزه با وهابیت و سرانجام مبارزه با تصوف از جمله مشغولیت‌های آنان بود. در مقابله با تصوف، هر کدام با شدت و ضعف با آن مقابله کردند. اقدامات فرزندش آقا محمدعلی در کرمانشاه بی‌نیاز از معرفی است، میرزای قمی چند رساله علیه تصوف دارد و نامه شیخ جعفر کاشف‌الغطاء به اهالی خوی در هشدار به آنها که گرایش به تصوف پیدا کرده بودند، مشهور است.^۳ بقیه شاگردان وحید نیز با تصوف مخالف بودند.

به هر حال، فقها در این عهد از چنان جایگاهی برخوردار بودند که ترسی از جایگاه خود نداشتند و اشکال متصوفه که می‌گفتند فقها از ترس کسادی بازارشان با آنها مقابله می‌کنند، پذیرفتنی نیست؛ همچنین برخی از این فقها خود از ذوق حکمی، عرفانی و ادبی برخوردار بودند. میرزای قمی (م ۱۲۳۱ق) با ملا علی نوری، حکیم برجسته معاصرش مکاتبه و سؤال و جواب دارد؛^۴ همچنین در برخی آثار به جای مانده، ذوق عرفانی - ادبی او نمایان است.^۵ بنابر این قشری‌گری و حرف‌هایی از این دست به او نمی‌چسبید، با این حال با متصوفه مقابله می‌کند و چند رساله در این زمینه دارد.^۶

به طور خلاصه، تصوف دوره قاجار با بسط نفوذ خود در زمان فتحعلی شاه، هنگام روی کار آمدن محمدشاه و حاج میرزا آقاسی درویش مسلک به آزادی عمل کامل دست یافت. تصوف این دوره بیشتر

۱. همان، ص ۶۰.

۲. استاد بزرگ، دکتر شفیع کدکنی، تصوف را این گونه معنی کرده‌اند.

۳. کشف‌الغطاء، ج ۱، ص ۲۸.

۴. در کتابخانه آستان قدس رضوی دو نسخه وجود دارد به شماره‌های ۲۶۱۰۵ و ۲۹۲۲۸ که حاوی سؤال و جواب‌های میرزای قمی و ملا علی نوری است و تصویر آن نزد نگارنده موجود است. همچنین در کتابخانه مدرسه فیضیه، مجموعه‌ای به شماره ۱۱۴۳ وجود دارد که شماره ۳ آن سؤال و جواب میرزای قمی و ملا علی نوری است. ۵. در این باره ن.ک: دو مقاله سودمند زیر:

مدرسی طباطبائی، سید حسین، قمیات، نیوجرسی، زاگرس، ۱۳۸۶، ص ۱۷۱، مقاله میرزای قمی و تصوف؛ همچنین ص ۱۸۳، مقاله فلسفه و عرفان در نظر میرزای قمی.

قابل ذکر آنکه این دو مقاله از مقالات قدیم استاد مدرسی است و به آدرس‌های زیر نیز یافت می‌شود؛ نشریه انجمن آثار ملی، شماره ۲ (تابستان ۱۳۵۵): صفحات ۷۳-۸۰؛ مجله وحید، سال شانزدهم (۱۳۵۷)، شماره ۲۴۸ - ۲۴۹، صفحات ۵۷ - ۶۳.

۶. در این زمینه ن.ک: سه رساله در نقد عرفان، همچنین دو مقاله فوق از دکتر مدرسی طباطبائی.

تحت تأثیر سلسله نعمت‌اللہی است. اما از طرف دیگر، عرفای نامداری مانند سید رضی لاریجانی و آقا محمد رضا قمشه‌ای کمی بعد، از مکتب اصفهان به تهران مهاجرت کردند و با پایه‌گذاری مکتب تهران، عرفان ابن عربی و شاگردانش را ترویج کردند.

این شاخه عرفان پس از آقا محمد رضا قمشه‌ای (حکیم صہیا) توسط شاگردان پرشمارش نمایندگی شد. آقا محمدرضا و شاگردانش، عرفای راستینی بودند که حتی موارد لغزش ابن عربی در موضوعاتی مانند ولایت و ... را برطرف می‌کردند، اما بحث برسر تصوفی بود که در نمود منفی آن سیاستمدارانی مانند حاج میرزا آقاسی تحویل داد.

آنچه آمد، نمایی کلی از وضعیت تصوف در دوره قاجار تا زمان محمد شاه بود. اما انتقادات فقهای این دوران به صوفیه، با قبل از آن فرق زیادی نکرده بود و برای اطلاع از آنها می‌توان به آثار موجود مراجعه کرد. آنچه میان صوفیه این دوران وجود داشت و چند مورد آن به طور مشخص توسط فقها نقد شده، وحدت وجود، ایمان فرعون، اولوا الامر دانستن سلطان، دفاع از ابلیس و ... است. دو مورد اولی از عرفان ابن عربی برخاسته و به طور مثال میرزای قمی در نقدهای خود به این دو موضوع پرداخته است؛ چون این دو موضوع به بحث ما مربوط نیست از آن می‌گذریم. از دو نقد مهم دیگر یکی اولوا الامر دانستن سلطان است که موضع شدید فقها را برانگیخت و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد و دیگری موحد دانستن ابلیس است.

یکی از مباحث سیاسی و مهم دوران قاجار، مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت بود. فقها و مجتهدین به طور کل، مشروعیتی برای حکومت فتحعلی شاه - که او را حاکم جور می‌دانستند - قائل نبودند، اما در همکاری با حکومت، مبنای آنها ادامه سیره علمای دوره صفوی بود. پس از تشکیل دولت صفوی، برخورد علما با آنها دو گونه بود.

یکی آنکه دسته‌ای از علما به طور کل از مناسبات سیاسی کناره‌گیری کردند و دیگر آنکه «اکثریت قریب به اتفاق علما، به هر دلیل، پذیرفتند تا با مشارکت در این دولت، به اداره امور شرعی مردم بپردازند و امور عرفی را به سلطان واگذار کنند.»^۱ این رویه، در دوره قاجار نیز پی گرفته شد.

اما همان‌گونه که گفته شد، این دسته از فقها مشروعیت عرفی برای حکومت قائل بودند و مشروعیت فقهی برای آن در نظر نمی‌گرفتند. آنچه حساسیت فقهای دوره قاجار را برانگیخت، آن بود که صوفیه در حال القای این مطلب بودند که شاه، مصداق اولوا الامر است!^۲ حال آنکه میرزای قمی در نامه‌اش به فتحعلی

۱. جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، ج ۴، ص ۱۳.

۲. میرزای قمی چند مرتبه به فتحعلی شاه هشدار می‌دهد که تحت تأثیر اطرافیان قرار نگیرد که او را اولوا الامر می‌دانند.

متأسفانه این رویه حتی به اندرزنامه‌های این دوره نیز کشیده شد و شاید بهترین قضاوت در این باره از استاد گرامی دکتر زرگری‌نژاد باشد: در اندرزنامه‌های درویش [دوره قاجار] به خلاف اندرزنامه‌هایی که علمای شرع یا دیوان‌سالاران و منشیان متشرع نوشته‌اند، سلطنت سلاطین قاجار، نه تنها مشروعیت یافته، بلکه ادامه ولایت نبوی و مرتضوی نیز قلمداد شده است.

شاه، وی را فردی می‌داند که «در تمام عمر به عیش و نشاط و استیفای لذات جسمانی و متابعت اهوای شهوانیه و غضبانیه مشغول و یک روز به محنت ریاضت و مخالفت اهوای نفسانی نبوده» است.^۱ این امر تقدس بخشی و مشروعیت بخشی به شاه بود که چنین گزاره‌ای در قاموس فکری هیچ فقیه برجسته‌ای وجود نداشت. فقیه سترگی مثل میرزای قمی، فقط معصوم (ع) را مصداق اولوا الامر می‌دانست و با همه تأییداتش از فتحعلی شاه، باز او را حاکم جور می‌دانست، اما برخی صوفیه او را مصداق اولوا الامر می‌دانستند، البته برخی حواشی دربار مانند منشیان یا ادبا نیز گاهی دچار مبالغه می‌شدند و فتحعلی شاه را اولوا الامر می‌دانستند.^۲ میرزای قمی این موضوع را نشأت گرفته از اهل سنت می‌دانست و نقد خود را تندتر می‌کرد.^۳ صوفیه این دوران و به ویژه روزگار محمد شاه که او را قطب السلاطین می‌نامیدند، خواه تحت تأثیر آموزه‌های به یادگار مانده از سلف خود که میرزای قمی آن را به تسنن نسبت می‌داد و خواه برای تقرب به سلطنت، این موضوع را مطرح می‌کردند. به هر حال یکی از نقاط ضعف صوفیه، همین امر بود که نقد و سرزنش فقها را در پی داشت.

اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود و موضوع حداقل دو رساله از سه رساله آتی را در بر می‌گیرد، دفاع از ابلیس یا موحد دانستن او است. نظریه صوفیه در این باره، در بخش قبلی تبیین شد و دوباره مطرح نمی‌شود، فقط بازگشت آن در دوره قاجار مد نظر قرار می‌گیرد.

در بحث دفاع متصوفه از ابلیس و موحد دانستن او اشاره شد که محققان، ریشه بحث را در مسائل کلامی

زرگری نژاد، غلامحسین، سیاست‌نامه‌های قاجاری (رسائل سیاسی)، ج ۱، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۹.

در این دوران برخی صوفیه با تطبیق آیه «اطیعوا الله» بر پادشاهان، «به مشروعیت کامل و بی حد و مرز دستگاه سلطنت پرداخته‌اند»، همان، ص ۵۶.

کمی بعد در دوران ناصرالدین شاه، میرزا ابوالقاسم راز شیرازی وی را «قایم مقام آل طه و یس» می‌دانست. مجموعه انهار جاریه، شیراز، کتابخانه احمدی، چاپ سوم، ۱۳۷۴ق، شرح خطبه البیان، ص ۲.

۱. سه رساله در نقد عرفان، ص ۱۹۵.

۲. ن.ک: نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، ص ۳۵۲. البته این موضوع بعدها نیز ادامه یافت و گاهی در دسر آفرید. برای نمونه ن. ک به مقاله نگارنده سطور با عنوان «جدال دو اندیشه سیاسی در اصفهان عصر ظل السلطان»، پیام بهارستان، ش ۵، ص ۱۵ به بعد.

۳. نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، ص ۳۲۶.

دیدگاه میرزای قمی چنین بود: این مذهب شیعه نیست، این مذهب اهل سنت است و اولی الامر که در قرآن حق تعالی فرموده: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» در مذهب شیعه، ائمه اثنا عشرند، و در زمان ما قایم آل محمد (ع) است و اهل سنت می‌گویند: مراد هر کس است که فرمانروا باشد. سه رساله در نقد عرفان، ص ۱۸۹. وی در جایی دیگر می‌گوید:

می‌شنوم که می‌خواهند اولوالامر با شاه بگذارند که مذهب اهل سنت است و خلاف مذهب شیعه است... به اتفاق شیعه، مراد از اولی الامر ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - است. همان ص ۲۶۳.

می‌دانند؛ همچنین برخی دیگر به طور خاص ریشه آن را در کلام اشعری می‌جویند^۱ که به علت سازگاری تصوف با آن، در تصوف نیز راه می‌یابد، اما سؤال این‌جاست که این بحث صوفیانه سازگار با کلام اشعری، چگونه در دوران قاجار دوباره زنده می‌شود و تا مدتی علمای شیعه را درگیر خود می‌کند؟ آیا وضعیت کلامی اعتقادی شیعه در این دوران حال و هوای کلام اشعری را به خود گرفته بود یا نه نوعی بازگشت بود؟ به نظر می‌رسد زنده شدن بحث دفاع از ابلیس در بین صوفیان این دوران، نوعی بازگشت به گذشته بود^۲ و وضعیت کلامی فقهی شیعه در این دوران پتانسیل پذیرش این بحث را هنوز نداشت و فقط از سوی برخی صوفیه ترویج می‌شد و به همین علت با مخالفت شدید علما و فقها رو به رو شد. این بازگشت، تقریباً شبیه بازگشت ادبی همین دوران بود.^۳

طبق قرائن، دفاع از ابلیس در اواخر عمر فتحعلی شاه مطرح شده و ردیه‌ها نیز مربوط به همین دوران است. این گونه مباحث، همان‌گونه که میرزای قمی چند سالی پیش‌تر به فتحعلی شاه یادآور شده بود، القائات اطرافیان صوفی منش یا مرتبطین با دربار بود و شاه از این گونه مسائل خبری نداشت.^۴ هنوز خاطره غمناک شکست از روسیه در جهاد دوم و عهدنامه ترکمن‌چای در ذهن فتحعلی شاه بود، ولی اطرافیان به او القا کرده بودند که بدانند آیا شیطان مشرک بود یا موحد؟ و آیا اصلاً ملائکه بود یا نه؟ این دو سؤال را از ملا عبدالوهاب قزوینی و سید محمد صالح خاتون‌آبادی پرسیده بود. گو اینکه در بین آن همه گرفتاری و دسیسه‌های انگلیس و روس، فقط این مشکل حل نشده بود که شاه باید می‌دانست. به هر حال این هم نمود منفی تصوف آن روزگار بود و حساسیت‌برانگیز. نمایی از تصوف و واکنش فقها و علمای آن دوران پیش‌تر مرور شد و در چنین فضایی طبیعی بود که جواب و ردیه‌هایی به این گونه سؤالات داده می‌شد که

۱. ابلیس عاشق یا فاسق، ص ۱۸۵.

۲. این بازگشت، گاهی نتایج جالبی داشت. در کتابخانه مجلس، مجموعه‌ای وجود دارد به شماره ۷۹ سنا که یکی از رساله‌های آن در رد تصوف است. در این رساله ص ۴۴ آمده است: مرشد قاسم خان قاجار از آن قطار بود، شیطان را صاحب ولایت مطلقه گفتی و آن احمق این مزخرف را شفتی.

گو این که این قاسم خان همان است که بیگم جان (مذکور در فوق) دختر فتحعلی شاه را به همسری داشته است و دخترش همسر محمد شاه می‌شود و بعدها مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است. در منابع او را با نام‌های امیرکبیر محمد قاسم خان قاجار قوینلو یا ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار نیز آورده‌اند. در این زمینه ن.ک: نواب تهرانی، میرزا مهدی، دستورالاعقاب، تصحیح سید علی آل داوود، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۶، ص ۱۴۴؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۱، ص ۳۹۵ و حسینی فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۱۸.

حال مرشد قاسم خان چه کسی بوده، نیاز به بررسی بیشتری دارد. نکته قابل ذکر آن که گفته‌اند همسر وی، یعنی بیگم جان از ارادتمندان ملا رضا همدانی بوده است (امین، سید حسن، مستدرکات اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۹۹) و شاید قاسم خان نیز از ارادتمندان ملا رضا بوده است.

۳. بحث بازگشت صوفیه به مواریت گذشته خود را دکتر زرین کوب در دنباله جستجو در تصوف، ص ۳۰۹ و دکتر ایرج‌پور در مقاله «بازنگری در عرفان قاجار» نیز مطرح کرده‌اند.

۴. سه رساله در نقد عرفان، ص ۱۲۶، ۱۹۴ و ۱۹۵.

سه رساله نقد صوفیه از دوران قاجار... / علیرضا ابادری

سه رساله آن در پی می‌آید.

معرفی سه رساله

در موضوع مورد بحث سه رساله وجود دارد که معرفی مختصری از هر کدام ابتدا می‌آید و معرفی بیشتر در ابتدای هر رساله است.

- رساله نخست که مفصل‌تر و مهم‌تر است؛ رساله‌ای است به نام *تذکره الاخوان لشکر الشیطان* اثر عالم نامدار، ملا عبدالوهاب قزوینی معاصر با فتحعلی شاه و ابتدای محمد شاه قاجار.
- رساله دوم رساله‌ای است بدون نام که فهرست‌نویس نام *شکر و توحید شیطان* بر آن نهاده است.
- رساله سوم رساله‌ای به نام *شیطان از جن است یا ملائکه* از سید محمد صالح خاتون‌آبادی.

تذکره الاخوان لشکر الشیطان

ملا عبدالوهاب قزوینی از عالمان مهم قرن سیزدهم بود.^۱

خانواده

ملا عبدالوهاب، خانواده‌ای اهل علم داشته است. به جز پدر، مادر فاضله و عالمه‌ای داشته است، برادرش عبدالکریم اهل علم و از شاگردان وی بوده؛ خواهرش آمنه^۲ نیز زنی عالمه بوده است.

۱. بهترین شرح حال او را استاد گرامی دکتر سید محمد دبیرسیاقی نوشته‌اند و صاحب این سطور اذعان دارد که مقاله ایشان کامل و جامع است. آنچه نیز در این نوشتار در شرح احوال ملا عبدالوهاب می‌آید، در موارد زیادی از مقاله سودمند ایشان است، مگر آنکه نگارنده به نکته جدیدی رسیده باشد.

مشخصات مقاله ایشان چنین است:

دبیرسیاقی، سید محمد، «عالم ربانی حاج ملا عبدالوهاب قزوینی اولین متولی موقوفات مسجد النبی قزوین»، مجله وقف میراث جاویدان، س ۲، ش ۲، پیاپی ۶، تابستان ۱۳۷۳، ص ۳۶ - ۴۴.

۲. درباره وی نوشته‌اند:

آمنه خانم، دختر شیخ محمد علی به سال ۱۲۰۲ق در قزوین به دنیا آمد و در حدود سال ۱۲۶۹ق از دنیا رفت. وی زنی با تقوا، پرهیزکار و زاهد بوده است. آمنه خانم دروس ابتدایی را نزد برادرش ملا عبدالوهاب فرا گرفت و در حدود سال ۱۲۱۹ق به شیخ محمد صالح برغانی شوهر کرد و فراگیری علوم دینی را نزد او ادامه داد. وی همچنین حکمت و فلسفه را از ملا آقا حکمی قزوینی در مدرسه صالحیه قزوین فراگرفت و هنگامی که شیخ احمد احسانی در قزوین بود، نزد او نیز تلمذ کرد. قوت علمی او به حدی بوده که همسرش، زنان را در احکام دین به او رجوع می‌داده و در کربلا و قزوین برای زنان تدریس می‌کرده است. شیخ احمد احسانی اجازه مفصلی به او داده است. از آثار او قصیده‌ای طولانی است در ۴۸۰ بیت از زبان حضرت زینب (س) که حوادث کربلا را بازگو می‌کند و چند نامه که به ابوالثناء آلوسی نوشته است.

قابل ذکر آنکه، وی همسر ملا صالح برغانی و مادر قره‌العین بوده است.

مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷.

«مرحوم حاج ملاعبدالوهاب - رضوانُ الله علیه - فرزند محمدعلی است و چون در رساله حُجَّیة/الاجماع اشاره به رأی جدّ خود در مسئله اجماع کرده است و باز به قرینه اینکه نام یکی از برادرانش عبدالکریم است، لذا به زعم مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی جدّ ایشان که از علما بوده باید همان مولانا عبدالکریم صاحب کتاب نظمُ العُرَر فرزند مولانا محمدیحیی صاحب کتاب ترجمان اللغات باشد.

مادر صاحب ترجمه، دختر آیت‌الله سیدحسین قزوینی مشهور به آقا میرحسینا (متوفی به سال ۱۲۰۸ هـ) جدّ افراد خاندان حاج سیدجوادی‌های قزوین و استاد مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم است که در وثاقت و زهد و علم و تقوا وحید عصر بوده است و به سبب شرافت سیادتِ مادر است که مرحوم حاج عبدالوهاب را «شریف» گفته‌اند.^۱

به گفته دکتر دبیرسیاکی، سال تولد او معلوم نیست، ولی گویا در اواخر قرن ۱۲ بوده است.^۲ با وجود این، در کتابخانه ملی هنگام فهرست نویسی یکی از آثار وی، تاریخ تولدش را ۱۱۹۱ق آورده‌اند.^۳ اما محل استاد فهرست نویس مذکور برای نگارنده مشخص نشد. از طرفی در مهر او که بر برخی نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق قزوین وجود دارد، چنین آمده است: «صراط علی حق نمسکه عبدالوهاب». اما پشت نسخه طراز الاول سید علی بن احمد مدنی شیرازی دشتکی، مهر او چنین است: «صراط علی حق نمسکه عبدالوهاب ۱۱۹۶». اگر این تاریخ درست باشد، می‌توان آن را تاریخ تولدش دانست، زیرا تاریخ وقف را نمی‌توان ۱۱۹۶ق گرفت و بر فرض صحت گفته فهرست‌نویس کتابخانه ملی، در این زمان پنج سال بیشتر نداشته است و بدون شک این سال، نمی‌تواند سال وقف کتاب باشد، بلکه می‌تواند سال تولد وی باشد؛ البته اگر مشکل خوانش نداشته باشد.

فرزندان وی عبارتند از: میرزا ابوالقاسم ملاباشی، میرزا باقر، میرزا هادی، میرزا محمد علی، میرزا یوسف، سکینه خانم، فاطمه سلطان، خدیجه خانم، زهرا خانم و رقیه خانم.^۴

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۳۸.
۲. درباره مادر وی در مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۵۹ آمده است:
۳. فاطمه دختر سید حسین قزوینی در حدود سال ۱۱۷۲ق به دنیا آمد و در سال ۱۲۶۰ق وفات کرد. خاک‌جای او در مقبره خانوادگی، در شمال شرقی امامزاده حسین است. وی ابتدا نزد پدر و عمویش سید حسن قزوینی تلمذ کرد و هنگامی که او را به شیخ محمد علی (پدر ملا عبدالوهاب) شوهر دادند، نزد او به فراگیری علوم دینی پرداخت. وی اکثر علوم اسلامی از معقول و منقول و... را فرا گرفت. او از برترین زنان عصر خود و سخنران ماهری بود که بر منبر می‌رفت و زنان را موعظه می‌کرد.
۴. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۳۹.
۵. اثر مذکور، خلاصه‌الرشاد فی الدلالة علی منهج العباد به شماره ۱۶۰۱۴ - ۵ در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود.
۶. طیار مراغی، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین، معاونت تحقیقات و پژوهش حوزه علمیه، ۱۳۷۸.
۷. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۴۴.

نوادگان وی نام‌های خانوادگی دارالشفائی، شفائی، عبدالوهابی و مستوفی‌زاده را برگزیده‌اند.^۱

تحصیلات

ملا عبدالوهاب، مقدمات علوم دینی را در قزوین فراگرفت و جهت تکمیل تحصیلات خود، رهسپار نجف اشرف شد. اساتید وی در نجف اشرف عبارت بودند از: شیخ جعفر کاشف الغطاء، سیدمحمد طباطبائی معروف به مجاهد، سید محمدمهدی بحرالعلوم، شیخ موسی فرزند کاشف الغطاء، شیخ احمد احسائی، سیدعبدالله شُبر، شریف‌العلماء مازندرانی، شیخ اسدالله کاظمی تُستری و سید جواد عاملی.^۲

وی از چهل مجتهد اجازه روایت داشته که برخی از آنها عبارتند از: میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید علی طباطبائی، سید جواد عاملی^۳ و سید محمد باقر حجت الاسلام اصفهانی.^۴

اما آنچه آقا بزرگ در کرام البرره و به تبع وی استاد دبیرسیاقی نقل کرده‌اند که از وحید بهبهانی نیز اجازه روایت داشته، دقیق نیست. وحید بهبهانی در سال ۱۲۰۵ وفات کرده و ملا عبدالوهاب باید از لحاظ سنی در طبقه شاگردان وی می‌بود تا بتواند از او اجازه روایت بگیرد، در حالی که وی نزد شاگردان وحید بهبهانی شاگردی کرده است و یکی از آنها که تاریخ دارد، مربوط به سال ۱۲۲۵ ق از سید جواد عاملی صاحب *مفتاح الکرامه* است. ۵ با توجه به اینکه سال دقیق تولد ملا عبدالوهاب را نمی‌دانیم، عدم صحت اجازه از وحید بهبهانی پذیرفتنی‌تر است، مگر آنکه بگوییم اشتباهی رخ داده و اجازه از پسر وحید بهبهانی بوده است. به هر حال این اجازات توسط سید جواد بن سید زین العابدین خوانساری (۱۲۱۹ - ۱۲۷۵ ق) به تاریخ کتابت ۱۲۴۸ ق جمع‌آوری شده و آقا بزرگ آنها را در یک مجموعه در کتابخانه محیط طباطبائی دیده است.^۵

۱. همان.

۲. همان.

۳. نسخه‌ای از این اجازه در کتابخانه مدرسه فیضیه به شماره ۱۴۹۷ ضمن مجموعه‌ای موجود است و تصویری از آن به همین شماره (گ ۱ - ۷) در مجمع ذخائر اسلامی وجود دارد.

۴. مجله وقف میراث جاویدان، همان.

۵. چند نسخه از اجازات سید شفقی به شاگردان و معاصرانش در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد، از جمله نسخه شماره ۲۰۳۸ مرکز احیاء میراث اسلامی، مجموعه‌ای از آنها را در بر دارد که شماره پنجم آن، اجازه وی به ملا عبدالوهاب است.

همچنین در مجلس شورای اسلامی، دو نسخه از آن به شماره‌های ۸۹۸۵ و ۱۱۵۴۸ وجود دارد. نسخه ۸۹۸۵ صفحات ۱۷۷ - ۱۹۴ اجازه به ملا عبدالوهاب است.

۵. همان؛ نهرانی، آقا بزرگ، *کرام البرره فی القرن الثالث بعد العشره*، تعلیقات سید عبدالعزیز طباطبائی، مشهد، دار المرتضی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۸۰۹ و عاملی، سید جواد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۴، ص ۷۷۱. شرح حال مصنف به قلم سید محسن امین.

نکته قابل ذکر آنکه صاحب *مفتاح الکرامه* در سال ۱۲۲۶ ق فوت کرده و یک سال قبل از آن اجازه روایت به ملا عبدالوهاب داده است.

۶. *کرام البرره*، ج ۲، ص ۸۰۹ و نهرانی، آقا بزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء طبع سوم،

دیگر اجازه وی از سید محمد باقر حجت الاسلام اصفهانی (حجت الاسلام شفتی) است. این اجازه را سید شفتی در شب دهم شعبان سال ۱۲۵۴ ق برای وی نوشته و با القاب زیادی از او تجلیل کرده است. این اجازه طولانی و چنین شروع می‌شود: «رب انی أعوذ بک من همزات» و به «الحمد لله فاطر السموات والأرضین» پایان می‌یابد.^۱ در این اجازه، هنگام نام بردن از ملا عبدالوهاب چنین می‌گوید: «منهم، من من الله تعالی علی اهالی قزوین وفقهم الله للعمل بما اوجب لهم مصاحبة حور عین و جنبهم عن خصال المناققین و متابعة الشیاطین و هو العالم العامل الفاضل الكامل البارع الباذل، جامع فنون الفضایل حائز صنوف الفواضل عاصم عباد الله سبحانه عن الخبائث و الرزائل زبدة الفقهاء العظام، عمدة العلماء الفخام، الحاج بیت الحرام، الحاج ملا عبدالوهاب جعله الله تعالی من الآمنین يوم المآب و هده فی مسائل الحلال و الحرام الی الصواب».

جایگاه اجتماعی - علمی

ملا عبدالوهاب پس از بازگشت به قزوین، سرآمد علمای شهر می‌شود. وی با آنکه با خاندان عالم‌پرور برغانی و به ویژه محمد تقی برغانی مشهور به شهید ثالث معاصر بوده، ولی جایگاه برتری داشته و به عنوان عالم بلد شناخته می‌شده، چه اینکه علمای مشهور مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید محمد مجاهد^۲ و شیخ احمد احسایی، هنگام عبور از قزوین، معمولاً در منزل وی سکنی می‌گزیدند و این نشانه مقبولیت او نزد اساتید صاحب نام نجف اشرف بوده است.

در مباحثه‌های علمی با شهید ثالث، نظر او غالب می‌شود و کار به استفتاء از حجت الاسلام شفتی می‌کشد و او نیز نظر ملا عبدالوهاب را تأیید می‌کند. بعدها به خاطر همین جایگاه علمی بوده که حجت الاسلام شفتی در اجازه‌ای که به او داده، ابتدا درباره او می‌گوید: من الله علی اهل قزوین، و سپس می‌گوید: العالم العامل الفاضل، الكامل البارع الباذل، جامع فنون الفضائل، حائز صنوف الفواضل، عاصم عباد الله عن الخبائث و الرذائل، زبدة الفقهاء العظام، عمدة العلماء الفخام^۳... بنا به گفته آقا بزرگ، سید حسن صدر نیز در تکمله از او تجلیل کرده،^۴ اما در قصص العلماء، مطالبی

۱۴۰۳، ج ۲۰، ص ۵۹.

نسخه‌ای از اجازه سید شفتی به ملا عبدالوهاب در کتابخانه ملی به شماره ۵۳۲۳ و نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه مدرسه فیضیه وجود دارد که تصویرش ضمن مجموعه شماره ۱۴۹۷ مجمع ذخائر اسلامی وجود دارد.

۱. الذریعه، ج ۱، ص ۱۵۷. در مرکز احیاء میراث اسلامی مجموعه‌ای وجود دارد به شماره ۲۰۳۸ که اجازات سید شفتی را گردآوری کرده است. از جمله آن اجازات، اجازه وی به ملا عبدالوهاب است. تصویر این نسخه به شماره ۲۰۹۸ در مجمع ذخائر اسلامی موجود است.

۲. سید محمد مجاهد هنگام ورود به ایران و شرکت در جهاد با روس، در قزوین مهمان ملا عبدالوهاب بوده است. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۳۹.

۳. کرام البرره، همان.

۴. همان. صدر، سید حسن، تکمله امل الامل، تحقیق حسین علی محفوظ و...، بیروت، دار المورخ العربی، ۱۴۳۲ق،

درباره جایگاه علمی او آمده که تکلیف آن مشخص است و قابل اعتنا نیست. استاد دکتر دبیرسیاقتی آنها را نقل و برخی را نقد کرده‌اند که خوانندگان به مقاله ایشان مراجعه کنند.

ملا عبدالوهاب از ارادتمندان شیخ احمد احسائی و میزبان وی در قزوین بوده است. شیخ احمد در منزل وی درس خصوصی برای چند نفر برگزار کرده است. حتی پس از تکفیر احسائی توسط شهید ثالث، تنها کسی که در قزوین به حمایت وی بر می‌خیزد، ملا عبدالوهاب است. گو اینکه در همین ایام، شیخ احمد، یکی از رساله‌های خود را با عنوان *فی توضیح معنی الجسدین و الجسمین* در جواب سؤال ملا عبدالوهاب می‌نویسد.^۱ وی پس از شیخ احمد نیز بر ارادت خود به شیخیه باقی می‌ماند.^۲

از حیث جایگاه اجتماعی، نقش برجسته او در جهاد دوم با روس‌هاست که پس از ورود سید محمد مجاهد به ایران و تأیید جهاد با روس، وی نیز در بین علما بوده است: «روز دیگر به همین سیاق جناب مجتهد انام حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الایام حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی وارد گشتند».^۳

فتحعلی شاه و محمد شاه، هر دو به وی احترام می‌گذاشته‌اند و به حکام قزوین سفارش او را می‌کرده‌اند. ملا عبدالوهاب از جانب فتحعلی شاه، اولین متولی مسجد النبی (مسجد سلطانی) قزوین بوده^۴ و از طرف محمد شاه نیز این منصب امضا می‌شود.^۵

ج ۳، ص ۴۰۲.

۱. آزاد کشمیری، محمد علی، *نجوم السماء فی تراجم العلماء*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۹۶.
۲. نشانگر این ارادت آن است که سید کاظم رشتی، *اسرار الشهاده* را به درخواست ملا عبدالوهاب می‌نویسد. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۱۰۵۰۳ در کتابخانه مجلس در ضمن مجموعه‌ای (گ ۱۶۴ پ - ۱۸۹) به تاریخ ۱۲۵۰ ق موجود است. همچنین نسخه‌ای از آن در کتابخانه شیخ علی فاضل قائنی نجفی، به شماره ۱۴۶ موجود است. در این باره ن.ک: *مجله تراثنا*، س ۱۳، ش ۳، پیاپی ۵۱، ۱۴۱۸ ق، ص ۳۳۴؛ آقا بزرگ نیز نسخه‌ای از آن را در کتابخانه آستان قدس، ضمن نسخه‌های وقفی شیخ عماد فهرسی دیده است. ن.ک: *الذریعه*، ج ۲، ص ۴۶. در کتابخانه ملی مجموعه شماره ۷۰۵۲ بخش ششم آن *اسرار الشهاده* است.
- از این کتاب به نامی دیگر، در کتابخانه آیت الله مرعشی مجموعه‌ای وجود دارد که یکی از بخش‌های آن (ص ۱۶۸-۱۹۳) سرّ وقعه الطف اثر سید کاظم رشتی است و به درخواست ملا عبدالوهاب قزوینی نوشته است. تصویری از آن به شماره ۸۵۰۸ در مجمع ذخائر اسلامی موجود است. باز تصویر دو نسخه دیگر از آن در مجمع ذخائر به شماره‌های ۲۵۵ و ۲۹۷ وجود دارد که اصل نسخه‌ها به ترتیب در مرکز احیاء میراث اسلامی و دانشگاه بوعلی همدان است.
۳. *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۱، ص ۶۱۶ و *فارسنامه ناصری*، ج ۱، ص ۷۲۹.
- ملا عبدالوهاب، روز شنبه، ۱۸ ذی حجه ۱۲۴۱ ق به اردوی سپاهیان می‌پیوندد.
۴. *مجله وقف میراث جاویدان*، ص ۳۷.
۵. همان، ص ۳۹.

شاگردان

از شاگردانش میرزا ابو القاسم موسوی زنجانی،^۱ سید اسماعیل تنکابنی^۲ و برادرش عبدالکریم را می‌شناسیم.

سفرها

ملا عبدالوهاب در سال ۱۲۳۱ق به سفر حج رفته است. وی در این سفر، در قاهره کتاب *الصواعق المحرقة* ابن حجر عسقلانی را دیده^۳ و فصل دوم آن را که در فضائل امام علی (ع) بوده، دستمایه کتابی می‌کند در زمینه امامت. وی در سفر سال ۱۲۶۰ق به قم، بر این کتاب تکمله‌ای می‌نویسد.^۴ در سال ۱۲۴۷ق در کاظمین بوده است.^۵

آثار خیریه

الف- تکمیل مسجد النبی و احداث مکانی برای اقامه نماز جماعت و مجالس وعظ و روضه خوانی.
ب- احداث چهار آب انبار در نقاط مختلف شهر قزوین.
ج- احداث مقبره خانوادگی در شهزاده حسین که اکنون تحت اداره میراث فرهنگی و اوقاف است.^۶
د- یکی از مهم‌ترین کارهای ملا عبدالوهاب در قزوین، ترویج علوم دینی از طریق موقوفات مختلف و تشویق افراد به وقف در این زمینه بوده که وقف کتاب، بهترین روش محسوب می‌شده است.
در کتابخانه امام صادق قزوین، نسخه‌های خطی زیادی وجود دارد که وقف شده و تولیت آن با ملا عبدالوهاب بوده و باز هم نشانگر جایگاه اجتماعی وی است. افزون بر آن، تعدادی از این کتاب‌ها وقفی خود ملا عبدالوهاب بوده است.^۷

آثار

ملا عبدالوهاب آثار علمی متعددی داشته است که آقا بزرگ و دیگران آنها را برشمرده‌اند. آثار وی به

۱. الذریعه، ج ۱۸، ص ۹۶؛ ثقة الاسلام تبریزی، علی بن موسی، *مرآة الکتب*، تحقیق محمد علی حائری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۲۲۴.
۲. حسینی اشکوری، سید احمد، *تراجم الرجال*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰۵.
۳. ملا عبدالوهاب در این سفر کتاب دیگری نیز به نام *العجائب العظمی فی اشتراک الاسمی* از محمد بن علی عمری در طرابلس به پنج فروش خریده است. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین، ص ۱۸۲.
۴. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۳۹.
۵. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین، ص ۲۱۰.
۶. مجله وقف میراث جاویدان، ص ۴۱.
۷. برای اطلاع بیشتر ن.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین، ص ۴۷۲ و ۴۷۸.

شرح زیر است:

۱. رساله فی صلاة الجمعة با حواشی مؤلف؛ این کتاب همراه مجموعه اجازات وی در کتابخانه مرحوم سیدمحمد محیط طباطبائی است.

۲. هدایة المسترشدين؛ این رساله را که برادر و شاگردش عبدالکریم ملقب به حاج آقا استنساخ کرده است و در جمادى الثانیة ۱۲۴۲ هجری به پایان برده، مرحوم شیخ آقابزرگ طهرانی ضمن مجموعه‌ای از رسائل صاحب ترجمه که برخی از آنها به خط برادر دیگرش علیمردان بن محمدعلی بوده و تاریخ کتابت ۱۲۴۰ هجری داشته، در کتابخانه شیخ قاسم محیی‌الدین در نجف دیده است. در آغاز این رساله گوید که او رساله‌ای به فارسی و رساله دیگری به عربی نوشت در مسائل تقلید و آن را در رد رساله حجت الاسلام اصفهانی نگاشت، هنگامی که در رساله مرحوم اصفهانی عدم جواز تقلید میت و وجوب عدول به زنده را در آن تألیف دید.

۳. حُجَّیة المَظَنَّة فی حالِ انسداد؛

۴. عدم الحُجَّیة فی حالِ الانفتاح؛

۵. حُجَّیة الاجماع؛ وی در این رساله رای جدّ خود را در اجماع بیان کرده است و این نشان می‌دهد که جدّ ایشان - چنان که ذکر شد (ظاهراً مولانا عبدالکریم بن مولانا محمدحیی) - نیز در عداد علما بوده است.

۶. عدم اجتماع الامر والنهی؛

۷. العدالة والتحرری؛

۸. أصل التبرأة؛ این رساله به خط برادرش علیمردان بن محمدعلی است با تاریخ کتابت ۱۲۴۰ ق. نکته قابل ذکر آنکه آثار ۳ تا ۸، ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه شیخ قاسم مذکور، موجود بوده است.

۹. در کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (ع) مجموعه‌ای است که در آن دو کتاب از تألیفات مرحوم حاج ملاعبدالوهاب است؛ یکی خلاصة الرشاد فی الدلالة علی منهج العباد^۱ در شرح حدیث نبوی مشتمل بر چهل مسئله که حضرت امیر (ع) از پیامبر اکرم (ص) سؤال کرده است و مؤلف هر فقره را در بابی شرح نموده. هر باب آن مشتمل بر فصل‌هاست، اما آنچه در آن مجموعه موجود است تا باب پنجم در حدیث پنجم در حج است و کاتب در پشت نسخه، مؤلف را نیک ستوده است. در پایان باب اول در ایمان به خداوند، همه اصول پنجگانه را درج کرده است: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد و در باب معاد جسمانی آنچه را شفاهی از آقا میرزا محمد مهدی (شهید در سال ۱۲۱۸ هـ) شنیده و نیز آنچه را شیخ احمد احسائی در جواب سؤال او از معاد ذکر کرده، نقل نموده است و آن دو تن را به نیکی ستوده و بر آنان دعای خیر کرده است و از اینجا برمی‌آید که این رساله را پس از سال درگذشت شیخ احمد احسائی (۱۲۴۱ هـ) تألیف کرده است. ۱۰. اما کتاب دوم مندرج در آن مجموعه شرح حدیث المنزلة است. متن حدیث را ابن حجر عسقلانی در الصواعق المحرقة آورده و آن نخستین از احادیث چهل‌گانه مستخرج در فصل دوم صواعق است و چنان که

۱. از این کتاب نسخه‌ای دیگر در کتابخانه ملی ضمن مجموعه شماره ۱۶۰۱۴ وجود دارد.

اشاره شد، مرحوم حاج ملا عبدالوهاب در قاهره به کتاب *صواعق برخورد* و فصل دوم آن را که در بیان فضائل حضرت مولاست و در آن چهل حدیث، که نخستین آن حدیث المنزلة است، درج کرده و آغاز کرده است به بعضی از مباحث امامت؛ امامت چیست؛ آیا وجود امام واجب و لازم است؛ چرا واجب است؛ چگونه او امام است؛ امام چه کسی است؛ پس شروع کرده است به دلالت حدیث بر این نکات و دقایق و ردّ تأویلات ابن حجر و در خلال تألیف گفته است که سال تألیف آن ۱۲۳۱ هجری است. تکمله‌ای هم در سفر قم (۱۲۶۰ هجری) بدان الحاق کرده و آنجا تصریح نموده است که آغاز تألیف، ۱۲۳۰ هجری بوده است. نسخه هر دو کتاب به خط محمدصادق یزدی است و در ذی‌الحجه ۱۲۶۰ هجری در حیات مؤلف تحریر شده است.^۱

۱۱. *عَلَمُ الْهَدَايَةِ فِي غِيَاهِبِ الظُّلُمَاتِ لِادْرَاكِ الاحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ*، در موضوع اصول فقه.

مؤلف در تذکرة الاخوان، اشاره‌ای به این تألیف خود کرده است. از این کتاب پنج نسخه سراغ داریم: الف- نسخه کتابخانه مدرسه فیضیه به شماره ۱۴۹۷ با تقریظی از سید عبدالله شیر بر برگ نخست رساله. ملا عبد الوهاب این کتاب را در سال ۱۲۲۷ در نجف تألیف کرده و در سال ۱۲۳۲ در قزوین هنگام تدریس، در آن تجدید نظر کرده است.^۲ ب- نسخه کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۸۳۳. این نسخه در شوال ۱۲۳۷ ق توسط ابوالقاسم بن محمد مشهدی کتابت شده است. ج- در کتابخانه مجلس، نسخه‌ای به شماره ۹۴۸۹ وجود دارد با عنوان *اصول فقه* از ملا عبدالوهاب قزوینی. گو اینکه نسخه‌ای از همین کتاب است. د- نسخه‌ای در مؤسسه کاشف الغطاء نجف اشرف. ه- نسخه مجموعه ش ۵۹۳۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۱۲. *بشارة المذنبین*، در شرح و ترجمه یک‌صد فقره از آیات و احادیث شیعی اثنا عشری درباره رحمت الهی و آموزش گناهان، در یک مقدمه و پنج مقصد و یک خاتمه به فارسی. مؤلف این کتاب را به نام فتحعلی شاه نوشته است. از این کتاب، نسخه‌ای در مجموعه شماره ۵۹۳۲ در ۲۱ برگ (پ ۱ - ۲۱ پ) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.^۳

در نسخه مذکور، چند رساله دیگر از ملا عبدالوهاب هست که فهرست نویسی دقیقی ندارد، ولی طبق آنچه در فهرست هست، رساله دوم *جملة من المباحث الاصلية و القواعد الاحكامية* (۲۳ پ - ۱۰۶ ر) نام دارد. رساله سوم *اجتماع الامر والنهي* (۱۰۷ ر - ۱۱۳) گویا همان است که در شماره ۶ معرفی شده است. رساله چهارم، رساله *وجيزة و تذكرة كاملة في اصالة عدم حجية المظنة في الاحكام الشرعية*

۱. شماره‌های ۱ - ۱۰ برگرفته از مقاله استاد دبیرسیاکی است. همان، ص ۴۰.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

بمقتضی الحکم الاصلی الاولی عند الامامیه و حجیتها عند الضروره» (۱۱۳ پ - ۱۱۶ پ) در شماره‌های ۳ و ۴ معرفی شده است. رساله پنجم، فائده فی السنه است که جداگانه معرفی می‌شود. رساله ششم، با نام وجیزه فی مواضع الکلام بالنقض و الابرام فی الاجماع (۱۵۰ ر - ۱۶۰ ر) گویا همان رساله شماره ۶ (حجیه الاجماع) است. رساله هفتم (۱۶۷ پ - ۱۹۸ پ) علم الهدایه است که ذیل آن آمد. چند رساله دیگر دارد که چون مستقل است، جداگانه ذکر می‌شود.

۱۳. البقاء علی تقلید المجتهد بعد موته جائز أم لا؟ (۱۹۸ پ - ۲۰۹ پ)؛

۱۴. وقایة الهدایة فی البقاء علی تقلید المیت (۲۱۰ پ - ۲۱۳ ر)؛

۱۵. فائده مکملته و شجرة مثمرة فی هذه المسئلة ایضا (۲۱۴ پ - ۲۲۱ ر)؛^۱

۱۶. فائده فی السنه، در همان مجموعه (۱۱۷ ر - ۱۵۰ پ)؛

۱۷. تنبیه المرشدین، در یک مقدمه در تنبیه به مدارک مسئله و سه مطلب در جواز بقاء در تقلید تفصیلی و تقلید میت در مسئله اصولی و فروع و خاتمه در معرفت اجتهاد و عدالت مجتهد. از این کتاب، نسخه‌ای در مجموعه شماره ۵۷۱۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد.^۲

۱۸. رساله فی ظن المجتهد، نسخه‌ای از آن در مؤسسه کاشف الغطاء نجف اشرف موجود است.

۱۹. رساله فی بیان مراد الاحسائی، این رساله در ۱۰ برگ، در مجموعه شماره ۳۱۰ [۴۸۰] کتابخانه امام صادق قزوین (ع) موجود است.

این اثر نیز نشانه ارادت زیاد وی به شیخ احمد احسائی است، آنجا که گوید: وقتی رساله منسوب به شیخ احمد احسائی در شرح حدیث مربوط به پوسیده شدن بدن اموات در زیر زمین بعد از دفن منتشر شد، بسیاری از طلاب و اهل علم از آن معنایی فهمیدند که با مبانی و عقاید وی سازگار نبود، ولی من چون مبانی وی را می‌شناختم، رساله را با آن منافی ندیدم. پس این رساله را برای توضیح آن نگاهشتم.^۳

۲۰. تذکره الاخوان لشرك الشيطان، (رساله حاضر)؛^۴

این اثر مهم در کمال تعجب، جزء آثار وی معرفی نشده است.

وفات

طبق گفته قصص العلماء، وی در اواخر عمر به نجف اشرف برمی‌گردد و در همان شهر فوت می‌کند. با اینکه در قزوین، مقبره خانوادگی نیز درست کرده بوده، به نجف اشرف می‌رود. علت آن می‌تواند توجه علما

۱. به احتمال قریب به یقین، شماره‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵، همان تنبیه المرشدین موجود در همان کتابخانه به شماره ۵۷۱۱ است.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین، ص ۳۹۲.

۴. در کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)، نسخه‌ای وجود دارد به شماره ۲۹۴۲۸م که به نوعی به ملا عبدالوهاب مرتبط است. این نسخه، جواب سؤالات ملا عبدالوهاب از سید کاظم رشتی است.

به دفن در نجف اشرف باشد، اما شاید دلیل مهم‌تر این هجرت به نجف، وقایعی است که در قزوین این زمان جریان داشته و او را متأثر کرده است. با توجه به جایگاه اجتماعی قوی که ملا عبدالوهاب در قزوین داشته، با تقویت جریان مبارزه با شیخیه، گویا عرصه بر وی تنگ می‌شود و وی ناچار به مهاجرت به نجف اشرف می‌شود. نکته‌ای که این گمانه زنی را تقویت می‌کند، ظهور بابیه و مبارزه سرسخت با آنهاست که دو نفر از پسران وی نیز مبتلا می‌شوند^۱ و جایی برای ماندن وی در قزوین نمی‌ماند. افزون بر گمانه فوق، ماجرای شهادت محمد تقی برغانی (شهید ثالث) به دست اطرافیان قره العین، در هجرتش وی مؤثر بوده است.

به هر حال وی به نجف اشرف مهاجرت و در همان جا فوت می‌کند. اکثر منابع، تاریخ وفات او را پس از ۱۲۶۰ و به طور مشخص ۱۲۶۴ دانسته‌اند.^۲ حتی در *روضه الصفاى ناصرى*، هنگام ذکر وقایع سال ۱۲۶۳ می‌گوید: و در این ایام، جناب حاجی ملا عبدالوهاب مجتهد قزوینی که در نجف اشرف معتکف بود، پس از ۸۳ سال عمر در محرم الحرام جهان را بدرود کرد، و علما را محزون ساخت.^۳ با این وجود، در مقبره خانوادگی که ملا عبدالوهاب در بیرون صحن شمالی شهزاده حسین برای خود و خانواده بنا نهاده، مسجدی وجود دارد که داخل آن قطعه سنگی وجود دارد.^۴ آن طور که استناد دبیرسیاقی گزارش داده‌اند، قطعه شعر زیر حاوی ماده تاریخ وی وجود دارد:

جناب حاجی ملا عبدالوهاب آن که مدام
بُدی معین ضعیفان و ملجأ فقرا
بجست سال وفاتش خرد در این مصراع
مقام کرد به جنات افقه الفقها
اگر به حکم قضا همچو لؤلؤ لالا
نهان به خاک نجف گشت افضل الفضلا
چه نیک خفته فرحناک در زمین جنان

۱. میرزا محمد علی و میرزا هادی. ن. ک: اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۱۱۵.

۲. از جمله ن. ک: *کرام البرره*، ج ۲، ص ۸۱۲؛ *مجله وقف میراث جاویدان*، ص ۳۹؛ صدر، *سید حسن، تکمله امل الآمل*، تحقیق حسین علی محفوظ و...، بیروت، دار المورخ العربی، ج ۳، ص ۳؛ حبیب آبادی، معلم، مکارم الآثار، تحقیق سید محمد علی روضاتی، اصفهان، اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان، ۱۳۹۶ق، ج ۵، ص ۱۷۳۶. علامه روضاتی نیز در حاشیه خود متذکر شده‌اند که آقا بزرگ سال وفات او را بعد از ۱۲۶۰ دانسته و مأخذ جناب معلم نیز معلوم نیست.

۳. *روضه الصفاى ناصرى*، ج ۱۰، ص ۸۳۸۴.

نکته‌ای که از سخن هدایت برداشت می‌شود، تاریخ تولد ملا عبدالوهاب در سال ۱۱۹۰ق است؛ البته اگر تاریخ فوق درست باشد.

۴. *مجله وقف میراث جاویدان*، ص ۴۱.

کسی که بود در آفاق اسعدالسعدا^۱

مصراع «مقام کرد به جنات افقه الفقها»، به حساب حروف ابجد ۱۲۶۹ می‌شود. البته اگر همزه آخر فقهاء را نیز در حساب آوریم، ۱۲۷۰ به دست می‌آید و سال وفات ملا عبدالوهاب به طور قطع ۱۲۷۰ ق می‌شود. در مستدرکات اعیان الشیعه نیز این تاریخ از عبدالحسین صالحی نقل شده است.^۲

نکته: در قزوین همان زمان عبدالوهاب دیگری وجود داشته که با ملا عبدالوهاب فامیل بوده است. وی شیخ عبدالوهاب بن ملا صالح برغانی قزوینی است. گذشت که همسر ملا صالح (آمنه خانم) خواهر ملا عبدالوهاب بوده است؛ بنابراین شیخ عبدالوهاب برادر طاهره قره العین و فرزند خواهر ملا عبدالوهاب است.

رساله حاضر

رساله حاضر موسوم به تذکرة الاخوان لشرک الشیطان است. با توجه به آنچه در مقدمه فوق ذکر شد، با ظهور بحث دفاع از شیطان و موحد دانستن او توسط برخی صوفیان دوره قاجار،^۳ بعضی از علما با آن به مبارزه برخاستند که از آن جمله ملا عبدالوهاب قزوینی است. وی این رساله را در نقد فردی می‌نویسد که متأسفانه نام او را نمی‌برد، ولی دو جا در ابتدا و انتهای رساله از او با عنوان فاضل معاصر نام می‌برد که در ابتدای رساله متذکر می‌شود وی ساکن تهران بوده است. جایی نیز او را در شمار فقهاء اصحاب عنوان می‌کند.

ماجرا چنین بوده که وی برای تسلیت‌گویی به فتحعلی شاه، جهت فوت عباس میرزا نایب السلطنه به تهران می‌آید. در همین ایام، یکی از خواص سلطان از وی درباره شرک شیطان سؤال می‌کند. ملا عبدالوهاب نیز جواب وی را می‌دهد. از طرف دیگر از آن فاضل معاصر نیز این موضوع را سؤال می‌کنند. آن فاضل معاصر، قائل به توحید شیطان می‌شود. ملا عبدالوهاب به شدت قول وی را رد می‌کند و آن را تخطئه می‌کند، اما آن فاضل معاصر جواب ملا عبدالوهاب را طی ورقه‌ای می‌دهد. وی نیز طی ورقه‌ای، جواب وی را می‌دهد و پس از بازگشت از سفر، این رساله را در جواب وی می‌نویسد.

نکته قابل ذکر آنکه برخی از عرفا و متصوفه دوره قاجار، دروس فقهی نیز خوانده بودند. کسانی مانند ملا عبدالصمد همدانی و مجذوب علیشاه قراگوزلو از این زمره‌اند. آنجا که مؤلف، فاضل معاصر خود را در زمره فقهاء محسوب می‌کند، باید فردی از همین زمره باشد که صبغه تصوف بر شخصیت وی غلبه داشته باشد، وگرنه فقیه به معنای خاص و به ویژه در آن دوران، نمی‌تواند چنین افکار صوفیانه‌ای داشته باشد. از متن جوابی که آن فاضل معاصر به سؤال شاه می‌دهد و قائل به توحید شیطان می‌شود، آشکارا مشخص

۱. همان.

۲. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳. در مقدمه گذشت که تقدیس شیطان در بین شیطان‌پرستان و به گونه‌ای دیگر در بین یزیدیه از قدیم وجود داشته است. در دوره قاجار با رواج فراماسونری در ایران، گویا فراماسونرها از این مطالب و قضایا استفاده خود را می‌کردند.

است که فکر صوفیانه غلیظی داشته است؛ بنابر این می‌توان آن فاضل معاصر را صوفی فقیهی دانست که آن دوره در تهران ساکن بوده و با دربار نیز رابطه داشته است.

نکته دیگر آنکه فاضل معاصر ملا عبدالوهاب، با همه فحص و جستجوی نگارنده، مشخص نشد که چه کسی است. با مراجعه به آثار متعدد تراجم، منابع مرتبط و نزدیک با بحث، شاهد صریحی بر این موضوع پیدا نشد. با توجه به منابع و آثار موجود، می‌توان گمانه‌زنی کرد، ولی تا شاهد صریحی پیدا نشود، نمی‌توان آن را به کسی نسبت داد. عرفا و علمای قرن سیزدهم در بسیاری از کتب معرفی شده‌اند و حتی آنهایی که در همان محدوده ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ ق زنده بوده‌اند، مشخص هستند، ولی باز هم موکول به بررسی بیشتری می‌شود.^۱

همچنین در دو رساله دیگری که در دست داریم، فقط در یک رساله اشاره شده که آن شیخ «سمی حبیب» است. اما مشکل آن است که تاریخ دقیق آن رساله را نداریم.

تذکره الاخوان، مربوط به اواخر حکومت فتحعلی شاه است، زیرا مؤلف تصریح می‌کند که هنگام سفر تعزیت نایب‌السلطنه، این بحث مطرح شده و وی این رساله را نوشته است. می‌دانیم که عباس میرزا نایب‌السلطنه، روز پنجشنبه دهم جمادی الثانی ۱۲۴۹ ق در مشهد فوت کرد و خبر آن بیست و چهارم همان ماه به تهران رسید.^۲ پس از آن نیز سه روز تهران عزادار نایب‌السلطنه بوده است؛ بنابر این تاریخ وقوع این بحث کمی پس از رسیدن خبر فوت نایب‌السلطنه به پایتخت بوده است. تاریخ فراغ آن در نسخه مدرسه فیضیه ذی قعدة ۱۲۴۹ ق است و در فاصله اواخر جمادی الثانی تا ذی قعدة نوشته شده، سواد و بیاض شده است.

رساله حاضر از سه مقدمه، یک مطلب و یک خاتمه تشکیل شده و بخشی از آن عربی و بخشی به فارسی است. تا حد امکان سعی شد منابع و مصادر آن استخراج شود.

نسخه‌های تذکره الاخوان

از تذکره الاخوان، تا کنون دو نسخه خطی شناخته شده است که در کتابخانه‌های مدرسه فیضیه و ملی نگهداری می‌شود؛ البته در فهرستواره دنا، نسخه مدرسه فیضیه بر اساس دو فهرست حاج آقا مجتبی عراقی و شیخ رضا استادی، دو مرتبه فهرست شده، در حالی که هر دو مربوط به یک نسخه است. از دو نسخه فوق، نسخه کتابخانه فیضیه، حدود یک سالی زودتر کتابت شده و نگارنده آن را طبق قواعد پذیرفته شده، اساس قرار داد، هر چند که شاید چنین قواعدی بر این گونه متون متأخر، خیلی انطباق‌پذیر نباشد.

توصیف دو نسخه بر اساس فهراس کتابخانه‌های مذکور چنین است:

۱. نگارنده از اساتید و محققان، درخواست راهنمایی و کمک می‌کند.

۲. ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، ج ۱، ص ۵۰۲.

الف- نسخه کتابخانه مدرسه فیضیه

این نسخه به شماره ۱۴۹۸ در این کتابخانه وجود دارد؛ ولی در فهرست اشتباهی رخ داده و آن را به شماره ۱۴۹۱ ثبت کرده‌اند، در حالی که نسخه شماره ۱۴۹۱، کتاب *زبدة الاصول* است. نسخه مذکور، ۳۶ برگ دارد و در قطع ۱۴ × ۲۱ س و تعداد سطر ۱۵ در هر صفحه کتابت شده است. آغاز: الحمد لولیه و الصلوة علی صفیه ثم علی ولیه انجام: و هنا لنختم المقال بحمد الله الملك المتعال ... نسخه به خط نسخ کتابت شده و فهرست نویس محترم، احتمال داده‌اند به خط خود مؤلف باشد.^۱ اما بر صفحه نخست آن یادداشتی هست که نسخه «به خط پسر مصتّف و در حیات وی است». تاریخ کتابت نسخه، ذیقعد ۱۲۴۹ ق است. این نسخه پیش‌تر نیز به شماره ۹۲۲ توسط آقا مجتبی عراقی فهرست شده^۲ که در فهرستواره دنا به عنوان نسخه سوم آن شناسانده شده که اشتباه است و هر دو، یک نسخه است

ب- نسخه کتابخانه ملی

این نسخه ضمن مجموعه ۷۳۱۲ کتابخانه ملی وجود دارد و پنجمین قسمت این مجموعه و در برگ‌های ۱۹۸ پ - ۲۲۰ پ قرار گرفته است. توصیف آن در سایت کتابخانه ملی چنین آمده است: وضعیت استنساخ: ۱۲۵۰ ق. آغاز: الحمد لولیه و الصلوة علی صفیه ثم علی ولیه و المعصومین من اولاده و المکرمین من احفاده و لعنة الله علی عدوه و معانده و نعوذ به من شر الشيطان الرجيم. انجام: در حق شیطان مفقود است مثل دعوت سایر کفار، و هنا لنختم المقال بحمد الله الملك المتعال و الصلوة علی النبی الامی و الال و دعاء دولة سلطان... ما دامت الشهور و الاعوام و انا عبد الجانی عبدالوهاب الشریف ابن الحاج محمد علی القزوینی. انجامه: و وقع الفراغ فی شهر جمادی الاولی فی سنه ۱۲۵۰. مشخصات ظاهری: ۱۹۸ پ - ۲۲۰ پ، ۱۶ سطر، اندازه سطور: ۸۸ × ۱۴۵ م؛ قطع: ۱۴۵ × ۲۱۰ م. نوع و درجه خط: نسخ خوش. تزئینات متن: سرفصلها و عناوین مطالب نسخه و خط کشی بالای برخی عبارات به سرخی. حواشی اوراق: در حاشیه دارای نشان تصحیح «صحح» می‌باشد. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، نسخه مدرسه فیضیه اساس تصحیح و نسخه کتابخانه ملی، نسخه بدل

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۷.

۲. فهرست کتب کتابخانه مبارکه فیضیه قم، ج ۱، ص ۲۹۴.

است که با رمز «م» در پاورقی مشخص شده است. از شواهد برمی آید که نسخه کتابخانه ملی، از روی نسخه مدرسه فیضیه کتابت شده است.

متن رساله «تذکرة الاخوان لشرك الشيطان»

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

الحمد لوليه و الصلوة على صفيه ثم على وليه و المعصومين من اولاده و المكرمين من احفاده و لعنة الله على عدوه و معانده و نعوذ به من شر الشيطان الرجيم و مكائده.

اما بعد؛ فيقول العبد الجاني و الدليل الحقيير الفاني عبدالوهاب بن الحاج محمد على القزويني فانه لما سئلني بعض خواص سلطان سلاطين زماننا و ملك ملوك عهدنا و اواننا و هو السلطان الاعظم الاكرم العادل البازل و الخاقان الاجل الافخم الأعدل الكامل، حافظ الدين الحنيف و الشريعة الغراء و صائن المذهب المنيف و الملة البيضاء، السلطان الجاهد الغازي في الله و الملك المحارب المجاهد في سبيل الله، باسط بساط الأمن والأمان في بسطة الغبراء و رافع لواء العدل و الاحسان من قمة الارض الى قبة السماء، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن السلطان فتحلى شاه قاجار - ادام الله تعالى سلطنته ما دام [۲] الليل و النهار - بامرہ في سفر تعزيتہ لنايب السلطنة - اسكنه الله في بحبوحة جنته - عن شرك الشيطان بانه هل يطلق عليه انه مشرك ام لا؟ فاجبته بان الشرك الجلي المعروف من القول بتعدّد الإله صريحاً غير ظاهر في حقه و لكنه مشرك بالشرك الخفي المعروف، مع كفره بالنص الجلي وغير موحد بالوجه العقلي المرضي و الدليل الثقلي القطعي.

ثم رأيت بعد ذلك سؤالاً و جواباً عن بعض فضلاء المعاصرين الساكنين في دار الخلافة طهران مجيباً عن ذلك السؤال و العنوان بان اللعين الرجيم من الموحدين! بل له كمال التوحيد و حق المعرفة و إن كان كافراً بنص الآية، الا انه عصي فحكم الله بكفره من جهة الاستكبار او الوجه الآخر!! فلما رأيت ذلك السؤال و الجواب من مثله الذي هو معدود من فقهاء الاصحاب الذين يجب عليهم حفظ الشريعة الغراء و يحرم عليهم الاجترار عن القول بما يلزم منه الاضلال و الاغواء بل الاشتباه، انكرت ذلك الجواب باشد الانكار و أخطائه لما رأيت خروجه عن جادة الصواب [۳] خوفاً من تشبه ذلك المقال بمذاق اهل الضلال القائلين بان هذا الرجيم رئيس الموحدين لإمتناعه عن سجدة غير الله سبحانه! و مرجع ذلك الجواب الى الانكار الخلود في النار في حقه و حق الكفار، ثم بعد ما بلغ اليه الرد و الانكار، رأيت منه ورقة كتب فيها الوجوه الدالة على علم اللعين لتثبت بها غاية معرفته و توحيده! فتعجبت من ذلك الجواب و كتبت عجالاً لتنبهه و السالكين بمسلكه من اولي الألباب ورقة دالة على انه الجامع بمجامع اقسام الكفر و الفسق و العصيان و الحاوي بجميع مراتب الشرك و الطغيان و ان كان بعضه خفياً و لكنه بعد ما بين صار جلياً، فاطهرت القول بذلك بين العلماء و فضلاء الطلاب ثم رجعت عن السفر في ذلك اليوم معجلاً فعزمت بين السفر أن أكتب

۱. م، قبل از بسمله: + هو الموفق و المعين.

رسالة كاملة شافية وافية، كاشفة لشرك اللعين الرجيم و خلوه عن التوحيد المبين [٤] و المعرفة على الوجه المستقيم و سميتها بتذكرة الاخوان لشرك الشيطان و رتبته بمقدمات و مطلب و خاتمة. المقدمة الاولى: فى الاشارة بحقيقة الايمان و الكفر على وجه الايجاز بالعقل و نص الكتاب و السنة و الاجماع.

المقدمة الثانية: فى الاشارة الى التوحيد و حقيقته و مراتبه و الشرك و ماهيته و مراتبه و مقابلته مع التوحيد و الفرق بين الشرك المغفور الفرعى و الشرك الاصلى الموجب للخلود فى النار و بيان الفرق بينه و بين الكفر و اتحادهما مصداقاً و ان اختلفا مفهوماً. المقدمة الثالثة: فى معرفة الشيطان عرفاً و شرعاً و عقلاً ليعرفنى الله مكائده و يحفظنى عن همزاته متوكلاً عليه فهو حسبى و نعم الوكيل.

و اما المطلب: ففى اثبات أنه - لعنه الله - جهل مطلق بوجه و مخلوق من الله الغفران و نقطة مقابلة لولى الرحمن فهو جامع لمجامع الكفر و الشرك و المنافق و الفسق و العصيان [٥] و ادراكه و فطانتته من باب السفسطة ليس من العلم الموجب لخشية الله الممدوح المعدود من مسالك قرب الله المستعان.

اما الخاتمة: فى الاشارة بهفوات جواب ذلك الفاضل و مفاصده و القول بان الرجيم من الموحدین او من العارفين انما هو من بعض المتصوفة المخذولين المنكرين لخلود الكفار فى الجحيم، فنقل و كتب فى الجواب من غير تأمل و التفات الى اصول الدين المبين.

بيان حقيقة الايمان والكفر ببراهين العقل و النقل

اما بيان المقدمة الاولى

فليعلم ان الايمان و الكفر لفظان متداولان بين اهل الاسلام و الايمان و لهما معنيان حقيقتان و احكام فقهى دنياوى و احكام اصولى اخراوى. فمن تكلم فيهما فلا بد له اولاً تحقيق معناهما و تشخيص مصاديقهما، ثم اذا ترتب عليهما الحكم علم و تميز ان هذا الحكم هل هو حكم فقهى دنياوى أو اصولى أخراوى [٦] و الفرق بين الحكمين، ان الحكم الاصولى من المسائل الكلامية التى ثمرته الثواب و العقاب و دخول الجنة و النار و الخلود فيهما^١ و لذا سمي باصول الدين و اما الحكم الفقهى فهو من علم الفقه و فروع الدين انما ثمرته و فائدته و حكمه ترتب الأحكام الخمسة التكليفية أو الوضعية فاذا تذكرت ذلك فاقول ان للايمان معنى لغوى و معنى شرعى.

معنى الايمان لغة^٢ و^٣ شرعاً و بيانه

اما الاول: فهو عبارة عن التسليم و التصديق و لا كلام فيه فيما نحن فيه.

١. م: و اما.

٢. علامتى در اینجا قرار دارد که نشان می دهد کاتب چیزی را جا انداخته، ولی در حاشیه نسخه چیزی وجود ندارد.

٣. م: ندارد.

و اما الثاني: فقد اختلف المتكلمون فيه على احتمالات و اقوال من انه امر قلبي باطنى خاصة او ظاهرى لفظى كذلك او باطنى بشرط عدم ظهور الخلاف فى الظاهر من انكار الضروريات و الاستخفاف فى الدين او بشرط التصديق و الاقرار الظاهرى او مركب من الامرين على التفاصيل التى بين فى مظانه و ليس المقصود هنا استيفاء الاحتمالات و الاقوال بل المطلوب الاشارة الى الحق و الحقيقة التى عليه الفرقة المحقة [٧] الناجية المدلول عليه بالعقل و الشرع كتاباً و سنة و الحق انه مركب من الاعتقاد الثابت الجازم المطابق للواقع مع التسليم و التصديق الظاهرى بالاقرار مع اليسر و الامكان و هذا امر متفق عليه بين الفرقة المحقة بل ذلك من ضرورى المذهب؛ نعم قد اختلفوا فى مدخلية العمل بعد الاقرار و الاعتقاد فى حقيقته، فعليه^١ كان الايمان شرعاً هو الاعتقاد بالجنان و الاقرار باللسان و العمل بالأركان فهو مركب على هذا التعريف من امور ثلاثة و الحق ان العمل له مدخلية ما فيه التهىء لا بالفعل على الاطلاق خروجاً عن الإفراط بالقول بأن من ترك العمل خرج عن الايمان و التفریط بأن الايمان من غير عمل هو إيمان مستودع مجازى لعدم انفكاك التهىء بالعمل فى الجملة عما هو المعتقد بالاعتقاد الجزمى الثابت و الدليل على ذلك بعد ما عرفت [٨] من حقيقة الايمان من أنه امر قلبي و ظاهرى انه يعتبر فيه العلم و هو الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع كما بيناه فى رسالتنا الموسومة بعلم الهداية فى بيان حجبة^٢ المظنة و قال سبحانه فى كتابه الكريم: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أُنْسَلْمْنَا^٣ و قال سبحانه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا^٤ و قال سبحانه أيضاً: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا^٥ و قال سبحانه أيضاً: أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^٦ و قال سبحانه أيضاً: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ^٧ الآيات؛ و قال سبحانه أيضاً: وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ^٨**

و بالجملة؛ من تتبع الآيات و الاخبار يعلم علماً يقيناً ان المعتبر فى الايمان بحيث يترتب عليه ثمرة الآخرة و هو الخلود فى الجنة انما هو الاعتقاد بالمعتقدات المعلومة على وجه ثابت جازم بحيث يستلزمه العمل و [٩] يترتب عليه الاثر و الكفر بخلافه بعد اتمام الحجة و هذا هو المدار فى التكليف، قال الله سبحانه: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^٩** فجعل الله غاية الخلقة العبادة التى لا يتحقق الا مع الايمان

پرتال جامع علوم انسانی

١. م: و عليه.
٢. م: حجة.
٣. حجرات، ١٤.
٤. نساء، ١٣٦.
٥. انفال، ٢.
٦. عنكبوت، ٢.
٧. مؤمنون، ١-٢.
٨. تغابن، ١١.
٩. ذاريات، ٥٦.

بهذا الوصف و بهذا المعنى و التحقيق يجمع بين الآيات و الاخبار و الادلة العقلية و اسباب الموجبة للكفر و الشرك و الفسق من الكبيرة و الصغيرة كما ستعرف ان شاء الله سبحانه.

و الايمان بهذا المعنى مما يقبل الشدة و الضعف و الكمال و النقصان بل البقاء و الزوال على وجه و لكنه اذا حصل المؤمن و ثبت و رسخ في قلبه و ان كان في اقل مصاديقه صار ذاتياً له و يكفر سيئاته فان من جملة ما آمن به و لاية على و اولاده الطاهرة - عليهم السلام - و حبه حسنة لا يضر معها سيئة و لكن بشرط ان لا يفسده بالارتداد بعده و التكفير، اما في الدنيا بالتوبة و عمل الحسنة أو الابتلاء بالبيئة اما اختياراً او اضطراراً و لو في مرض الموت و السكرات او في عالم البرزخ و الحشر [١٠] و النشر و الصراط و الميزان فان دخل بالنار نجى صاحبه و لو بشفاعته الشافعين فان شفاعتهم ذخيرة لاهل الكمال و المستحقين للنار فالشرط في النجاة عدم احاطة السيئة و الخطيئة لفاعلها. قال الله سبحانه: **بلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**^١

و احاطة الخطيئة انما يكون اذا فسد جميع مراتب ايمان الفاعل من عالم فؤاده و عقله و نفسه و جسمه و جسده و لا يكون ذلك الا اذا كانت الخطيئة لفساد العقائد فانه اذا فسد عقيدة من العقائد الدينية فسد كلها مع الاعمال كيف فلو انكر احد ضرورياً من ضروريات الاسلام و الدين صار مرتدداً كافراً مخلداً في النار و حكمته هو فساد الكل بذلك لان الايمان مركب من الاصول الخمسة مع شرائطها، و لذا قال الرضا عليه السلام: من قال لا اله الا الله و جبت له الجنة، بشرطها و شروطها و انا من شروطها.^٢ و من هذا التحقيق يستفاد ان كل عصيان اذا صدر من فاعله فان كان [١١] ناشئاً من الخلل في العقائد من اى اصل من الاصول كان كفراً غير مكفور و لا مغفور مع سبق الايمان فيه و ان كان ناشئاً من ضعف الايمان و غلبة الهوى و كيد الشيطان بحيث اذا تذكر فاعله حصل له الندم و طلب الغفران فهو صالح للتوبة و حصول المغفرة و الرضوان و لقد اشار الى ذلك سيّد الساجدين و سند العارفين و زين العابدين الموحدين في دعاء السحر في شهر رمضان المشهور بدعاء ابي حمزة الثمالي، حيث قال - عليه السلام - : **«إِلَهِي مَا عَصَيْتَكَ حِينَ عَصَيْتَكَ وَ أَنَا بَرُّوْبَيْتِكَ جَاحِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخَفٌ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لَوَعِيدِكَ مُتَهَاجِرٌ وَ لَكِنَّ خَطِيئَتِي عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَعَانَتْنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَ غَرَّنِي سِتْرَكَ الْمُرْحَى عَلَيَّ فَقَدْ عَصَيْتَكَ وَ خَالَفْتُكَ بِجُهْدِي»**^٣ و الامام - عليه السلام و روحى له الفداء - قد اشار الى مراتب العصيان و جعل مراتبه خمسة فاربعة منها مما لا يصلح للغفران و لا [١٢] ينفعه الندامة للكفر و الارتداد و جعل خامس المراتب صالحاً لها الآن في الاعراض عن الاربعة و الاعتذار في الخامسة دلالة على انه

١. بقره، ٨١.

٢. صدوق، ابو جعفر محمد بن علي: عيون اخبار الرضا، تهران، جهان، چاپ اول، ١٣٧٨، ج ٢، ص ١٣٥؛ با اندكى تفاوت.

حديث چنين است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

٣. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، مصباح المتعجب، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، چاپ اول، ١٤١١ ق، ص ٥٨٩.

عصیان يستحق العذاب الدائم و لا ینفعه الاعتذار و لا شک و لا ریب ان ما لا ینفعه التوبة بعد ما قلنا بعدم قبول توبة المرتد كما هو الأصح انما هو عصیان ناش عن الخلل فی العقاید و الارتکاب لموجبات الکفر و الضلالة و بالجملة، الايمان تصدیق و الکفر انکار فهما متقابلان.

بیان اقسام الکفر^۱

و قد ورد ان الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه منها کفر الجحود و هو علی قسمین: احدهما الجحود بالربوبیته و هو قول من یقول لا رب ولا جنة و لا نار كما یقول به جمع من الزنادقة، یقال لهم الدهرية و هم الذین یقولون: **وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ**^۲.

ثانیهما: هو الجحود مع المعرفة بالحق فیجحد الجاحد و هو یعلم أنه حق و قد قال الله سبحانه: **وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا**^۳.

و ثالث اقسام الکفر [۱۳] کفر المنعم؛ قال الله سبحانه: **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** قال الله سبحانه: **فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ**^۴.

و الرابع: ترک ما امر الله عز و جل و هو قوله سبحانه: **اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ** بکفرهم ترک ما امر الله عز و جل به مع المستند الى الإيمان و لم یقبله منهم و لم ینفعهم عنده فقال: **فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ اِلَى اَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**^۵.

و الخامس: الکفر بالبراء و ذلك قوله عز و جل فی حکایة قول ابراهيم (ع): **كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ اَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ** یعنی تبرأنا منکم و قال بذكر ابليس و تبرائه من اولیائه من الانس يوم القيامة: **اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ** و قال: [۱۴] **اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا مَسْوَدَةً بَيْنَكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** یعنی تبرء بعضکم من بعض^۶.

و من معرفة اقسام الکفر یعلم ان کفر ابليس من اقسام کفر المخالفة بالاستخفاف و غيره سوى القسم الخامس و ترک ما امر الله و لكن لما كان اباحت المخالفة له علی وجه الاطلاق خلاف الاجماع بل الضرورة

۱. م: تبتت در حاشیه، برای علی قسمین آمده است.

۲. جائیه، ۲۴.

۳. نمل، ۱۴.

۴. ابراهيم، ۷.

۵. بقره، ۱۵۲.

۶. بقره، ۸۵.

۷. همان.

۸. ممتحنه، ۴.

۹. ابراهيم، ۲۲.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۱.

فلا بدّ من تحقيق ذلك و توضيحه و ذلك يعلم و يتضح من قول سيّد السجّاد - عليه السلام - في تلك المناجات من تقسيم العصيان على وجوه خمسة و جعل قسماً و احداً منها صالحاً للتوبة و الاعتذار دون الاربعة كما عرفت للتلويح و الاشارة الى ان كون المخالفة بغير ذلك الوجه الخامس من اقسام الاربعة كفر فان مخالفة الامر اما من باب جحد الامر أنه اهلاً للامر فهو كفر جحد كان اشّد اقسام الكفر او استخفاف الامر فرجع حقيقته الى الشرك فان في المخالفة يحصل المتابعة للهوى فاذا وقع [١٥] المتابعة لها مع المخالفة لله فهو كفر بالله عزّوجلّ و متابعة لمن هو اعظم عند المتابع و المطيع منه فالمخالفة باستخفاف الأمر، وكذا المخالف لتعرض النعمة من باب عدم المبالاة كما يفعل العبيد الجهال الحمقى و التهاون للمواعيد كما يفعل الناقصين السّفهاء و الذين قلوبهم محجوبة بهوى هم مع التهاون لشأن الأمر كلّها كفر بالله العظيم مع تلك الحيثية و لذا صرح الامام - عليه السلام - بان ليس مخالفتي من تلك الجهات الاربعة بل من الجهة الخامسة القابلة للتوبة و الاعتذار و يحسن فيه العفو و الغفران فهذه تذكرة بوجود الكفر في هذا المقام و ما حصل الكلام هنا، انّ الايمان اذا كان تصديقاً و الكفر انكاراً كان المقصود فيه تصديق الحق و قد ورد في الاخبار: «ان من قال بالحصاة انه نواة فقد كفر» و من عرف ولاية المطلقة و اعتقد انّ علياً هو الوليّ المطلق و علم انه حقّ على وجه الاطلاق عرف معنى [١٦] «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»^١ عرف ايضاً معنى انّ منكر الولاية كافر و المراد بالكفر المقابل للايمان هنا هو الكفر الاصولي الذي لازمة الخلود في النار و هو يختص بانكار حق الله عزّ و جلّ و كلّ كفر ثابت في الشرع لا بدّ أن يرجع الى ذلك من إنكار الصانع و صفاته الثبوتية او السلبية و العدل والحكمة و النبوة و الامامة و المعاد و جميع ما جاء به النبي - صلى الله عليه وآله - و الاستخفاف في الدين فعلى هذا كان كل معصية صادرة من التقصير في اصل من الاصول و حق من حق الله عزّ و جلّ كان كفراً، فكل معصية عرضت و صدرت عن غلبة الهوى و عن النقص قابل للجبر^٢ بالتوبة فليكن هذه المطالب ايضاً بذكر منك حتى يجيء مقام التمسك و الاستشهاد بها.

بيان التوحيد و الشرك

المقدمة الثانية:

ان للتوحيد و الشرك ايضاً معنيين لغويين ظاهرين و المراد بهما هنا المعنى الشرعي هو التوحيد و الاصل الأوّل من اصول الدين و الملة الذي بعث [١٧] الله اليه الانبياء بارشاد العباد و هو قول لا اله الا الله ظاهراً و باطناً اعتقاداً علمياً و هذا التوحيد له معنى اجمالي اقتاعى كان كلّ الناس مكلفين بالقول و الاعتقاد به، و معنى تفصيلي هو تكليف من اقدم على مقامه و قصد التكميل و صعد مدارج التوحيد و مراتبه اربع: توحيد الذات و توحيد الصفات و توحيد الافعال و توحيد العبادة. و يكون لشرك ايضاً بمقتضى المقابلة له مراتب اربع:

١. صدوق، ابو جعفر محمد بن علي، *امالي*، قم، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ١٤١٧ق، ص ١٥٠؛ اسكافي، ابو جعفر، *المعيار و الموازنه*، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، چاپ اول، ١٤١٢ق، ص ٣٥ و ١١٩.
٢. م: للخبر.

شرك فى الذات كمن قال بتعدد الآلهة و كما اشار اليه بقوله سبحانه: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**^١.

و شرك فى الصفات كمن قال بان صفات الله سبحانه خارج عن ذاته كالمشبهة و انه عالم بالعلم الخارج عن ذاته و قادر بالقدره كذلك فلزمه التركيب و الافتقار و الامكان المباين لوجوب الوجود بالعيان. و شرك فى الافعال كقول المفوضة والذين استندوا الخواص [١٨] الى الاشياء و الماهيات و جعلوها اصلاً اصيلاً و من استغنى الممكن بعد وجوده عن المؤثر فى البقاء لزمه تعدد وجوب الوجود و حدوث الشريك للبارى عز و جل المنافى للكمال.

و شرك فى العبادة بان المعبود بالحق هو الله سبحانه فلو عبد غيره كان ظلماً و شركاً لحق الله سبحانه و خروجاً عن فائدة الخلقة كما قال الله سبحانه: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^٢ و قد قام البرهان ايضاً ان الخلقة للافاضة و هى موقوف على الكمال الحاصل من التكليف و المعرفة فمن يشرك فى اى مرتبة من المراتب كان ظالماً و تاركاً لحق الله سبحانه و قال الله تعالى: **إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**^٣ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**^٤ فان قيل يقتضى هذا ان المرائى مشرك و كافر و هو خلاف الاجماع بل الضرورة فلزم ان ينحصر الموحد الناجى بالمعصومين - عليهم السلام - و يكون كل الناس هالكين!

قلنا اولاً بالتزامه فى الواقع و لا [١٩] ينافى التسليم فى ظاهر الشرع و حمل قول المسلم و فعله على الصحة كما فعله النبى - صلى الله عليه و آله - فى حق المنافقين و ثانياً ان الشرك فى العبادة معصية و هى تنقسم كما عرفت الى الاقسام الخمسة السابقة، فاربعة منها يرجع الى الشرك المهلك و واحد منها يدخل فى قسم التقصير الذى يصلح للجبر و بالتكفير بعد التوبة و الندامة فيه فاذا فتحنا باب ذلك الاحتمال فلا نتلى بالمحذور بين الناس فى الاحكام الفقهية و ما يدل على ان الشرك بغير القسم الاول من القول بتعدد الآلهة شرك الحقيقية شرعاً هو تعدد الشرك من اكبر الكبائر فان كان كفراً لم يعد من الكبائر فلا بد ان يكون عصياناً غير الكفر فتدبر و تأمل.

و اما الاحكام الباطنية الاصولية الاخرى فهى معاملة مع الله فلا بد ان يقول العباد كلهم فى ذلك المقام: **«رَبِّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تَعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»**^٥ و ايضاً لا بد ان يداوم على الدعاء [٢٠] المروى عن المعصوم - عليه السلام - و هو: **«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُعَارِبِينَ وَ لَا تُخْرِجْنَا مِنَ التَّقْصِيرِ»**^٦ و قول

١. انبيا، ٢٢.

٢. ذاريات، ٥٦.

٣. لقمان، ١٣.

٤. نساء، ٤٨.

٥. مازندراني، محمد صالح، شرح اصول كافي، تحقيق ابوالحسن الشعراني، تصحيح سيد على عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢١ق، ج ١٠، ص ٢١٤

٦. كافي، ج ٢، ص ٧٣ و ٥٧٩.

النبي - صلى الله عليه وآله - : « مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ »^۱ ارشاد كامل فى الاعتراف بالتقصير فى جميع المراتب اصولاً و فروعاً فاذا عرفت معنى الشرك و اقسامه تعلم^۲ ان النسبة بينه و بين الكفر و ان كان فى ظاهر الاطلاق و الاستعمال عند اهل الملة و الاسلام هو العموم و الخصوص المطلق، لان كل الشرك كفر، بخلاف العكس اذ قد يكون كفر لا يكون شركاً ككفر الجحود بقسميه بخلاف كفر المخالفة و الاستخفاف و البراءة. و اما من اقر بالصانع او الخالق ثم خالفه بالهوى على وجه المعارضة مطلقاً فهو مشرك او كافر غير المشرك و كذا من عبد غير الله ايضاً من الاصنام و النيران و الشمس و الكواكب و ان قالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله الا بعد ان التصديق و الاقرار بصانع ما فطرياً [۲۱] بديهياً يرجع حقيقة الكفر الى الجهل بمعرفة الصانع فيصير شركاً كفراً فهل اهله مشركون بالشرك الجلى المحرم الموجب للكفر و الشرك يختص بمن قال بتعدد الآلهة و بالجملة اذا كان الشرك مقابلاً للتوحيد كان له المراتب الاربع من الشرك فى الذات و الصفات و الافعال و العبادة و قد استعمل فى تلك الافراد ايضاً فى الكتاب و السنة و نهى الله عز و جل عن كل واحد منها ولا كلام فى الاطلاق و الاستعمال و انما الكلام فى ان ذلك الاستعمال و الاطلاق هل هو مجازى و كان المعنى الحقيقى له هو الفرد الجلى ام هو اعم و الجلى هو الفرد الظاهر عند العوام احتمالات و التحقيق ان المراد بالشرك فى ذلك المقام هو مطلق الشرك الشامل لجميع المراتب الاربع، بل^۳ اغلب استعمالاته انما هو فى الشرك فى الافعال و استناد التأثير الى غير الله عز و جل و عبادة غيره تعالى و النهى عنه قال الله سبحانه فى سورة الروم: [۲۲] **فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**^۴ وقال عز و جل: **وَيُلُ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**^۵ و قال سبحانه: **اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ**^۶ ولا تأمل انهم عبدة الاصنام و يقولون **هؤلاء شفعاؤنا عند الله**^۷ و قال فى غير آية واحدة: **وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**^۸ و قال عز و جل: **اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**^۹ و اما الاخبار فكثيرة منها الاخبار الدالة على ان منكر الولاية مشرك و كافر كمنكر النبوة فهو كمن قال الله: **اِنَّ اللَّهَ**

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۸، ص ۲۳.

۲. م: علم.

۳. م، ندارد.

۴. مؤلف اشتباه کرده، زیرا آیه در سوره عنکبوت، ۶۵ است.

۵. فصلت، ۶-۷.

۶. اصل: بدخلوا.

۷. توبه، ۲۸.

۸. یونس، ۱۸.

۹. کهف، ۱۱۰.

۱۰. لقمان، ۱۳.

ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ^١ و اطلاق المشرك في الكتاب و السنة على اليهود و النصارى القائلين بوحدة الصانع و انكروا صفاته اللائقة بالالوهية و النبوة كثيرة و كذا المشرك في سورة البرائة استعمل بمشركى مكة الذين هم عبدة الاصنام و قالوا: هُوَلَاءِ شُفَعَاؤُنَا.^٢

و اطلاق المشرك على المعنى العام في الكتاب و السنة [٢٣] بل في استعمالات اهل الاسلام اكثر من ان يحصى و الاصل ايضاً يقتضى كون اللفظ حقيقة في المعنى الاعم كما حقق في الاصول و التبادر في الشرك الجلى تبادر خاص عند عوام اهل الاسلام و جلاؤه ليس من حيث جلاء المعنى عند قاطبة اهل اللسان و الاستعمال بل جلاؤه عند اشخاص قليل الفهم و الإدراك المقصورين مداركهم على المحسوسات في^٣ ضعفاء اهل الاسلام الذين نور عقولهم كالخفاش كان ضعيفاً لا يرى إلا ما هو اظهر من الشمس، قد قال الله تبارك و تعالى: أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^٤ فكل من عبد و اطاع غير الله كان مشركاً في الحقيقة. الرياء في العبادات^٥

و اما الرياء في العبادات للموحدين ففيه التفصيل الذى قد ذكرنا في اقسام العصيان فالشرك ان صدر عن الغفلة و غلبة الهوى غفر و صالح للتوبة و الآ فلا؛ كما اشرنا اليه سابقاً.

بيان معرفة الشيطان عرفاً و شرعاً و عقلاً

اما بيان المقدمة الثالثة:

فالشيطان الرجيم له مفهوم شرعى بين الله سبحانه في القرآن العظيم و شاع عند اهل الملة و الاسلام و حقيقة عقلية مبينة عند اهل الحكمة و العرفان.

المفهوم الشرعى للشيطان لعنه الله

اما الأول: فقد قال الله عزّ و جل: كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ^٦ و ظهر كفره لمخالفة الله عزّ و جلّ في سجدة آدم و حكم الله سبحانه صريحاً على كفره فاشتهر بوصف الشيطنة، كفرعون في التفرعن و صار الشيطنة و صفاً عنوانياً له كالانسانية للانسان و الشيطان على ما يستفاد من كلماتهم جسم نارى يتشكل باشكال المختلفة و له ارتباط بباطن الانسان و تسلط في اغواه ممن يتبع الهوى و سلك مسلك الضلالة و الغوى فصار مفهوم العرفى عند اهل الملة و الاسلام أنه من هو مصدر كل كفر و شرك و فسق و عصيان و ضلالة و ليس فيه نور و ميل الى الحق بل صار الغواية و الاضلال و العناد لبنى آدم مقطوراً و جبلياً

١. مائده، ٧٣.

٢. يونس، ١٨.

٣. م: من.

٤. فرقان، ٤٣.

٥. م، تبتير را ندارد.

٦. كهف، ٥٠.

له كالتفرعن للفرعون و الهداية لموسى - عليه السلام- [٢٥] فهو مقابل للولّى المطلق الجامع لجوامع^١ الكمالات العقلية و النفسانية و الجسمانية و كان هو من جميع طرق الضلالة و السفسطة و الريبة و الغواية باقصى الغاية فهو رئيس الكافرين و المشركين و المعاندين و الفاسقين و الضالين.

مفهوم الشيطان بالحقيقة العقلية

و اما حقيقة العقلية وحده

فهى على ما بيّنه بعض الاعلام من افاضل اهل المعرفة فيما قال: «اعلم أنّ الشيطان كما حققناه فى كتاب المبدأ و المعاد جوهر مجرد الذات جسمانيّ التعلق خلقت ذاته من الله تعالى بتوسط العقول الفعالة لاجل جهة الامكانية ظلمانية و ذاته و ان كان شرّاً محضاً الاّ أنّه وجدت بتقدير الله لحكمة قضائية و مصلحة قدرية فهو و ان كان من شأنه الغلط و التغليب و الضلال و الاضلال الا ان نسبتته الى الملائكة المقربين نسبة الوهم الى القوة العاقلة و كما أنّ وجود الوهم فى العالم الانساني منشأ الغلط و الكفر و التغليب الاّ أنّه ضرورى الوجود [٢٦] فى ادراك الجزئيات و يدفع ضرّه و شرّه فى الحكمة و البرهان الثبوتى، فذلك وجود الشيطان فى العالم الكبير الدنياوى ضرورى يوجبه تعبير هذه النشأة الدنياوية و يدفع شرّه و ضرّه بنور الاسلام و طاعة الشريعة الالهية و من هنا ينكشف لدى العاقل البصير أنّ منشأ الكفر ليس الاّ محبة الباطل و منشأها ليس الاّ ترويج الباطل فى صورة الحق و لو نظر احد بنور التحقيق الى حال الانسان عند محبته كل ما يستلذه او يعتقد او يطلبه من الامور الباطلة الزائلة كالزنا و اكل مال اليتيم و قتل النفس المحرّمة و عداوة اولياء الله و محبة اعداء الله فليس تجده فى تلك الحال الاّ زاعماً لغاية غروره، أنّ فى ذلك كمالاً و حقيقة و وجوداً و دواماً مما لم يعم و لم يصم عن مشاهدة بطلان المحبوبات الباطلة و وفور المرغوبات الزائلة لم يقدم على محبتها و طلبها و مباشرتها فمبدأ جميع القبائح رجع الى ترويج [٢٧] الباطل فى صورة الحق فالانسان فى هذا الترويج يتبع الشيطان و صار عقله مقهوراً لوهمه عند ادعائه له فى هذا الترويج و التدليس فكل من كفر بالله و آياته فصار من اتباع الشيطان و محبته فى هذا التغليب من الوهم للقوة العاقلة لصيرورة عقله مذعناً لوهمه و الوهم من جنود الشيطان لانّ فعله الاغواء و تزيين الباطل و ترويجه فى صورة الحق و تابع التابع للشىء، تابع لذلك الشىء و التابع للشىء محب له و ولى له، فثبت ما ادّعيناه من أنّ الكفر منشأ ولاء الشيطان اضافة المصدر الى المفعول كما حققناه و من ههنا يعلم أنّ ابليس لعنه الله و ان كان اصله من الملك على قول^٢ الاّ أنّه لم يكن الاّ منافقاً مغالطاً جاهلاً كافراً و ما زعمه بعض الجماهير

١. م: الجوامع.

٢. حاشييه: انما قلنا «على قول» لانّ الله سبحانه قد اخبر فى كتابه بانّه كان من الجن ففسق عن امر ربه و فى مجمع البحرين فى بيان بلس و ابليس قال: روى عنه قال: أمر الله الملائكة بالسجود لآدم فدخل فى أمره الملائكة و ابليس، فإن ابليس كان مع الملائكة فى السماء يعبد الله و كانت الملائكة تظنّ أنه منهم و لم يكن منهم فلما أمر الله الملائكة بالسجود لآدم خرج ما كان فى قلب ابليس من الحسد فتعجبت الملائكة عند ذلك أن ابليس لم يكن منهم. فقيل له: كيف وقع الامر على ابليس و إنما أمر الله سبحانه الملائكة بالسجود لآدم؟ فقال: كان ابليس منهم بالولاء و لم يكن من جنس الملائكة، و ذلك أن الله خلق خلقاً قبل آدم و كان ابليس فيهم فى الأرض، فاعتدوا و أفسدوا و سفكوا الدماء،

ان الشیطان کان من اعلم العلماء فکلامه مزین سخیف و کانهم لم یغرقوا^۱ بین العلم و المغلظه و لا بین الحکمة و السفسطه و خصوصاً علی [۲۸] مذهب من یمنع الاحباط کما ذهب الیه اصحابنا الامامیه - رضوان الله علیهم - و من الدلائل علی سبق کفره قوله: **كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**^۲ «مما یؤید ما ذکرناه من ان ابلیس کان کافراً فی اول الامر ما حکاه محمد بن عبدالکریم الشهرستانی فی اول الملل و النحل^۳ عن شارح الاناجیل الاربعه شبه مناظره بین ابلیس و الملائکه بعد الامر بالسجود، قال ابلیس لعنه الله: **إِنِّي سَلَّمْتُ** أن الباری إلهی و إله الخلق عالم قادر حکیم إلا أن لی علی مساق حکمته أسؤلة.

مناظرات ابلیس لعنه الله مع الملائکه و ابجائه

الاول: انه قد علم قبل خلقی ائی شیء یصدر عنی فلم خلقنی و ما الحکمة فی خلقه ایای؟
الثانی: إذ خلقنی علی مقتضی إرادته و مشیئته فلم کلفنی بمعرفته و طاعته و ما الحکمة فی التکلیف مع أنه لا ینتفع بطاعة و لا یتضرر بمعصیه و کل ما یعود الی المکلّفین فهو قادر علی تحصیل لهم من غیر واسطه التکلیف؟

الثالث: إذ خلقنی و کلفنی و التزمت تکلیفه بالمعرفة و الطاعة فأطعت و عرفت [۲۹] فلم کلفنی باطاعة آدم و السجود له و ما الحکمة فی هذه التکلیف علی الخصوص فإذا لم أسجد له فلم لعنی و أخرجنی من الجنة و اوجب عقابی مع انه لا فائدة فی ذلك ولی فیہ اعظم الضرر؟
الرابع: ثم لما فعل ذلك فلم مکننی من الدخول فی الجنة و من وسوسة آدم بعد ان لو منعی من دخول

فبعث الله الملائکه فقتلوهم و أسروا ابلیس و رفعوه إلى السماء، و کان مع الملائکه یعبدوا الله إلى أن خلق الله آدم (ع). و عن ابن عباس و قتاده و ابن جریر و الزجاج و ابن الأنباری: کان ابلیس من الملائکه من طائفة یقال لهم الجن، و کان اسمه بالعبرانیة عزازیل بزائین معجمتین بینهما ألف - فلما عصی الله لعنه و جعله شیطاناً مریداً، و بالعربیة الحارث، و کان رئیس ملائکه سماء الدنيا و سلطانها و سلطان الأرض، و کان من أشد الملائکه اجتهاداً و أكثر [ها] علماً، و کان یوسوس ما بین السماء و الأرض فیری بذلك لنفسه شرفاً و عظماً و ذلك الذی دعاه إلى الکبر فعصی بکفر، فمسخه الله شیطاناً ملعوناً. و ابلیس، إفعیل من ابلس أو یثس من رحمة الله، یقال إنه اسم أعجمی فلذلك لا ینصرف، و قیل عربی. و فی حیاة الحیوان، کنیته ابومرّة. قوله: **فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ** أى آیسون من النجاة و الرحمة، و قال وقیل متحیرون المبلس: النادم، و ایضاً: الساکت المنقطع الحجّة. و مثله: **لَا یُعْتَرُّ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ**. أى یأسون ملقون بأیدیهم. و الابلاس بالکسر: الحیره، یقال بلس یبلس إذا تحیر. و منه الخیر ألم تر إلى الجن و ابلاسها، أى تحیرها و دهشها. و منه الدعاء «أعوذ بک من شرّ ما یلبس به ابلیس و جنوده و من الأبالسة الشیاطین». قال الکفعمی: و هم ذکور و أناث یتوالدون و لا یموتون بل یخلدون فی الدنيا کما یخلد ابلیس. قال: ابلیس هو أب الجن، و الجن ذکور و أناث یتوالدون و یموتون، و اما الجن فهو أبو الجن، و قیل إنه مسخ الجن کما أن القردة و الخنازیر مسخ الناس، و الكل خلقوا قبل آدم؛ منه دام ظلّه العالی.

م، حاشیه را ندارد.

۱. در م، زیر لم یغرقوا «ف» گذاشته و بدین وسیله آن را تصحیح کرده است که مناسبت تر است.

۲. بقره، ۳۴.

۳. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، *الملل و النحل*، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، دار المعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۱۶.

الجنة استراح بنى آدم و بقى خالداً فى الجنة؟

الخامس: إذ خلقنى و كلفنى عموماً و خصوصاً و لعننى ثم طرقتنى إلى الجنة و كانت الخصومة بينى و بين آدم فلم سلطنى على أولاده حتى أراهم حيث لا يروننى و يؤثر فيهم وسوستى و لا يؤثر فى حولهم وقوتهم؟ و ما الحكمة فى ذلك بعد أن لو خلقهم على الفطرة و ابقاهم على ذلك فيعيشوا طاهرين سامعين طائعين مطيعين كان أحرى بالحكمة؟

السادس: سلمت هذا كله فلم إذا استمهلتة أمهلنى و ما الحكمة فى ذلك بعد أن أهلكنى فى الحال استراح الخلق منى و ما بقى فى العالم شرّاً؟ أليس بقاء العالم على نظام الخير خيراً من امتزاجه بالشر؟ [٣٠] فقال شارح الانجيل: فأوحى الله إلى الملائكة قولوا له أما تسليماً الأول انى إلهك و إله الخلق فغير صادق و لا مخلص إذ لو صدقت أنى إله العالمين ما احتكمت على بلهم، و أنا الله الذى لا إله إلا أنا لا أسئل الله عما أفعل و الخلق مسؤولون، هذا مذکور فى التوراة و مسطور فى الإنجيل و هذه الشبهات بالنسبة الى انواع الضلالات كالبدور ليس يعدها عقايد فرق الزبغ و الكفر و إن اختلفت العبارات و تناسبت الطرق و يرجع جملتها إلى إنكار الأمر بعد الاعتراف بالحق و إلى الجنوح إلى الهوى فى مقابلة النص و لا جواب عنها بالتحقيق إلا الذى ذكره الله سبحانه و تعالى؛ انتهى موضع الحاجة.

و نقول - و بالله التوفيق - أما أن لا جواب فى التحقيق عنها غير الذى ذكره سبحانه، ففيه ما لا يخفى لأن الله سبحانه حكيم فكل ما يفعله انما هو بمقتضى الحكمة و هى فى خلق الشيطان كثيرة و لا يلزم منه الجبر و لا لزوم انقطاع العذاب و قد حقق ذلك [٣١] فى بيان مسئلة نفى الجبر و التفويض و اثبات الأمر بين الأمرين فإن من صدق ذلك و عرف حقيقته خلص من تلك الشبهات و فروعها و شعبيها و عرف أن الحكيم العالم القادر اللطيف الخبير الرحيم بعباده لا يجبر بعباده و لا يكذب فى القرآن بخلود الكفار و الزامهم بالاعتقاد بذلك ثم قال: أما الزاعمون أن إبليس كان مؤمناً ثم كفر بعد ذلك فقد اختلفوا فى توجيه ما ذكرناه من قوله: **كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** فمن قائل معناه كان من الكافرين فى علم الله أى كان عالماً فى الاول أنه سيكفر بصنعه كان متعلق بالعلم لا بالمعلوم و من قائل ان كان بمعنى صار و قيل لما كفر فى وقت معين بعد ان كان مؤمناً فبعد لحظة بصدق عليه أنه كان من الكافرين و انما حكم بكفره على هذا.

القول الثانى: لاستكباره و لا اعتقاده كونه محققاً فى ذلك التمرد بدليل قوله: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**^١ و الا فمجرد المعصية لا يوجب الكفر عندنا و ان كانت كبيرة و كذا عند المعتزلة [٣٢] و ان خرج عن الايمان لم يدخل فى الكفر، نعم عند الخوارج كبيرة موجبة^٢ للكفر على الاطلاق؛ انتهى بعين عبارته.

و ليس المقام بيان رفع الشبهات بالعقل الصريح و نص الكتاب و السنة، بل المقام محل احوال اللعين و اثبات كفره و شركه اولاً و ان عد من المؤمنين ظاهراً و لكن ارتداده كشف عن مبدأ حاله كما سنحققه ان شاء الله تعالى فى اصل المطالب.

١. اعراف، ١٢.

٢. اصل خط خوردگی دارد و اصلاح شده است؛ م: توجیه.

فإذا تذكّرت تلك المقدمات، فيها انا اشعر في اصل المطالب و هو كفر الشيطان باعظم انواع الكفر و شرکه بأفصح اقسام الشرك و تجرّده عن العلم الممدوح و كماله في الشبهات و الشكوك و حق معرفته في السفسطة و ما شمّ رائحة التوحيد الحق و ما خلص عن الجحيم و الخلود في النار و العذاب المطلق و بيان ذلك بوجوده من العقل و نصّ الكتاب و صريح الأخبار.

اما الأوّل: فاقول إنّ التوحيد و الشرك متقابلان و المراد بالتوحيد عند اهل الملة و الاسلام هو قول لا اله الا الله و الاعتقاد الثابت [۳۳] الجازم بترجمته مع الشرائط و منها تصديق الأنبياء و الاوصياء و ما جاؤا به و هذا المعنى في حقه ضروري الانتفاء، بل اصل اعتقاده بالتوحيد الواقعي و هو قول لا اله الا الله غير ثابت و إن ظهر من كلماته - لعنه الله - و الاقرار في حقه بأنّه سبحانه خلقه بقوله: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۱ لا يدلّ على الايمان المعتبر و لا التوحيد كما لا يخفى و كذا عبادته بين الملائكة لا يدلّ على المطلوب و هو الايمان و التوحيد لصدور العبادة من المنافق و المشرك و مستودع^۲ الايمان الغير الممتحن ايضاً و موعظة الملائكة لا يدلّ على الاتعاظ و الاتصاف بما يقول و يعظ و يصف.

و ما حصل كلام درين مقام اينست که دليل صريحی از عقل و نقل بر توحيد آن لعين نداريم. عبادت او و اقرارش به اينکه او را خداوند عالم از آتش خلق کرده، دال بر توحيد مأمور به نيست. و حقيقت او را آنچه حکما تعريف کرده اند که قبل از اين مذکور شد، ظلمانی الذات و مقتضی شر محض است، اگر چه [۳۴] حکمتها در خلقت او بالعرض بالنسبه به غير باشد، به قول بعضی اهل معرفت، جهل مطلق روح اوست، و لکن ذاته بذاته شرّ محض است. از شرّ محض، توحيد که اصل و مبدأ انوار است ظاهر و صادر نمی شود. ظهور کفر و ارتداد او با خلود در نار او شاهد صدق بر مدعیست^۳ که توحيد ظاهری و ايمان که از او ظاهر شد به نفاق و عاریه بود که خداوند عالم در معرض امتحان که امر به سجده آدم باشد بر آورد و کفر و نفاق او را ظاهر ساخت. همچنان که اخبار دلالت بر اين مدعا دارد که در ادله نقلیه مذکور خواهد شد. و از مسئله طينت و تمیز یافتن خبيث از طيب و شقی از سعيد و حقيقت انسان از شيطان و عقل از جهل و جنود هر يك در روز الست و بدو خلقت و عالم اجمال هم معلوم می شود که آن خبيث الذات کلمه توحيد را که نور الانوار است به جان و دل قبول نکرده تا اثری بر او مترتب شود. اما چرا قبول نکرد؟ آن شبهه شیطانیست، در شبهه مسئله جبر معروف است با جواب آن، و اين مقام جای جواب از آن شبهه نيست.

۱. اعراف، ۱۲.

۲. م: المستودع.

۳. م: مدعاست.

بیان کفر ابلیس (ع) قبل از طرد و اثبات شرک او از کتاب الله مجید^۲ اما دلالت کتاب الله [۳۵]

که از بدو امر هم کافر بود قوله سبحانه: **وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** است، زیرا که کان اخبار از ماضی است، پس دلالت دارد که شیطان امتناع از سجده آدم کرد، کفر خود را ظاهر ساخت و بود از جمله کافرین و اگر از جمله مؤمنین و موحدین می‌شد، مخالفت و استکبار نمی‌ورزید و تأویل آیه شریفه به وجوهات سابقه که بعضی از اهل سنت و جماعت ذکر کرده‌اند، تأویلی است بلا حجت و بلا دلیل بر او، زیرا که دلیل صریح بر ایمان و توحید او نبود تا جمعاً بین الأدلّه در احد طرفین تأویل نمائیم. علاوه که کفر او مصرح به است و سبب آن، استکبار که خودپرستی و متابعت هوا و شرک است و یا تخطئه جناب باری - عزّ و علا - العیاذ بالله در این امر و حکم کما قال الله سبحانه: **أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ**^۳ هر یک باشد، مآل آن راجع به شرک خفی در بادی نظر است و جلی، بعد از اقامه بینه و برهان در نزد اهل دانش و عرفان است، به علت اینکه امر نظری بعد از دلالت برهان به شکل اول بدیهی و داخل ضروریات [۳۶] خواهد شد و شیطان خود از اهل کشف باطل بود؛ امر بر او مخفی نبود و هوا غالب و شقاوت مستولی گردیده، مخالفت کرده، اعراض نمود، مشرک و کافر شد. بلی صریحاً به تعدد آلّهه قایل نشد، و لکن لازم بین به معنی اخص این مطلب را ذکر کرد و اقرار به لازم بین به معنی اخص، اقرار به ملزوم است.

آیات داله بر این که منکر نبوت و ولایت و ما جاء به الانبیاء شرک است و به این جهت مجوس و یهود و نصاری داخل مشرکین و محکوم به نجاست من حیث الشرک می‌باشند، لقوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** پس هر گاه یهود و نصاری را از موحدین کفار دانسیم و داخل مشرکین نشماریم، باید همچون عامه عمیاء، ایشان را نجس ندانیم و نجاست را مختص مشرکین از کفار دانسیم.

بالجمله آنچه در مقدمات دانسته شد، از حقیقت ایمان و کفر و توحید و شرک باقسامها، دلیل واضح است بر شرک او؛ این ست مجمل استدلال از آیات.

دلایل شرک ابلیس از اخبار

و اما از جمله اخباری^۴ که دلالت [۳۷] صریحاً بر شرک آن رجیم دارد، حدیثی ست مروی در اصول کافی در باب کفر، «عن مسعدة بن صدقة قال: **سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَ سُئِلَ عَنِ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ أَيُّهُمَا أَقْدَمُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَ ذَلِكَ أَنْ إِبْلِيسَ أَوَّلُ مَنْ كَفَرَ وَ كَانَ كُفْرُهُ غَيْرَ شِرْكِ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا دَعَا إِلَى ذَلِكَ بَعْدَ فَأَشْرَكَ**».^۵

۱. م، ندارد.

۲. م، ندارد.

۳. ص، ۷۵.

۴. م: اخبار.

۵. کافی، ج ۲، ص ۳۸۶.

و فی الحدیث الشریف تنصیص علی الشُرک و دلالة علی انّ الدلالة علی الشُرک و علی هذا لا یبقی ریب فی شُرکه المنصوص علیه فی الكتاب و الاخبار المتفرّغ علیه الاحکام مطلقاً. شاهد این مطلب فرمان خداوند عالم است که در مقام رفع اباحت او فرموده خطاباً بالملائکه که بگوئید به او که: تو اولاً تسلیم نکرده بودی واقعاً که من اله العالمین باشم؛ اگر تسلیم نموده بودی، تحکم در رد فرمان به «لیم» نمی کردی، «فانا الله الذی لا اله الا انا لا اسئل عما فعل و الخلق مسئولون»^۱.

در احادیث متعدده وارد است که عبادت او خالص نبود، و عقل و نقل هم اقتضای همین مطلب را می نماید، زیرا که هر گاه عبادت چندین [۳۸] هزار سال او خالص می بود، البته بایست قبول شود و هر گاه قبول می شد، مرتد نمی گردید و ثواب اخروی استحقاقی او ضایع نمی شد؛ همچنانی که مذهب موافاتیّه که امامیه بر آن قایلند، بنا بر آنچه در شرح اناجیل اربعه مروی است و بعد از فرض ایمان و توحید و قبول عبادت چندین هزارسال خلود در نار نمی تواند بود؛ پس از انتفاء لازم توحید و قبول اعمال که آن خلود در جنت است، مستفاد می شود. انتفاء ملزوم که آن توحید و خلوص در عبادت است، به دلیل خلف و قیاس استثنائی و اثبات کفر ابتدائی و شرک او می شود با دلالت آیات و اخبار، کما عرفت.

علاوه بر اینکه مقدمه ثالثه که در بیان معرفت شیطان بود، دلالت می کند بر اینکه آن رجیم به مقتضای وصف عنوانی که شیطنت او باشد که حقیقت شرعیّه و ملیّه گردیده، با آنچه حکما و عرفا در تعریف و تحدید او بیان کرده اند که خبیث الذات^۲ است، بالبدیهه در جمیع مراتب کفر و شرک و نفاق و عصیان و ضلالت و اضلال رئیس و پیشوا خواهد بود، گفته نشود [۳۹] دلالت بر کفر و شرک و عصیان مستلزم کفر و شرک نیست، نهایتش این است که معصیت باشد، وقتی که اعتقاد به شرک نداشته باشد و اقرار به وحدانیت الهی داشته باشد، شرک چگونه ثابت می شود؟

جواب از سؤال محتمل

جواب می گوئیم که قبل از این اشاره شد که کفر اقسام دارد. یک قسم کفر وجود است و آن هم بر دو قسم است: یکی انکار صانع ظاهراً و باطناً و یکی انکار ظاهری با یقین باطنی که خداوند عالم تصریح در قرآن فرموده که: **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ**^۳ پس هر گاه باطناً حق معلوم شود و ظاهراً به جهت متابعت هوا و عار و محبت دنیا انکار شود، کفر است و همچنین است شرک.

پس هرگاه وحدت اله آشکار کالشمس فی رابعه النهار باشد که هر که ادراکی و شعوری داشته باشد و التفات نماید، مجبور و مفلور بر تصدیق و ادراک باشد، امر اختیاری نیست که نتواند سلب از خود نماید، ولکن ظاهر انسان را خداوند عالم، مکلف مختار خلق کرده و جوارح را در فرمان او ساخته و عقل و نفس

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸.

۲. م: خبیث جمل الذات.

۳. نمل، ۱۴.

اماره را [۴۰] در باطن، امر و ناهی ساخته که هر یک جوارح را به فرمان خود درآورند و مطیع خود سازند یا اقرار به توحید و یا انکار و اظهار شرک. پس شیطان که دلالت به مشرکین به تعدد اله می‌نماید، اگر چه باطناً خلاف آن را بداند، ولكن همان اظهار شرک او، شرک است و اظهار کفر او کفر است؛ كما قال الله تعالى في سورة الحشر: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ^۱ و این آیه دلالت می‌کند بر آنکه گفتن و اغواء به کفر، کفر است؛ اگر چه اعتقاد نداشته باشد و حدیث مسعدة بن صدقه صریحاً دلالت بر این کرد که شیطان قبل کافر بود به جهت دلالت به شرک، مشرک هم شد؛ بل با علم و معرفت در مقام اضلال، و مدعی ربوبیت شود مثل فرعون کافر و مشرکست و بر این معنی خداوند عالمیان در قرآن در سوره یس تصریح فرموده که: [۴۱] أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ^۲.

شکی در این نیست که عبادت بنی‌آدم شیطان را به دعوت اوست؛ مثل فرعون، بل دعوت فرعون و قول او: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى^۳ عمل و دعوت جزئی از جزئیات ادعاء ربوبیت شیطان است و جمیع تفرعنات عالم نفوس اماره صادر از دعوت و دلالت اوست - نعوذ بالله من جمیع مکائده - . آیا بعد از طرد و لعن از درگاه احدیّت عرض نکرد: وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۴ آیا نگفت: لَا تَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ^۵.

آیا مقرر نیست به آمدن او از پیش رو به اغوا از راه هوا و هوس دنیوی و از پشت سر به اخلال او در امر آخرت و افساد در عقاید و از یمین به اخلال در عبادات و از شمال به تزیین ضلالت و معاصی به اختلاف تفاسیر؟ آیا خداوند عالم نفرمود که: وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمُ أَوْ يَنْصُرُونَ * فَكَبَّوْا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ^۶ اگر گویی که شرک و کفر او [۴۲] محقق و آشکار شد، باید فساد عبادت او که مانع و کفر اصلی و شرک واقعی اوست، واضح به اخبار اهل بیت اطهار شود، پس می‌گوییم در تفسیر علی بن ابراهیم مروی است که امان ابلیس مع آنچه به او عطا شده، به جهت دو رکعت نمازی بود که در مدت چهار هزار سال^۷ و در روایت

۱. حشر، ۱۶-۱۷.

۲. یس، ۶۰-۶۱.

۳. نازعات، ۲۴.

۴. حجر، ۳۹-۴۰.

۵. اعراف، ۱۷.

۶. شعراء، ۹۱-۹۵.

۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۲.

دیگر در مدت شش هزار سال در آسمان چهارم^۱ و در بعضی روایات در هفت هزار سال به عمل آورده^۲ و در کتاب *احتجاج* از امیرالمؤمنین (ع) مروی است که ابلیس لعین اقرار به وحدانیت الهی نمود، استکبار ورزید و تسلیم فرمان ننمود و یک سجده در مدت چهار هزار سال به عمل آورد و اراده نکرد به آن، مگر زینت دنیا را و مهلت روز جزا را^۳. اختلاف اخبار محمول بر تعدد صلوة می تواند شد.

آنچه به ابلیس (لع) عطا شده در دنیا به عوض ثواب عبادت او در آخرت

در روایت دیگر وارد شده است که شیطان لعین رجیم به درگاه احدیت عرض کرد که: بارالها! تو عادل؛ پس ثواب عبادت من چه شد؟

حق تعالی فرمود که ثواب تو را در دنیا می دهم. پس ابلیس آنچه خواست خدا به او داد تا راضی شد. پس **اول** چیزی که سؤال نمود، باقی [۴۳] ماندن تا روز جزا بود و در بعضی اخبار وارد شده که یوم معلوم که مقتول می شود، یوم ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است. و در بعضی، یوم معلوم روز رجعت پیغمبر آخرالزمان است؛ صلی الله علیه و آله و سلم.

دویم: جاری شدن در مجرای عروق.

سیم: متولد شدن به جهت او به ازاء هر ولد بنی آدم دو نفر.

چهارم: آنکه ببیند او بنی آدم را و بنی آدم او را نبیند.

پنجم: آنکه به هر صورتی که خواهد برآید.

ششم: آنکه در سینه بنی آدم قرار گیرد.

تمامی را حق تعالی به او عطا فرمود.

ابلیس در آن وقت گفت: بس است مرا، و گفت: **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** و در مقابل حضرت آدم (ع) آنچه خواست به او عطا فرمود، چنانچه علی بن ابراهیم به اسناد خود از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمودند: چون حق تعالی عطا فرمود به ابلیس آنچه عطا فرمود از قوت، حضرت آدم (ع) استدعا نمود که یا رب! مسلط ساختی ابلیس را بر اولاد من و جاری ساختی او را در مجرای خون رگهای ایشان و بخشیدی [۴۴] به او آنچه بخشیدی؟ پس چیست برای من و برای اولاد من؟

پس حق تعالی فرمود: برای تو و اولاد تو سیئه و گناه به یکی است و حسنه به ده برابر.

آدم (ع) عرض کرد: یا رب! زیاد کن.

حق تعالی فرمود: توبه مقبول است تا هنگامی که نفس به حلقوم رسد.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، *علل الشرایع*، ج ۲، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه حیدریه،

۱۳۸۵ق، ص ۵۲۶.

۳. طبرسی، احمد بن علی، *احتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴. م، ندارد.

پس آدم (ع) گفت: یا رب! زیاد کن انعام خود را.
پس حق تعالی فرمود: می‌بخشم و باک ندارم.
حضرت آدم (ع) عرض کرد: بس است مرا.^۱

و از تفسیر علی بن ابراهیم مروی است که به ازاء هر مولودی که در بنی آدم متولد می‌شود، دو نفر برای ابلیس متولد می‌شود.

و از تفسیر امام حسن عسکری (ع) مروی است که با هر نفسی دو ملک که کاتب حسنات و سیئات می‌باشند و دو شیطان از قبل ابلیس - لعنه الله - موکلند به اغواء، و وسوسه می‌نمایند^۲ و در اخبار دیگر مروی است که در مقابل دو ملک می‌باشند که القاء و الهام به حق می‌کنند. آیه شریفه **فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** موجب اعتماد به این حدیث است که البته در مقابل وسوسه الهام و تأیید^۳ ضرور است که آنان که شیطان صفتند، به اغواء او ملحق به او می‌شوند. اما **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** از اغواء ایشان به تأیید الملک العالَم [۴۵] الرحمن محفوظ است.

در کافی از امام جعفر صادق (ع) مروی است که آن حضرت از جد بزرگوار خود رسول خدا (ص) روایت فرموده و خلاصه مضمون صدق مشحون این است که شیطان همیشه از مؤمنان ترسناک و بیم‌ناک است، مادام که محافظت بر نمازهای پنجگانه نمایند؛ یعنی در فضایل اوقات با حدود و آداب آن را به عمل آورند. پس هرگاه ضایع سازند صلوات را و مراعات حقوق آن ننمایند، شیطان به آن انسان جری می‌شود و او را در مفاسد عظیمه و گناهان کبیره می‌اندازد.^۴

و ایضاً در تفسیر^۵ امام حسن عسکری (ع) مروی است که رسول خدا (ص) فرمود: ای امت محمد! محمد و آل محمد را در شداید و سختی‌ها یاد نمائید که حق تعالی به وسیله ایشان ملائکه را بر شیاطین قاصدین شما نصرت می‌دهد. پس هنگامی که یکی از شما در وقت وسوسه دو شیطان موکل دو ملک کاتبان سیئات و حسنات، زبان خود را به ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم و صلی الله علی محمد و آله متحرک ساخت، دو شیطان دست از کار خود برداشته، نزد [۴۶] ابلیس می‌آیند. پس شکوه نموده، از ابلیس امداد می‌طلبند. پس مکرر به اشرار شیاطین ابلیس لعین به ایشان امداد می‌نمایند تا آنکه به هزار شیطان یاور می‌رسد و همین که قصد او می‌کنند، یاد خدا نموده، صلوات بر محمد و آل طیبین او می‌فرستد. لشکر شیطان راهی و منفذی به جهت تسویل آن شخص مؤمن نمی‌یابند و به ابلیس لعین در مقام عجز و انکسار عرض می‌نمایند که به غیر از تو کسی تاب مقاومت این انسان را ندارد.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲.

۲. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، تحقیق مدرسه امام مهدی (ع)، قم، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۹۶.

۳. م: با ویند.

۴. کافی، ج ۳، ص ۲۶۹.

۵. م: + از.

پس جناب اقدس الهی به ملائکه مقرر می‌فرماید که ابلیس قصد فلان بنده یا کنیز من با لشکر خود نموده، به امداد او بروید، با او مقاتله نمائید. پس به ازاء هر شیطان رجیم، صد هزار ملک فرود آمده، با اسلحه و آلات حرب تمام از آتش، به لشکر شیطان رسیده، جمعیت او را پریشان کرده، شیطان را اسیر نموده، از عذاب آن سلاح‌ها به او چشانیده؛ ابلیس می‌گوید: یا رب! مرا مهلت دادی تا وقت معلوم. پس حق تعالی می‌فرماید: ای ملائکه! من وعده فرموده‌ام که او را نمیرانم و وعده ننموده‌ام که او را در دنیا عذاب نکنم با اسلحه. او را بزیند؛ من نمی‌کشم او را. [۴۷]

پس ملائکه او را جراحات بسیاری زده، و می‌گذارند. پس ابلیس همیشه چشم گریان به جهت مقتولین خود با دل بریان می‌باشد و جراحاتش سر به هم نمی‌آورد مگر در وقت شنیدن صدای مشرکان به کفر و طغیان. پس هرگاه آن مؤمن به همان حال بر طاعت و یاد خدا و صلوات بر محمد و آل محمد باقی ماند، اثر آن جراحات بر ابلیس باقی می‌ماند و هرگاه از آن حال اول برگشت و مخالفت الهی نمود، تمامی جراحات ابلیس مندمل شده، بر او قوت می‌یابد تا آنکه او را لجام نموده، بر پشتش سوار می‌شود؛ پس فرود آمده و شیطانی از شیاطین خود را بر او سوار نموده، مسلط می‌سازد و به اصحاب خود می‌گوید: یاد دارید ازو به ما چه رسیده؟ نگذارید دوباره این شخص سر به اطاعت فرود آورد که زحمت‌ها کشیدیم تا در دست ما خوار و ذلیل گردید تا آنکه مثل این شیطان به او سوار شده. پس رسول خدا (ص) فرمود که چنانچه خواهید چشم ابلیس خشک نشده، از درد جراحات‌ها هرگز رهائی نیابد، پس مداومت نمائید بر طاعت [۴۸] و یاد خدا و صلوات بر محمد و آل محمد. از این حال منتقل نشوید و الا از اسیران ابلیس و مرکب بعضی از مرده آن مردمان با تلبیس خواهید بود.^۱

و دلالت می‌نماید برین مضمون قوله تعالی: **وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** انتهی.

غرض از نقل حدیث به این طول چند فایده است:

اول: آنکه عداوت و بغض و انکار او با بنی آدم و به جن که توحید و عبادت پروردگار را دارند، ظاهر شود زیرا که ایمان و توحید، تصدیق و انقیاد و اعراض از غیر واحد بی‌همتاست، چگونه با عداوت جمع می‌شود؟
و دوم: اینکه معلوم شود که ایمان اول او عاریه و به جهت دنیا و اغراض دنیوی بوده نه آخرت، و ایمان عاریت بی‌فایده است و خداوند عالمیان تا ایمان را امتحان نفرماید، قبول نمی‌نماید. قال الله تبارک: **الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**.^۲

اگر گفته شود: ابلیس و اولاد او از ناس نیستند، **جواب گوئیم:** به دلالت ظاهر، بل نصّ آیه شریفه، او از جن بود که فرموده: **كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**^۳ و جن هم مکلف است [۴۹] و به جهت عبادت

۱. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، صص ۳۹۶-۳۹۷.

۲. عنکبوت، ۲.

۳. کهف، ۵۰.

خلق شده که خداوند عالم فرموده: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۱ همچنان که در احادیث صریحاً مروی است که او اظهار مخلوقیت و ربوبیت خالق کرد، ولیکن صادق نبود؛ محل امتحان به میان آمد که آن امر به سجده آدم بود که کذب او معلوم شد.

اگر گفته شود که: ایمان اقرار ظاهری و تصدیق باطنی هر دو از شیطان لعین متحقق شد، زیرا که او اقرار کرد بر اینکه خداوند عالم خالق او و خالق عالمین و در باطن نیز این امر به جهت تجرد بر او منکشف بود و در وقتی نیز می‌گفت: **إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ**^۲ پس باید مؤمن و موحد بوده باشد و کافر نشود؛ جواب گفته می‌شود: بلی در هر دو مرحله منافق بود و تصدیق باطنی و اقرار ظاهری هر دو مشوب بود و خالص نبود؛ قال الله تبارک و تعالی: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**^۳ وقتی که دین خالص شد، لازم او افتاده، قبول ایمان و دینی که قبول درگاه الهی شد رد نمی‌شود. اقرار او به جهت دنیا بود نه اطاعت و قرب به حق.

اگر گفته شود: بنابراین [۵۰] پس باید ارتدادی در عالم یافت نشود به جهت اینکه یا باید احدی مرتد بعدالایمان نشود و یا مرتد از اول مؤمن نبوده، کافر مستور بوده، این ارتداد موجب کشف کفر او شده خواهد بود.

جواب گوییم که التزام این معنی موجب خلاف اجماع و ضرورتی و دلیل قاطعی نیست و حق در مسئله نیز همین است علی‌الاشهر^۴ الاقوی و بالجمله ازین بیانات و اخبار معلوم می‌شود که شیطان مثل انسان جهت کلیه دارد و جهت شخصیه، پس مفهومی دارد کلی و مصداقی شخصی و در او وصف عنوانی که شیطنت باشد ملحوظ است، از آن مخلوق شده و او خبیث الذات و رایحه‌ای از خیر در او نیست، اگر چه بر وجود او فواید مرتب شود، مثل سایر نفوس شریریه و ایراد و شبهات ثنویه از جبر و تفویض و تعرض به جواب، مناسب مقام نیست به جهت بیان علو درکات مقام شیطنت و مقابله نمودن او به انبیاء و اوصیاء و صدیقین تا ظاهر شود که علم او علم رحمانی ممدوح نبود، بل سفسطه و علم شیطنت و مذموم است.

بعضی شئون او را بعضی از علماء محدثین عارفین [۵۱] اقتباساً از طرق شرعی در حاشیه شرح نخبه نقل کرده، به جهت مناسبت مقام، مذکور می‌نماید: قال الشارح: **من اللطائف المستنبطة فی هذا المقام - و مراده من المقام، مقام تنویر القلب و ظلمته و تأیید الرحمن بالملک و خذلانه بالشیطان - و قال: ان الله جل اسمه لَمَّا انبأ انه خلق السموات سبع طباق علمنا بمقایس الاذواق ان الوجود الانسانی الذی هو عالم صغیر مندرج فی سبع مراتب متفاوتة فی اللطافة و الكثافة متعلقة بتلك الافلاك السبعة مع ما فیها من الانوار المتحركة باعصاب^۵ و عروق معنویة و اوطار و رباطات غیبیة متى قبضت انقبضت و متى بسطت**

۱. ذاریات، ۵۶.

۲. حشر، ۱۶.

۳. زمر، ۳.

۴. اصل: الاشهری.

۵. م: بالاعصاب.

۶. م: باطات.

انبسطت و متى ارسلت استرسلت ينزل الأمر كما تنزل هنا لك ثم انه قد ورد في الاخبار المستفيضة: ان ابلوس لعنه الله كان له فيما مضى الولوج به في طباق السماوات كلها فلما ولد المسيح روح الله (ع) حجب عن اربع سماوات وبقى له ثلاث طبقات يلج فيها و يقعد منها مقاعد السمع و نظاير هذه الثلاثة في العالم الإنساني المراتب التي دون الروح، اعنى [٥٢] القلب و بعده النفس و بعده الطبيعة و اما ما حجب عنها فالروح و قوفه السر و قوفه الخفى و قوفه الاخفى، فلما ولد محمد (ص) و هو الحقيقة التامية، حجب ابلوس و جنوده من السماوات كلها فلم يبق له ولوج و عروج في شيء منها و قد بقى له الارض الجسمانية تسبح فيها مفتحة له مجاريها فيجرى من الانسان مجرى الدم و قد امر (ص) امته ان يضيقوا عليه تلك المجارى بالجوع و العطش في قوله (ص): ضيقوا مجارى الشيطان بالجوع فقد اقعده له كل مرصد و اخذه كل ماخذ حتى كاد ان يجلبه من الارض ايضاً و ذلك ما اشار اليه (ص) في بعض دعواته: و نوراً في شعري و نوراً في دمي و نوراً في لحمي، فلما كان للشيطان فيما مضى الولوج في طبقات السموات السبع كان يهتف من الداخل و من داخل الداخل كما يهتف من الخارج فكان الاستعاذة من هواتفه و هواجسه و مغالطه و وساوسه عصراً عصيراً شديداً حديداً^١.

و اما اليوم بحمدالله باشرق النور المحمدي فهو طريد رجييم فلا ياتييك هاتفه و هاجسه [٥٣] الا من خارج ابواب القلب و النفس و الطبع فليس عليك الا سد مجاريه بترك الشهوة و الغضب و حب الرياسة و الجاه و هذه منبعثة عن ابواب خارجه عن بواطن الانسان لانها حاصلة من الافراط في الأكل و الشرب و طلب الهوى و تقطع مواد هذه الامور بالجوع و الصوم كما مر في الحديث المذكور و كما يعلم من قوله (ص): «الصوم جنة من النار»؛ و كذلك يسهل اليوم التمييز بين الهواتف و اللغات و الفرق بين لمة الملك و لمة الشيطان فليس عليك الا تمييز واحد و ذلك ان تميز و تفرق اذ اتاك الهاتف هل اناك من خارج او داخل فان بنيت انه اناك من داخل فثق به و اعتمد عليه فان كل هاتف ياتييك اليوم من داخلك فهو من ملائكة رب العالمين و هذا القدر من التمييز يسير على من يسر الله له فهذا مما دل على ان الاستعاذة من شر الشيطان تيسير لهذه الأمة المرحومة دون ساير الامم لانه مطرود و مرجوم عن سماء باطنهم^٢.

توهم کرده نشود که راه [٥٤] داشتن شیطان در سماوات سبع اگر چه قبل از بعثت حضرت عیسی و نبینا محمد - صلی الله علیه و آله - بوده باشد، دلیل بر کمال معرفت و نهایت مرحله توحید و وفور علم شیطان است، شاید به این سبب این فاضل معاصر، او را کامل المعرفة و در نهایت مرحله توحید و علامه العلماء دانسته، به جهت اثبات کمال توحید او متمسک به علم و موعظه نمودن او در آسمانها قبل از مطرود شدن گردیده، به علت اینکه دانسته شد که شیطان مثل انسان چنانچه شناخته شد، مصداقی دارد مثل آدم ابوالبشر و مفهومی کلی مثل انسان که عبارت از حیوان ناطق باشد و او مخلوق و مجرد ذات جسمانی

١. م: جدیداً.

٢. نخبه المحسنیه از آثار ملا محسن فیض کاشانی است که سید عبد الله بن نور الدین بن نعمت الله جزائری آن را شرح کرده است. محشی و حاشیه آن پیدا نشد.

التعلق، ظلمانی الحقیقة، شریر الطبیعة مثل انسان کامل در انسانیت که صاحب عقل کل بالفعل است و شیطان کامل اصلی است در شیطنت و هم صاحب جهل مطلق و ظلمانی است که از برای او جنود بسیاری در مقابل جنود عقل می‌باشد، لهذا بایست در همه مقامات انسانی راه داشته باشد و در اخبار اهل بیت [۵۵] اظهار مروی است که هر معصیتی شیطانی و اسمی دارد مثل هر یک صفات انسانی که اسمی و ملکی دارد و مقابله جنود عقل و جهل و مقابله و معارضة آنها به عقل و نقل متواتر و محقق است و این معنی موجب معرفت و کمال و علم و بصیرت و قرب به حق نیست، بل مقتضای مقابله بر دلالت اخبار و صریح عقل، در کمال بعد و غایت جهالت و نهایت ضلالت است. به علت اینکه توحید و معرفت ربّ به عقل است نه به جهل، و امیر مؤمنان (ع) عقل را تعریف نموده به «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»؛ و آنچه در معاویه بوده، آن حضرت نسبت به نکرا و شیطنت داده، پس هر معرفت و بصیرت و دانشی که موجب توجه به حق و عبادت رب شود، آن عقل و ممدوح و مستحسن و کمال است، به خلاف العکس. به این جهت ادراک و دانش شیطانی را به سفسطه نامیده‌اند؛ نعم ما قال الشیخ:

شعر

خشية الله را نشان علم دان انما یخشی تو در قرآن بخوان

شیطنت شیطان علی الدوام مقتضی ادبار [۵۶] الی الله است، همچنان که انسانیت انسان موجب اقبال انسان کامل مقبل و ولی مطلق است و شیطان، سافل مدبر و عدو الله مطلق است، پس نسبت حق معرفت و کمال توحید او از عدم تمیز بین الادراکین و مسلک عقل و جهل و عدم تمیز آب و سراب؛ بلی شیطان را اعلم علما دانستن و رئیس الموحدین گفتن مذهب بعضی از متصوفه و جمهور اهل سنت و جماعت است که متفرع بر اصل فاسد و نوعی از وحدة الوجود است و راجع به مذهب جبریه و قدریه و موجب قول به انقطاع عذاب و انکار خلود کفار در عذاب و نار خواهد بود و به این جهت است مخالفت شیطان را در سجده آدم از نهایت توحید می‌دانند و می‌گویند که به غیر خدا به کسی دیگر راضی نشد که سجده نماید!!

و این جماعت اعظم اولیاء شیطان و متمسک به شبهات سبع آن لعین مطرود از درگاه خداوند رحمان اند که عاری از توحید و خالی از ایمان به نص خداوند سبحان، همچنان که بیان شد که خطاب به ملائکه فرموده به شیطان لعین بگوئید [۵۷] که: «اما تسلیمک انی الهک و اله الخلق فغیر صادق و لا مخلص اذ لو صدقت انی اله العالمین ما احتکمت بلم، فانا الله لا اله الا انا، لا اسئل عما افعّل و الخلق مسئولون و من عرف الله سبحانه بصفات الكمال و الجلال و وحده بالذات و الصفات و الافعال و العبادة علی وجه الاخلاص عرف حکمة اختلاف الخلائق و ماهیات الاشیاء و علم ان شئیة الشیء بالوجود و الماهية و کلاهما مخلوق و مجعول فلا یلزم جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین و سلوک علی صراط مستقیم فلا یرد اعتراض اللعین الرجیم الذی مصدر الاعتراضات و الشکوک و الشبهات بلم خلقتنی و ما الحکمة فی خلقی مع ما علم من مفاسد وجودی و المضرة علی نفسی من غیر مصلحة یترتب علی خلق نفسی لنفسی، فان الوجود خیر و فیض للفیاض المطلق و الشرور انما یترتب علی الماهية التي یترتب علیه الفوائد بالعرض و بالنسبة الی نظام الكل و استکمال اهل الخیر و السعادة لیس فیہ جبر و لا ظلم بل العدل تقتضی الخلق [۵۸] مع ترتب

الفوائد العظيمة ولذا قال الصادق - عليه السلام - لا تقولوا بقول الشيطان: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي^١ و لا تقولوا بقول اهل النار: رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا^٢ بل تقولوا بقول اهل الجنة: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ^٣.

فإسناد الغواية الى الله سبحانه جبر و قول الشيطان و اختصاص الشقاوة بالشقى و جعله مستقلاً فى صدور الشقاوة و مؤثراً تماماً فى الوجود تفويض او شرك بخلاف قول اهل الجنة، حيث قالوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ^٤ فاسندوا الهداية الى الله و الاهتداء الى انفسهم بعد الاهداء فلا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم؛ فالخير كله من الله و بالله و الشر من المخلوق و من العبد بالله و هو خالق كل شىء لا فاعل كل شىء، فالحسن و القبح و المدح و الذم و العدل و الظلم إنما يترتب على الافعال لا الخلق و هو احداث وجود و اظهار فيض و هو خير محض و إنما الشرور يترتب على الافعال فاذا كان لوجوده خيرات عرضية و الشرور ذاتية او مصالح كثيرة مرتبة على ذلك اليجاد الذى هو خير و ان كان له مفساد تقتضيها ذات ذلك [٥٩] الموجود يحسن ايجاده و يقبح تركه فوجود الشيطان فى عالم الإمكان مما يقتضيه صالح النظام و ان ترتب على الشيطنة عذاب الدائمى و اضلال الشقى و ليس فى ذلك قبح و لا ظلم برّب المستعان الغفران و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم.

اما بيان خاتمته؛ موقوف است به نقل عين عبارت اين فاضل معاصر مجيب تا مفسد آن ظاهر و اصلاح آن لايح گردد.

سؤال پادشاه - ادام الله وجوده - ؛ قبله عالم - روحى فداه - فرموده كه از شما سؤال كنم: آیا شيطان مشرك است يا نه؟ به اين معنى كه خود احدى را شريك بارى تعالى قرار داده بود يا نه و اينكه همه

١. م: بقول.

٢. حجر، ٣٩.

٣. مؤتون، ١٠٦.

٤. چنین حدیثی در متون روایی شیعه پیدا نشده، اما برقی و کلینی حدیثی را از امام رضا (ع) نقل کرده‌اند که یونس بن عبد الرحمن را از سخن گفتن شبیه به قدریه برحذر داشته‌اند. زیرا سخن آنان نه به گفتار بهشتیان و نه جهنمیان و نه شیطان می‌ماند. حدیث چنین است:

عن یونس بن عبد الرحمن قال: قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام: یا یونس لا تقل بقول القدرية فإن القدرية لم يقولوا بقول أهل الجنة و لا بقول أهل النار و لا بقول إبليس فإن أهل الجنة قالوا: الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله، و قال أهل النار: ربنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوما ضالين. و قال إبليس: رب بما أغويتنى، فقلت: و الله ما أقول بقولهم و لكنى أقول: لا يكون إلا بما شاء الله و أراد و قدر و قضى، فقال: یا یونس ليس هكذا لا يكون إلا ما شاء الله و أراد و قدر و قضى، یا یونس تعلم ما المشيئة؟ قلت: لا، قال: هى الذكر الأول، فتعلم ما الإرادة؟ قلت: لا، قال: هى العزيمة على ما يشاء، فتعلم ما القدر؟ قلت: لا، قال: هى الهندسة و وضع الحدود من البقاء و الفناء، قال: ثم قال: و القضاء هو الابرام و إقامة العين، قال: فاستأذنته أن اقبل رأسه و قلت: فتحت لى شيئاً كنت عنه فى غفله. كافي، ج ١، ص ١٥٧؛ برقى، ابوجعفر احمد بن محمد، محاسن، قم، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧١ق، ج ١، ص ٢٤٤.

٥. اعراف، ٤٣.

مشرکین به اغوای او شرک آوردند آیا او را هم مشرک می‌توان گفت یا نه؟ و دیگر نبردن یک فرمان از جناب احدیت موجب شرک می‌شود یا خیر؟ بیان فرمائید این دو مسئله را.

جواب فاضل معاصر که ملاحظه شد اینست:

مشفق مهربانم! عرض نمائید هیچ یک ازینها نیست، شیطان مشرک نبوده و نیست بلکه در کمال معرفت و نهایت مرحله [۶۰] توحید است!! جنبه استکباری که در او بود مانع از اطاعت از مرحله سجود شد و عصیان ورزید، چنانچه صریح آیه **أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**^۱ آنست که کافر شد و تأمل در وجه کفر است؛ آیا آنکه عدم سجود بر آدم از روی تکبر بر آدم چنانچه ظاهر آیه **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^۲ است و شاید وجه کفر، اعتراض بر حکمت پروردگار باشد و این که نبایست من این کار را بکنم که بنابراین کافر شد و به علت اینکه مشرکین به اغوای او مشرک شده‌اند، او را مشرک نمی‌توان گفت و نبردن فرمان، موجب شرک نیست، و الله العالم؛ انتهی بعین عبارتته.

اعتراض بسیار بر این جواب وارد است.

اول: اینکه مشرک نبوده به شرک جلی که قول به تعدد صانع و واجب الوجود باشد، ظاهراً مسلم است، ولیکن اینکه حال مشرک نیست، یعنی بعد از کفر ضروری او که تصریح در قرآن کریم شده، آن خلاف حق و غیر واقع است به چندین وجه که دانسته شد و شرک او اگر چه خفی در انظار بود و لکن جلی شد، علاوه اقرار [۶۱] به خلاقیت خلاق عالم در عالم تجرد و انکار در عالم تعلق به جسم موجب کفر است نه توحید. به عبارت آخری چون آن لعین جنبه تجرد داشت، حقایق بسیاری از اشیا بر او مخفی نبود، ولیکن عدم خفاء موجب ایمان و توحید با تعلق به جسم بنا بر تفسیر بعضی حکما که امر به سجده آدم کاشف اوست نمی‌شود، آیا کل الارواح در عالم ذر و تجرد و عدم تعلق به ابدان در یوم اخذ میثاق و قول **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**^۳ که همگی بلی نگفتند، ولیکن بعد از تعلق ارواح به ابدان به جهت تکمیل و وفا به عهد کافر و مسلم، مؤمن و منافق به هم رسید؟ فتأمل.

خبط دوم: آیا در کمال معرفت بودن شیطان از کدام دلیل و برهان ثابت شد؟ و حال آنکه معرفت را علاماتی هست. اقل آن بعد از ایمان و توحید واقعی، ترک معاصی کبیره است. کفر و ارتکاب معصیت آن لعین بدیهی‌ست، چگونه کمال معرفت خواهد داشت و حال آنکه پیغمبر خدا خاتم الانبیاء می‌فرماید «ما عرفناک حق معرفتک؟» درین صورت شیطان رجیم حق معرفت را خواهد داشت که عدو الله و عدو الرسول و عدو جمیع [۶۲] عارفین است؟!

خبط سوم: قول به این که در نهایت مرحله توحید است، در نهایت فساد است، به علت این که در توحید دانسته شد که به حسب طول چهار مرتبه دارد: توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید

۱. بقره، ۳۴.

۲. اعراف، ۱۲.

۳. اعراف، ۱۷۲.

عبادت، و فی الحقیقه اقل ما صدق، مراتب اربع ترجمه قول لا اله الا الله [است] که همه مکلفین مأمور به قول و اعتقاد برآیند؛ ثبوت تفرعن و هواپرستی او مع استکبار و اصرار و معارضه رب الارباب جامع جمیع مراتب شرکست که در حقیقت دعوت خلق به خود و معبود ساختن نفس خود که در حق او خلاق عالم فرموده: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**^۱ که دلالت صریح بر دعوت خلق به عبادت او که منافی اول مرتبه توحید عوام است چه جای توحید شرعی باشد؟

خطب چهارم: اینکه گفته جنبه استکباری که در او بود مانع اطاعت از مرحله سجود شد، غافل گردیده که تصدیق صانع، با سرکشی از اطاعت و انقیاد با اعتراض استکبار کردن عین کفر [۶۳] و شرک است چگونه می تواند شد توحید و معرفت باشد؟ بلی مجرد عصیان موجب کفر نتوان بود، لکن در وقتی که بالعرض تسویل نفس و غلبه هوی موجب غفلت شده، عصیان صادر شود که بعد از تذکر، تائب و نادم و نالان و گریان شود، همچنان که در فقرات دعای سید الساجدین گذشت؛ دیگر تأملی در وجه نایست باشد. خداوند عالم علاوه بر حکم بر کفر بالفعل او، اشاره، بل دلالت بر کفر سابق او هم به مقتضای **كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** که فعل ماضی است، فرموده؛ همچنان که مفصلاً مدلاً مشروحاً قبل بیان شد.

خطب پنجم: علاوه بر اعتراض و تکبر موجب کفر عدم معرفت و جهالت او می تواند شد. بل یقینی است، زیرا که علم و حکمت خداوند عالمیان بر هر مکلفی که ایمان تحصیل کرده، واضح و یقینی است و آن رجیم در مقام رد امر و ترک اطاعت می گوید: مرا از آتش خلق فرموده و او را از گل، و این معنی دلالت دارد به التزام همچنان که آتش نورانی است و گل ظلمانی، چگونه امر می نمائی به سجده [۶۴] شخص نورانی به ظلمانی؟ این معنی مستلزم تجهیل و یا ارتکاب قبیح است، العیاذ بالله. هر دو موجب کفر و جهل و عدم معرفت، بل شرک است، زیرا که عدم علم باری، موجب افتقار و امکان است، پس در ربوبیت محتاج شریک است که علم باشد، نعوذ بالله من ذلک.

خطب ششم: اینکه گفته به اغواء مشرکین و دلالت ایشان به شرک، او را مشرک نمی توان گفت و مشرک نیست، نمی دایم به چه دلیل جرأت به چنین حکمی کرده؟^۲ آیا احدی آشکار بگوید به کسی که اعتقاد بکن که خدائی^۳ در آسمان و خدائی در زمین هست، اگر چه بدانیم که خودش اعتقاد به وحدت دارد، آیا چنین شخصی کافر است به جهت انکار توحید و مشرک است که گفته: فیهما آلهة^۴ یا نه؟ و حال آن که امام مشرکین است و توحید او بدون عمل، مثل اقرار به ربوبیت در عالم ارواح است قبل از امتحان و تعلق روح به جسم.

۱. یس، ۶۰ - ۶۱.

۲. م: کرده اند.

۳. م: خدا.

۴. م: + الا الله.

خبط هفتم: نبردن فرمان، اگر چه مطلقاً موجب کفر نیست و لکن مقامات مختلف است. هرگاه فرمان بالمشافهه باشد و ترک از روی انکار فرمان باشد [۶۵] چنان که در ما نحن فیه است، البته موجب کفر و اطاعت نفس که شرک خفی در انظار عوام، و جلی در انظار ارباب ادراک قویه مثل شیطان می‌شود، سیما در وقتی که ترک فرمان مبنی به اعتراض و تجهیل و تقبیح باشد، العیاذ بالله. و به علت دلالت قول شیطان به این معنی، حضرت صادق (ع) فرمود که: شیطان قیاس کرد نار را به طین، و لکن از نورانیت حقیقی حضرت آدم جاهل و غافل بود، نوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و نستعید بالله من همزات الشیاطین و وساوس الشیطان الرجیم.

اما مفاسد عرضیه این جواب این است که قول به توحید شیطان و عدم شرک او و اینکه ترک یک فرمان یا عصیان مطلقاً موجب کفر نیست، جرأت اغلب ارباب معاصی کبیره و قائلین^۱ به کلمه طیبه لا اله الا الله از ایشان می‌شود و به گفتن این کلمه مطمئن گردیده، مضایقه از کثرت معاصی کبیره نخواهند داشت و تسویلات شیطانی و غلبه هوا و هوس نفس شقی بی‌باکانه مشغول معاصی می‌شوند و غافل از این معنی می‌گردند [۶۶] که گناهان کبیره اگر چه از روی کفر و شرک و نفاق هم نباشد، آخر الامر سرایت به قلب کرده، ایمان را فاسد می‌سازد مثل ناخوشی شقاقولوس که اول در جزوی از اجزای بدن ظاهر می‌شود، هر گاه فوراً معالجه نشود به اطراف بدن می‌رسد، اگر در معالجه تهاون شود به اعضای رئیسه سرایت نموده، شخص را هلاک می‌سازد.

و در احادیث معتبره منقول است که مکلف در وقتی که چهل گناه کبیره کند و توبه ننماید آن وقت شروع به عداوت ما اهل بیت می‌نماید، محبت آن بزرگواران ایمان است و توحید و بغض و عداوت آنها کفر است و تشریک همچنان که اخبار مستفیضه، بل متواتره دلالت برین مطلب دارد و جوه عقلیه به مقتضای قواعد کلیه امامیه مثبت و شواهد این مدعاست؛ و الله سبحانه هو المتعال.

تتمیم کلام

توهم کرده نشود که در بعضی اخبار وارد است که شیطان [۶۷] اعتراف به ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - کرده، نجات خواهد یافت و یا از خداوند عالم طلب نجات کرده، به حق خمسه آل عبا قسم داده و خداوند عالم دعای او را مستجاب ساخته، از جهنم خلاصی خواهد یافت، به علت این که فرض نجات آن رجیم مثل نجات سایر کفار است که اعتقاد به عدم خلود ایشان، انکار ضروری دین و نص کتاب مبین است.

و اما حدیثی که دلالت برین مطلب تواند نمود متعدد است و از جمله روایتی است که ابن بابویه در خصال در باب سبعة آلاف از سهیل بن عزوان^۲ البصری از ابی عبد الله امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت

۱. م: قائله.

۲. م: غروان. در خصال غروان است.

کرده، ترجمه آن اینست که حضرت می فرمودند که: به درستی که زنی از جن که او را عفرآء می گفتند، نزد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می آمد و می شنید از کلام پیغمبر. پس می آمدند صالحین جن نزد او، پس اسلام می آوردند به دست او و بعد از چندی پیغمبر خدا او را [۶۸] مفقود یافت. پس سؤال فرمود از جبرئیل - علیه السلام - احوال او را. پس جبرئیل (ع) گفت: به زیارت خواهری که از برای او لاله بوده رفته است. پس پیغمبر فرمود: طوبی للمتحابین فی الله. به درستی که خداوند عالم خلق فرموده در بهشت عمودی از یاقوت سرخ، بر آن هفتاد هزار قصر است در هر قصری هفتاد هزار غرفه خلق فرموده، خداوند عالم آن غرفه ها را از برای کسانی که با یکدیگر دوستی در راه خدا می نمایند قرار داده و همچنین مجاورت و به زیارت یکدیگر لله و فی الله می روند. ای عفرآء! ای شیء رأیت؟

یعنی چه چیز دیده ای؟

عرض کرد: عجایب بسیاری.

فرمود: عجیب ترین چیزی که دیده ای بگو.

عرض کرد: دیدم ابلیس را در دریای اخضر بر صخره بیضاء، در حالتی که کشیده بود دست خود را به سوی آسمان و می گفت:

مناجات شیطان^۲ ملعون

الهی! در وقتی که وفا به قسم خود فرمائی و داخل نمائی مرا به آتش جهنم، پس سؤال می کنم تو را به حق [۶۹] محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا اینکه خلاص نمائی مرا از آتش جهنم و محشور نمائی مرا با ایشان. پس گفتم: یا حارث! چه چیز است این اسمائی که می خوانی آنها را؟
گفت: دیدم آنها را بر ساق عرش قبل از این که خلق نماید خداوند عالم آدم را به هفت هزار سال. پس دانستم که اینها اکرم خلقند به خداوند عالم؛ پس من سؤال می کنم به حق ایشان.
پس پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر گاه اهل ارض قسم دهند خداوند را به این اسماء، هر آینه خدا اجابت می فرماید.^۳
جواب از این حدیث و امثال این اقناعی است و تحقیقی.

اما اول: پس می گوئیم اولاً دلالت بر نجات ندارد و بر فرض آنکه دلالت هم نماید خبر واحد ضعیفی است، با ضرورت مذهب و نص کتاب الله معارضه نمی تواند نمود.

و اما ثانی: پس می گوئیم در مقام توجیه حدیث و تطبیق آن به ضرورت و نص کتاب الله، اولاً که این دعوت نیز از جمله تلبیسات شیطان به جهت اغواء صالحین و صالحات جن و انس است، همچنانی که از این

۱. م: عجایب ترین.

۲. م: ابلیس.

۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق، ص ۶۳۸.

مقوله [۷۰] حکایات بسیار مروی است که شیطان به صورت زهاد و عبّاد برمی آید که از این مقوله اشخاص را اغوا نماید و ثانیاً حدیث دلالت ندارد که دعوت او مستجاب شد، زیرا که استجابت دعا شرایط دارد و آن در حق شیطان مفقود است، مثل دعوت سایر کفار.

و هنا لنختم المقال بحمد الله الملك المتعال و الصلوة على النبي الامى و الال و دعاء دولة سلطان الاسلام - صانه الله الحفيظ العلام من كافة المكاره و الآلام - اللهم ائده و ابد دولته لصيانة شريعة سيد الانام عليه و آله الصلوة و السلام ما دامت الشهور و الاعوام و انا العبد الجانى عبد الوهاب الشريف ابن الحاج محمد على القزوينى - عفى الله عنهما - و وقع الفراغ منه فى شهر ذيقعدة الحرام ١٢٤٩،^١

دوم. رساله در شرک و توحید شیطان

معرفی

این رساله بدون نام است و عنوان فوق توسط فهرست نویس برای این رساله انتخاب شده است. نسخه مذکور با شماره ۶۱۱ / ف در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی معرفی شده است. مؤلف از خود فقط با عنوان قوام‌الدین نام می‌برد و بدین روی، شناخت دقیقی از وی نداریم. نقطه قوت رساله، این است که مؤلف، این رساله را در جواب سؤال فردی با این مشخصات می‌نویسد: «شیخ فرخنده فال، سمی حبیب ذی الجلال».

بنابر این، می‌دانیم که نام آن شیخ، محمد، احمد یا مصطفی بوده که به احتمال قوی و بنا به مشهور و همان‌گونه که فهرست نویس محترم برداشت کرده‌اند، نام وی «محمد» بوده است.

در معرفی نسخه، آن را احتمالاً از قرن سیزدهم دانسته‌اند و با توجه به خصوصیات سبکی و نثر مؤلف، می‌توان این قول را پذیرفت.

اما در دو قرن دوازدهم و سیزدهم، چند قوام‌الدین داریم که از جمله می‌توان به دانشمند معروف نیمه اول قرن دوازدهم، قوام‌الدین سیفی قزوینی اشاره کرد. وی از شاگردان علامه مجلسی (ره) بوده و در ۱۲ جمادى الاولى ۱۱۴۹ ق فوت کرده است.^۲

کمی قبل از آن، قوام‌الدین محمد رازی (م ۱۰۹۳ ق) حکیم معروف و از شاگردان ملا رجبعلى تبریزی را می‌شناسیم که آثار وی در دست است.^۳

اما در قرن سیزدهم قوام‌الدین بن حیدر حسینی را سراغ داریم که همان سید قوام‌الدین قزوینی است

۱. م: جمادى الاولى فى سنة ۱۲۵۰.

۲. شرح حال و تاریخ دقیق وفات وی را ن.ک: حافظیان بابلی، ابوالفضل، نسخه پژوهی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۶۱۵.

۳. جهت اطلاع از شرح احوال و آثار وی ن.ک: مجموعه مصنفات (عین الحکمه و تعلیقات) قوام‌الدین محمد رازی تهرانی، تصحیح علی اوجیبی، تهران، حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۳۲ - ۳۵.

و دلیل آن را کمی بعد خواهیم گفت. قوام الدین بن حیدر چند اثر دارد که از جمله آثار او می‌توان به ارشاد الملوک فی سیر السلوک (کذا) وی اشاره کرد. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مدرسه فیضیه به شماره ۱۴۸۳ وجود دارد.^۱ وی در این کتاب خود را «قوام الدین بن حیدر المنسوب الی ثالث بروج فلک البیان و المعانی» معرفی می‌کند. قوام الدین بن حیدر، این کتاب را در شب ۲۳ شوال ۱۲۵۶ ق تصنیف کرده است. از دیگر آثار او می‌توان به شرح کلمات باباطاهر و الاسرار الالهیه اشاره کرد. کتاب نخست، شرح عرفانی مفصلی بر کلمات باباطاهر عریان است و نسخه‌ای از آن به شماره ۳۵۵۲ - ۱۸/۷۲ در کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی وجود دارد.^۲ الاسرار الیهیه او حاشیه‌ای است بر شواهد الربوبیه ملا صدرا که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی در مجموعه ۳۱۰۱/ع وجود دارد.^۳

از دیگر آثار او که خوشبختانه منتشر شده، می‌توان به رساله جبر و تفویض اشاره کرد.^۴ شاهد و دلیل نگارنده بر این که قوام الدین بن حیدر، همان سید قوام الدین قزوینی است، در همین رساله وجود دارد. در پایان رساله، مؤلف آن به صراحت با عنوان «مجتهد العصر و الزمان جناب آقا سید قوام» معرفی شده است و در اوایل رساله، مؤلف به یکی از آثار خود چنین اشاره می‌کند: «علی ما شرحناه فی الأسرار الإلهیه من تعلیقنا علی الشواهد الربوبیه». بنابراین مؤلف جبر و تفویض و الاسرار الالهیه، یک نفر است. اما مصحح رساله جبر و تفویض، در کمال شگفتی، سید قوام الدین مذکور را با سید محمد تقی قزوینی منطبق دانسته و شواهدی چند بر آن اقامه کرده است که هیچ کدام دقیق نیست و بلکه می‌توان گفت همه آنها اشتباه است. چون این مقدمه مجال بحث بیشتری ندارد فقط دو نکته یادآوری می‌شود.

اول آنکه می‌توان دو نام مشابه یا نزدیک به هم را یکی دانست،^۵ اما چگونه می‌توان سید محمد تقی

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه، ج ۲، ص ۱۲.

۲. صدرایی خوئی، علی و حافظیان بابلی، ابوالفضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت الله گلپایگانی (قم)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد، چاپ اول، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۲۶۵۵.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۱۴، ص ۱۴۳۶۹ کتابخانه مجلس موجود است و توسط ولی سید تاج‌الدین منتشر شده است. مشخصات کتابشناختی آن چنین است:

گنجینه بهارستان (حکمت ۲)، به کوشش علی او جبی، رساله الجبر و التفویض (تصحیح ولی سید تاج‌الدین)، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۲۸۳ به بعد.

۵. به تازگی دو مورد از این اشتباهات تشابه اسمی بررسی و نقد شده که هر دو توسط استاد علامه سید محمد علی روضاتی است. یکی مربوط به قاضی سعید قمی و حکیم سعید قمی است به این نشانی: روضاتی، سید محمد علی، دومین دو گفتار، اصفهان، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (س)، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۱۱ به بعد رساله سعیدیه تحقیق در احوال و آثار دو دانشمند قسم در قرن یازدهم. دیگری درباره ابوطالب شاگرد محقق کرکی و ابوطالب دیگری است و این آدرس قابل دسترسی است: روضاتی، سید محمد علی، مقاله طالبیه، جستاری پیرامون کتاب فقهی مطالب مظفریه و مصنف آن و متفرعات تاریخی، به کوشش محمد رضا زاده‌شوش، اصفهان، ۱۳۸۹.

استاد علامه، در این دو رساله با دقت نظر مثال زدنی، دو فرد مشابه هم عصر را از هم تفکیک کرده و آثار هر یک

بن میر مؤمن و قوام الدین را یکی دانست؟ هر دو عنوان هم متأخر و بلکه سید محمدتقی قزوینی در بین متأخرین عالم شناخته شده‌ای است.^۱ بنابراین عدم شناخت او و انطباق عجیب او بر سید قوام الدین بسیار بعید است.

قابل ذکر آنکه نسخه جبر و تفویض، ضمن مجموعه‌ای قرار دارد که اولین رساله‌اش نظم تفسیر خطبه شمشقیه امیرمؤمنان علی - علیه السلام - است و شاعر به صراحت خود را محمد تقی بن میرمؤمن حسینی معرفی می‌کند و کمی بعد، رساله جبر و تفویض قرار دارد و مؤلف سید قوام قزوینی معرفی شده است. دوم: چنان که گفته شد، مؤلف الجبر و التفویض در اوایل رساله خود به اثر دیگرش *الاسرار الالهیه* اشاره می‌کند و خود مصحح نیز این نکته را متذکر شده است، اما به دنبال مؤلف *الاسرار الالهیه* نرفته و این اشتباه فاحش پیش آمده است.

وی در دو جای رساله جبر و تفویض، به مثنویات یا مثنوی خود اشاره می‌کند.^۲

صریح‌ترین جایی که از او نام برده شده، کتاب گوینو است که گوید: «آقا سید قوام قزوینی در علوم ماوراء الطبیعه تبحری داشت و با شجاعت و بی‌پروایی، چیزهایی می‌نوشت و چون در زمان فتحعلی‌شاه بود و این پادشاه هم از علوم فکری و معقول پشتیبانی می‌کرد، کسی متعرض او نمی‌شد. آقا سید قوام در حکمت الهی مقام بلندی احراز کرده بود. تفسیری هم بر قرآن نوشته است. او نیز از پرورش‌یافتگان مکتب ملا علی نوری بوده است»^۳

سید قوام الدین قزوینی از مجازین سید شفتی نیز بوده است. اجازه روایت سید شفتی به وی، ضمن نسخه‌ای در کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد.^۴ سید شفتی، پس از تبجیل و تجلیل وی، اشاره می‌کند که مدتی را در اصفهان به تحصیل معقول و منقول پرداخته و پس از آنکه اندوخته‌ای فراوان از اصول و فروع فراهم کرده، به عتبات عالیات رفته است و بعد از تحصیل علوم در عتبات، به قزوین برگشته و

را با شرح احوال دقیق بررسی کرده‌اند؛ کاری که از کسی چون ایشان برمی‌آید.

۱. نگارنده در این مقدمه در پی شرح احوال او نیست، اما می‌توان در این رابطه ن. ک:

کرام البرره، ج ۱، ص ۲۲۹ - ۲۳۱؛ *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۱۹۶، *تاریخ ذوالقرنین*، ج ۱، ص ۶۱۶ که حضور او را همراه علما در جهاد با روس‌ها بیان کرده است. همچنین اجازه سید عبد الله شبر بدو را ن. ک: *میراث حدیث شیعه*، ج ۱۶.

برای آثار مختلف او ن. ک: *الذریعه*، ج ۴، ص ۲۷۳؛ ج ۱۳، ص ۱۳۲؛ ج ۲۳، ص ۵۰ و ص ۱۱۵ و ص ۱۱۸ و ص ۱۲۳ و ص ۱۲۶ و ص ۱۳۰ و ص ۱۳۵ و ص ۱۳۶ و ص ۱۴۰؛ ج ۲۴، ص ۳۹۷.

۲. گنجینه بهارستان، ص ۲۸۵ و ص ۲۹۱. قابل ذکر ابیاتی که وی از مثنوی خود نقل می‌کند با بیت موجود در رساله شرک و توحید شیطان هم وزن است.

۳. همان، ص ۲۷۷، به نقل از مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ص ۸۳.

۴. در کتابخانه مجلس، دو نسخه به شماره‌های ۸۹۸۵ و ۱۱۵۴۸ از اجازات سید شفتی وجود دارد که در هر دو، اجازه به سید قوام الدین قزوینی وجود دارد.

اجازه سید شفتی به سید قوام الدین قزوینی، در تاریخ ۲۴ شعبان ۱۲۵۵ بوده است.

مدتی را در قزوین مانده است. باز به اصفهان رفته و سپس به قزوین برگشته و به امر تبلیغ دین می‌پردازد.^۱ سید قوام‌الدین قزوینی در اصفهان، از شاگردان ملا علی نوری بوده است.^۲ از متن رساله حاضر نیز می‌توان مشی حکیمانه او را دریافت.

به هر حال، مشخصات نسخه مذکور چنین است:

رساله‌های در شرک و توحید شیطان از قوم‌الدین، تالیف: احتمالاً قرن سیزدهم هـ.ق. شیخ محمد نامی در این رساله سؤال می‌کند: آیا شیطان مشرک است یا موحد؟ قوام‌الدین برای پاسخ به این شخص اول به تعریف شرک و توحید می‌پردازد و سپس از شیطان سخن می‌گوید و ثابت می‌کند که شیطان مشرک است.

آغاز: بسم‌له، الحمد لله المنزه عن شرک الاضداد و الانداد و الصلوة و السلام علی محمد اول الاعداد ... انجام: و الصلوه علی محمد و آله اهل الاتمام و الاکمال. نسخ، احتمالاً قرن سیزدهم هـ.ق، احتمالاً نویسنده، احتمالاً تهران، سرفصل‌ها با مرکب قرمز، روی اسماء و اعلام و کلمات عربی با مرکب قرمز خط کشی شده - جلد: تیماج قرمز، یک لائی، اندازه: ۱۴۰ × ۲۱۰ - کاغذ: فرنگی، ۸ برگ، ۱۵ سطر کامل، ۸۰ × ۱۵۰ م.^۳

متن «رساله‌ای در شرک و توحید شیطان»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنزه عن شرک الاضداد و الانداد و الصلوة و السلام علی محمد اول الاعداد و علی آله المبین للعشرات و الآحاد.

اما بعد؛ چنین گوید کاشانه‌گزين حزين، و شرمنده خادم شريعت و آيين، قوام‌الدین متقوم به جبل‌المتین ختمین، خسته شکسته و در زاویه ذهول و خمول از طغیان مغروران جهول نشسته، از اندیشه ابتدال علم و کمال سری در پیش و از مشاهده اندراس معرفت و حال دلی پر تشویش، متحیر این که چرا منهوم علم از فقدان [۱] مال مستور و منهوم مال از تدلس علم به جلال مشهور؟
لمؤلفه:

آه از شیطان انسان شاکله مدعی در دین و دین را آکله
و متعجب اینکه چه شد مرد امتحان را که به میزان سؤال ارباب هدایت و ضلالت را پیماید؟ و چه آمد مرد آزماي زمان را که به معيار اختيار در میان علما و جهال ممیز آید؟ که ناگاه هدهد وفا و بشارت و آئینه

۱. نسخه شماره ۸۹۸۵، ص ۴۰.

۲. صدوقی سه‌ها، منوچهر، تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمثلهین، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹، ص ۳۸؛ همچنین ن. ک: گنجینه بهارستان، ص ۳۰۶.

۳. انوار، سید عبدالله، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۲.

صفا و نظارت با جام، تمام دل و با دل تمام، جام جهان نمای حاصل از قصر فلک سلیمان نشان و سکندر فرمان و جمشید شان به سیای امتیاز در استکشاف اسرار و راز، از نمایش عالم حقیقت و مجاز در مقام اظهار و ابراز برآمده که شاهد فکر پادشاهی در آئینه آزمایش مسئله شرک شیطان را نموده و صفیه فطنت جهان پناهی نقاب امتحان را از رخسار عبرت و اعتبار گشوده، جلوه جلالش طلبکار کمال و تجلی جمالش در جستجوی [۲] اشرف خصال برآمده که تفصیل سراب از آب و تحصیل خطا از صواب آید، از گوش زد این مقال متحیر که آیا دوره زمان را تغییری و یا آه صاحب دلی را تأثیری آمده که دوران از تربیت دنیاپرستان خرقة تزویرپوش و خاک بازان اکسیرفروش دست کشیده و از برداشت جهال علم آرا و دیوان فرشته نما رنجیده، افعی عمّامه و ردا را هوای گوش مالش برسر و گرگ انگشتر و عصا را میل زنجیرش در نظر افتاده است، که اکسیر تجربه به میان و کیمیای آزمایش به بازار امتحان آمده است و از کج جوابی، چنین سؤال، متحسر که به اهتمام تمام همت عرش مقام اقلیم آرای اسلام در تربیت اهل علم در آغاز و انجام مصروف و با میل ما لا کلام طایر شوق فلک آشیان کشور گشای ایمان در رواج ارباب فضل و عرفان معروف بوده، چرا بایست در مسئله‌ای ظاهر جواب، به چون و چرا و بیان ناصواب به سخنان بی پایه و بی پا گذرد؟

شعر

تربیت را شرط، استعداد جاست [۳] دیو را زینت نمودن ناسزاست

تخم اندر شوره زار افتاده، حیف خاک پاک از اعتبار افتاده، حیف

باری، حسب سؤال شیخ فرخنده فال، سمی حییب ذی الجلال، اجابت به نحو اجمال به حصول پیوست؛ و بر حکیم بی مانند است اقبال و قبول آن در نشست.

سؤال: چه می‌فرمایید در حق شیطان؟ آیا مشرکست یا نه و مشرک که بوده باشد آیا مشرک به شرک خفی است یا جلی؟

جواب: بدان، به درستی که شرک منقسم می‌شود بر چند قسم؛ یکی از آن شرک خفی است که مثل جنبش مور سیاهی است در شب تاریک بر سنگ سخت، کما قال علیه السلام: انه کدیب النملة السوداء فی البلیة الظلماء علی الصخرة الصماء؛^۱ و کسی را ازین شرک رهائی نیست، مگر ختمین عالین را و این فی الحقیقه متعلق به توحید است، این ست که توحید کامل نیست، مگر جامعین هیاکل توحید را علی ما قضت علیه نایره: نحن هیاکل التوحید؛ و این ست که فرموده‌اند که اگر عیسی - علی نبینا و علیه السلام - تمرد از طاعت خدا نمی‌کرد هر آینه من [۴] بر دین او بودم.^۲

۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، رسائل، قم، کتابفروشی بصیرتی، ص ۱۴۶؛ فیض کاشانی، محمد محسن، وافی، تحقیق ضیاء الدین حسینی اصفهانی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۱۰۸۴.
۲. در مجامع حدیثی متقدم و معتبر شیعی، این حدیث پیدا نشد. فخر رازی و پس از او نظام الدین نیشابوری این حدیث را در تفاسیر خود از امام علی (ع) نقل کرده‌اند. در این زمینه ن.ک: فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق، ج ۴، ص ۲۴؛ نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ

یعنی اگر شریعتش تنگ نمی‌شد و توحیدش مقید نمی‌بود، بلکه شریعتش جامعه می‌بود، در تکمیل عالم طبیعت و عالم نفس ناطقه قدسیه و توحیدش توحید مطلقه، بلکه حقه می‌بود هر آینه به عینه همین شریعت جامعه می‌نمود از اینجاست که می‌فرماید در مقام ذکر رفتار عیسی (ع) بر آب که اگر یقینش زیادت‌تر بودی، مشی بر هوا می‌نمودی؛ یعنی وسعتش زیادت‌تر بودی.

باری؛ چون مقام، لایق بسط کلام نیست به رموز اکتفا می‌نمائیم. لکن شنونده را قلب جمعی باید که تواند از عهده فهمش برآید.

و دیگری از آن اقسام شرک ادناست که نوات را حصاة شمردن ست کما قال ابو جعفر - علیه السلام - فی جواب برید العجلی حین سئله عن ادنی ما یکون العبد به مشرکاً، من قال للنواة انها حصاة و للحصاة انها نواة ثم دان به؛^۱ و دیگر شرک طاعت است، کما قال ابو عبد الله - علیه السلام - فی بیان قول الله عزّ و جلّ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ^۲ يطبع الشيطان من حیث [۵] لا یعلم فی شرک، قال (ع): هو شرک طاعة و لیس شرک عبادة^۳ و یکی هم شرک عبادت است که آیات و اخبار بسیار بر او ناطقند مثل عبادت ملائکه و کواکب و اصنام و آتش و غیر ایشان و دیگر شرکت در خالقیت و ازلیت است، چنان که رفته‌اند به سوی آن جماعتی از ثنویه، و دیگر شرک در ولایت‌ست، کما قال ابو عبد الله - علیه السلام - : أَمَرَ النَّاسَ بِمَعْرِفَتِنَا وَ الرَّدِّ إِلَيْنَا وَ التَّسْلِيمِ لَنَا ثُمَّ قَالَ وَ إِنْ صَامُوا وَ صَلَّوْا وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ جَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَرُدُّوا إِلَيْنَا كَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ^۴، و دیگر شرک خلاف و شرک رأی است کما قال أبو عبد الله - علیه السلام - : لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوْا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا بِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ (ص) أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ [۵] حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۵ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ^۶.

پس شرک یا تعلق می‌گیرد به ذات به اعتبار وجه جامع که الوهیت باشد یا غیر جامع که ازلیت باشد و یا به اعتبار فعل که مؤثریت و خالقیت و یا به اعتبار اثر کلی مثل ولایت و یا جزئی مثل شرک رأی و شرک

اول، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۳۷۷. اما در متون متأخر شیعی ن. ک: نراقی، مولی احمد، رسائل و مسائل، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۴؛ سبزواری، ملا هادی، شرح الاسماء الحسنی، قم، کتابخانه بصیرتی، چاپ سنگی، بی تا، ج ۱، ص ۶۶.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲. یوسف، ۱۰۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۴. همان، ص ۳۹۸.

۵. نساء، ۶۵.

۶. کافی، ج ۲، ص ۳۹۸.

طاعت و شرک ادنی؛ و قسم اول منقسم می‌شود به خفی و جلی، زیرا که عابد موحد در وقتی که نظر به چیزی نماید یا می‌بیند خدا را قبل از او و بعد از او و با او کما قال علی - علیه السلام - : ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و معه و بعده و قال ایضاً: لم اعبد رباً لم اره،^۱ و یا نمی‌بیند؛ اول توحید خالص و ثانی توحید ناقص به شرک خفی، این ست مناط ترک اولی در انبیا و موجب معاصی و سایر اقسام شرک در رعیت؛ تأمل. چون دانستی اقسام شرک را، پس باید دانست چنان که در سعادت و نور اصلی باید که جامع جمیع نشئات انوار و سعادات باشد مثل خاتم الأنبیا، همچنان از [۶] جانب شقاوت نیز اصلی و اسی باید که جامع جمیع نشئات شقاوت و ظلمت بوده باشد تا رئیس و امام اشقبا آید و آن شیطان است که حقیقتش جهل کل است و صورتش از نار بی نور. پس او جامع جمیع اقسام کفر و شرک و شقاوت و جهل است؛ آیا ندانسته‌ای که شیطان است قاید کفره و مشرکین و ظلمه به سوی جهنم و سخط خداوند - جل و علا - و پرستش غیر حق؟ و نفهمیده‌ای که

مصراع:

از کوزه همان برون تراود که در اوست؟

پس زهی تقصیر و قصور ذی شعور در معرفت و نور است که این جهل کل و راهزن سالکان سبل، اصل شجره خبیثه و منبع صفات خسیسه، مریض جمیع امراض و علل و دشمن کافه شرایع و ملل، کینه‌کش انبیای اولین و آخرین و بداندیش همه اولیا و صدیقین را نادار مقامی از مقامات نقص و قصور چه جای آن که دارای درجه‌ای از درجات معرفت و نور پندارد و غفلت نباید ورزید از قرینه «الدال علی الخیر کفاعله» [۷] که آن «الدال علی الشر کفاعله» باشد.

شکی نیست که کاف در اینجا از برای تنظیر است نه تشبیه، بلکه می‌گوییم که سبب در این مقام اقوی از مباشر است؛ پس ثابت شد که «الدال علی الشرک کفاعله» و ظاهر است که شرک رأی و شرک در ولایت و شرک در طاعت و ادنی و خفی را شیطان دارد، چنان که پیداست از خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^۲ و اما الدلیل الناص علی الشرک فی العبادة فهو خبر مسعدة بن صدقة قال: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ سُئِلَ عَنِ الْكُفْرِ وَ الشَّرْكِ أَيُّهُمَا أَقْدَمُ؟ فَقَالَ: الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ أَوْلَ مَنْ كَفَرَ وَ كَانَ كُفْرُهُ غَيْرَ شَرِكٍ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا دَعَا إِلَى ذَلِكَ بَعْدُ فَأَشْرَكَ»^۳.

پس از حدیث معلوم شد که خواننده و امر کننده به سوی پرستش غیر خدا مشرک خواهد بود. پس شیطان مشرک است به جمیع انحاء شرک، زیرا که اوست خواننده اصناف مشرکین را به سوی اقسام شرک

۱. شرح الاسماء، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. اعراف، ۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۸۶.

و همچنین حدیث معتبر و مسلم ارباب عبر و سیر حاکم است بر اینکه «الرضا بالكفر كفر» و شکی [۸] نیست که کفر در اینجا اعم است از شرک، زیرا که شرک نیز یکی از اقسام کفر است و اگر تسلیم نکنیم، گوئیم که «الرضا بالشرک، شرک» علی ما ینکشف عن الخبر؛ و دیگر شبهه‌ای نیست که شیطان رئیس و ولی و سید اشقیای از کفره و مشرکین است؛ لانه **وَلِيَهُمُ الْيَوْمَ وَعَذَابُ أَلِيمٍ** و ولی و سید و رئیس هر قومی از سنخ آن قوم می‌باشد بالبدیهه.

پس شیطان نیز از جنس مشرکین باید بوده باشد، زیرا که اگر سید و رئیس قبیله غیر مجانس با ایشان باشد لازم می‌آید ترجیح بلا مرجح، بلکه ترجیح مرجوح بر راجح، زیرا که مبیانات و مناسبات در طرفین بسیارند. نمی‌بینی که سید الانبیا باید نبی و سید الاوصیا باید وصی باشد؟ رئیس المؤمنین باید مؤمن باشد و رئیس الکفره باید کافر باشد، پس گمان توحید در حق آن ناسزا، ناسزا است.

شیطان کجا و توحید کجا؟ آیا نظر معیوبت را به داروی مرغوب طیب مرضای شریعت و دین و کحال عمیای طریقت و آیین، جناب سید الساجدین - علیه السلام - در دعای استعاذه از شیطان و عداوت و کید آن مشرف [۹] نساخته‌ای که می‌فرماید: **«اللَّهُمَّ وَاعْمَمْ بِذَلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَعَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ، وَاسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ؟»**^۲

پس اگر شیطان شهادت به ربوبیت و اخلاص به وحدانیت داشته باشد، دعای حضرت شامل او نیز می‌باشد؛ پس لازم می‌آید توجه و التفات و میل در حین اعراض و اجتناب و بیزاری و این تناقضی است ظاهر و تعاندیست متجاهر و زیاده بر این، در دو فقره اخیر عداوت و جستن نصرت بر غلبه بر او دلیلی است ظاهر بر سرکشی و خروج وی از عبودیت و جهل و تنفر وی از علوم ربانیه، پس منکر و غیر مقرر است در ربوبیت و مشرک است در وحدانیت و معاند و سرکش است در عبودیت و جاهل به جهل مرکبست در علوم ربانیه، پس کمال جهل در شیطان بعید از دایره عرفان متحقق و متقرر است، زیرا که فصل شیطان جهل کلی است که منتهی الیه جهل‌های جزئی‌ست، از آنجا که در جهل و شقاوت [۱۰] اشد و اقوی از شیطان متحقق، بلکه متصور نیست، اگر تو را عجب آید از این تحقیق از جهت اوهامی که در حق او گمان نموده‌ای از حسن تدبیر و بودنش در آسمان‌ها با ملائکه و امثال آن، پس بشنو حق را تا رفع شود این اوهام.

اما حسن تدبیر از شیطنت و نکر است که حضرت امیر در حق تابع خاص آن ملعون، معاویه - علیه الهاویه - فرمودند در مقام تعجب دیگران از سیاست و ریاست آن ملعون که: آن از روی شیطنت و نکر است نه از روی خرد و بینش.^۳

۱. نحل، ۶۳.

۲. صحیفه سجادیه، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق، ص ۸۸.

۳. ظاهراً آنچه از امام علی (ع) نقل شده، بیان نهج البلاغه است: **«وَاللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكَتَهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ مَا اسْتَعْفَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا اسْتَعْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ»**؛ شریف رضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳۷. گویا مؤلف در تبیین نقل نهج البلاغه این حدیث کافی از امام صادق (ع) را مد نظر داشته است: **«قُلْتُ لَهُ**

و اما کون وی در آسمان‌ها با ملائکه نه از جهت کمال و شرافت بود، بلکه جنود جهل را در آسمان‌ها مقام و راه بوده است تا زمان شریعت جامعه و خاتمه، چنان که از ابن عباس روایت شده که شیاطین به آسمان‌ها بالا می‌رفتند و استراق سمع می‌نمودند و گفت و شنود ملائکه را اخبار به آدمیان می‌کردند، چون حضرت عیسی - علیه السلام - مبعوث شد، از سه آسمان ممنوع شدند [۱۱] اما تا آسمان چهارم می‌رفتند و چون خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله - مبعوث شد، بالکلیه از آسمان‌ها ممنوع شدند^۱ و این رجیمی که سالار و بزرگ آن جنود است، قبل از وجود انبیا که راننده و منع کننده شیاطینیه بودنش در آسمان‌ها که مقتضای طبیعی جسم خفیف و ارادی جهل عنیه عنیف می‌باشد، چه شرافت و رفعت است؟

مگر ندانسته‌ای که ملائکه که شیطان با ایشان بوده است، ملائکه ارضیه بوده‌اند که گفتند: **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ إِلَىٰ أَنْ قَالُوا: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا^۲ الخ.**

و ایشان خدمه و کارکنان مؤمنین از بنی آدمند و ایشان را ملائکه ملکوت اعلا خواندن از بی تدریجی است و حال آنکه ملائکه ملکوت اعلا نیز خدمه شیعیان علی بن ابی طالبند **كما قال النبي صلعم: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحَبِّبِنَا يَا عَلِيُّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بولایتنا»^۳ و سوزاننده این اوهام و شبهات است **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ [۱۳] إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ^۴** از اینجا معلوم می‌شود که شیطان را شایبه‌ای از علم و معرفت نیست، زیرا که اول کسی که هوای خود را بر معبود حقیقی ترجیح داد، او بود، بلکه در مقام تحقیق می‌گوییم که این آیه نیز ایماء تام بلکه دلالت ظاهره دارد بر شرک، زیرا که آله حقیقت در معرفت معبود است و اخذ معبود غیر خلاق و دود را شرکیست هویدا. پس شیطان هوای خود را بلکه مهوی خود را که آتش باشد معبود خود خواست؛ شکی نیست که رأیش این بود که سجده بر آتش و برسرشته از آن شود، پس فرق ظاهری پیداست میان این آیه و آیه **أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ^۵ الخ** که در حق اهل کتاب و توحید که کافر گردیدند وارد شده است. پس تابعان هوا و هوس این امت مندرج در تحت این آیه‌اند نه آن**

مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ الْكُفْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ».
کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۱. ابن هشام: *السيرة النبوية*، تحقیق مصطفی سقا و...، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۷؛ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، *سبل الهدی و الرشاد فی سيرة خير العباد*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۳۵۰؛ در منابع شیعی از امام صادق (ع) نقل شده است. در این زمینه ن.ک: *امالی صدوق*، ص ۳۶۱.

۲. آیات ۳۰ - ۳۲ بقره.

۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، *علل الشرائع*، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف، مکتبه حیدریه،

۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۵. در دیگر آثار شیخ صدوق مانند *عیون و کمال الدین* نیز این حدیث وجود دارد.

۴. جائیه، ۲۳.

۵. قصص، ۵۰.

آیه. پس گمان شرک خفی در حق این مشرک قوی، ناشی از فهم و ادراک خفی است بلکه [۱۳] تصدیقی است بلا تصور و تحقیقی است بلا تدرب و التدبر.

خاتمه: بدان به درستی که هر شقاوت باید منتهی شود به شقاوت بسیطه صرفه از جهت دفع دور و تسلسل. و شکی نیست که او حقیقت شیطان است، زیرا که از او اشدی در سلسله جهل و شقاوت نیست و این مسلم کل است، بلکه استعاده از او در هر امری از امور شاهدهی است بر این ظاهر. پس حقیقت شیطان، کل شقاوتهاست به نحو تمامیت و قوت و شکی نیست که ظهور و ثبات و این شقاوت و جهل در حقیقت وی بعد از تکلیف و تقلبات در سلسله عرضیه به هم رسید. چنان که در جانب سعادت نسبت به رئیس سلسله سعدا نیز چنین است که اتحاد این با عقل کل و اتحاد آن با جهل کل، از این جهت به هم رسیده و تفصیل این، مستدعی مقام دیگر است که این وجیزه شایسته آن نیست.

تزیین: قال الرضا - علیه السلام - بعد قول الراویین: «فَعَلَى هَذَا أَيْضاً لَمْ يَكُنْ إِبْلِيسُ أَيْضاً مَلَكًا؟ فَقَالَ: لَا بَلْ كَانَ مِنَ الْجِنِّ أَمَا تَسْمَعَانِ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذْ قُلْنَا [۱۴] لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ: وَالْجَانُّ خَلْقَانَهُ مِنْ قَبْلِ مَنْ نَارِ السَّمُومِ^۲ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْمُفَارِقُ بَعْدِي، يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْمَخْجُورُ بَعْدِي، أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى وَ مَنْ حَضَرَ مِنْ أُمَّتِي أَنْ حَرْبِكَ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ أَنْ حَرْبَ أَعْدَانِكَ حَرْبُ الشَّيْطَانِ»^۳.

پس معلوم می‌شود که دشمنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - از طلیعه شیطانند چنان که عقل حکم بر این نمود و بسیاری از دشمنان آن حضرت مشرکین بودند که به تجلی و تحریک شیطان دعوی باطل و عداوت بی‌حاصل می‌نمودند؛ **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**^۴. الحمد لله الذي الهمنا تحقيق الحال و لم يجعلنا من المتزلزلين الى يمين و شمال و المتحيرين في القيل و القال و الله ولي الفضل و الإفضال و هنا لنختم المقال و الصلوة على محمد و آله اهل الإتمام و الإكمال.

سوم. شیطان از جن است یا ملائکه

معرفی

این رساله تألیف محمد صالح بن سید مرتضی خاتون آبادی است. از وی اطلاعات زیادی در دست نداریم. آنچه از زندگی و انساب خاندان معروف سادات خاتون آبادی در دست داریم، بیشتر مربوط به قبل از وی است. بخشی از سادات خاتون آبادی اصفهان در دوره قاجار به تهران منتقل شدند. اولین فرد از آنها میر

۱. کشف، ۵۰.

۲. حجر، ۲۷.

کل حدیث را ن. ک: احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶. در عیون به جای حرب، حزب آمده است.

۴. نحل، ۱۰۰.

محمد مهدی بن مرتضی بود که به دعوت فتحعلی شاه به تهران آمد و اولین امام جمعه تهران در سال ۱۲۳۷ ق شد و این منصب در تهران، همانند اصفهان در این خاندان موروثی شد. وی به آقا میرمحمد مهدی اصفهانی معروف بوده است.^۱

طبق آنچه مؤلف رساله اشاره کرده، وی برادر میر محمد مهدی (۱۱۸۵ - ۱۲۶۳ ق) است.^۲ قابل ذکر آن که میر محمد مهدی، برادر دیگری داشته به نام محمد محسن که فرزندش میرزا ابوالقاسم (۱۲۱۵ - ۱۲۷۱ ق)، پس از میر محمد مهدی امام جمعه تهران می‌شود. همچنین محمد محسن، فرزند وی به نام سید مرتضی صدرالعلماء داشته که مدتی نایب میرزا زین العابدین - فرزند میرزا ابوالقاسم - در منصب امامت جمعه تهران بوده است.^۳ از دیگر فرزندان محمد محسن، میر محمد باقر را می‌شناسیم که پس از برادرش سید مرتضی، لقب صدر العلماء به او اختصاص می‌یابد.^۴ امامت جمعه تهران تا اواخر دوره پهلوی در این خاندان ماند و سید حسن امامی آخرین آنها بود.^۵

با این وجود، با فحص و جستجوی منابع متعدد، از مؤلف رساله ذیل یعنی سید محمد صالح اطلاعاتی به دست نیامد. فقط می‌دانیم که این رساله را به امر فتحعلی شاه نوشته و زمانی آن را نوشته که «موکب همایون در نهضت» بوده است. شاید با توجه به تاریخ تذکرة الاخوان - که اواخر عمر فتحعلی شاه بوده - این رساله در زمان سفر فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ق به اصفهان نوشته شده است.^۶

درباره این رساله

مؤلف، عنوانی برای رساله خود انتخاب نکرده و عنوان قراردادی از فهرست‌نویسان محترم است که نگارنده نیز آن را برگزید.

مؤلف در این رساله در پی اثبات آن است که شیطان از جن بود نه از ملائکه و نتیجه آن نیز مشخص

۱. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۸۱۲۷.

۲. میر محمد مهدی شارح نهج البلاغه به فارسی است. آقا بزرگ از شرح او یک جلد را در کتابخانه سپهسالار و بقیه را در کتابخانه سید محمد مشکاه شناسانده که باید به کتابخانه دانشگاه تهران منتقل شده باشد. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۸. وی در شرح خود، از اثر دیگرش تکمله الحیاه یاد می‌کند.

۳. اعتماد السلطنه - محبوبی اردکانی، حسین، المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران)، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۲ و ص ۲۱۳.

۴. همان، ص ۲۲۱.

۵. شرح حال و حواشی مرتبط با این خاندان را افراد زیادی نوشته‌اند، البته این حواشی گاه پرتنگ‌تر از متن است. برای نمونه سید مرتضی ابطحی در وبلاگ خود به نام tourjan مقاله‌ای خاص در این زمینه دارد. همچنین ن. ک: آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲، ص ۴۲۴ - ۴۲۷؛ و معیر الممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۲۴۹ به بعد.

در الذریعه و چهل سال تاریخ ایران نیز شرح احوال افراد مذکور وجود دارد که پیش‌تر آدرس داده شد.

۶. در تذکرة القبور نیز درباره وی چیزی پیدا نشد.

است. چون شیطان از ملائکه نبوده، نافرمانی و شرک او نیز از با توجه به دو رساله قبل، به دست می‌آید. این رساله بیشتر برای تبیین بحث است.^۱

نسخه خطی این رساله به شماره ۶۶۹۹ - ۳۴/۶۹ در کتابخانه آیت الله گلپایگانی نگهداری می‌شود. نسخه‌شناسی آن چنین است:

نسخ زیبا، بی‌کا، قرن ۱۳، عناوین شنگرف و زرین، تمامی صفحات مجداول محرر مذهب، لاجوردی شنگرف، جلد: تیماج قهوه‌ای بدون مقوا، ۱۰ برگ، ۱۰ سطر، ۱۴×۲۱سم.^۲

متن رساله «شیطان از جن است یا ملائکه»

بسم الله الرحمن الرحيم

جواهر زواهر حمدی که ملائک و انسان و ارواح و بنی جان به اظهار آن رطب اللسان و عذب البیان گردند، مخصوص خالقی است که از قدرت کامله فرشته را از نور پاک سرشته و ماده شیطان و بنی جان را از آتش تابناک متکون و طینت نوع انسان را که ترکیب جامعه است از توده خاک مخمر، و او را مسجود ملائک ساخته و شیطان را [۱] از تمرّد این امر به اسفل السافلین بعد درگاه صمدانیه انداخته، و درود نامحدود و صلوات نامحدود امّی لقبی را سزاست که علت غائی خلقت افلاک و مقصود اصلی از آفرینش آب و خاک است، و بر آل و اولادش - صلوات الله علیهم اجمعین - .

و بعد: این دعاگوی بی‌ریا، محمد صالح بن سید مرتضی در روزی فیروز و ساعتی سعادت‌افروز، شرف اندوز حضور والامجلس مینومثال و اعلی محفل تمثال بندگان قیصر دربان، کسری پاسبان، اعلی حضرت قدر قدرت، ثریا مرتبت، کیوان رفعت، مشتری سعادت، مریخ مهابت، خورشید طلعت، ناهید عشرت، عطارد منزلت، قمر بسطت، هوشنگ هنگ [۲] سیامک فرهنگ، جمشید اورنگ، سلیمان جاه، فلک بارگاه، گردون دستگاه، موسی کف، عیسی دم، انجم چشم، دریا کرم، سلاطین خدم، خضر قدم؛

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجمع علوم انسانی

۱. در بحث از ماهیت ملائکه، تفضیل برخی بر برخی دیگر و جزئیات مرتبط با آنها یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در دوره صفویه توسط جد مولف و جد خاندان خاتون آبادی، یعنی میرمحمد صالح بن عبدالواسع نوشته شده، حدائق المقریین است. کتاب مهم و مفصلی که حدیقه اول آن در هفت باب به طور کامل به ملائکه اختصاص دارد و باب ششم حدیقه دوم نیز به نوعی به ملائکه ارتباط دارد. از این کتاب مهم متأسفانه فقط باب ششم و هفتم از حدیقه چهارم و حدیقه پنجم منتشر شده است. ن. ک: حسینی خاتون آبادی، میرمحمد صالح بن عبدالواسع، حدائق المقریین، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول، ۱۳۸۹.

معرفی کامل و دقیقی از نسخه خطی این کتاب توسط استاد علامه روضاتی (مد ظله) در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های اصفهان، ج ۲، انجام شده است.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله گلپایگانی، ج ۵، ص ۲۷۳۹.

نظم

آن که کرد از یک نگاه کج، دو معوج مستقیم
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، فتحملی شاه قاجار - ابد الله تعالی
ملکه و سلطنته - ذی شوکتی که در عهد عدالتش آهو و تیهو با شیر و باز دمساز و از بیم سطوتش شاهین
و کبوتر هم‌پرواز، در مرتع انصافش گوسفند را گرگ، شبان؛ و در مطار اعتصافش کبوتر و باز هم‌آشیان، از
بیم شمشیر عالم‌گیرش شیر گردون پیر در کنام منام در خواب، و از خوف تیر نسرین نخجیرش، نسر طایر
در متموره اختفا در اضطراب [۳] از بیم آتش قهرش ابلیس پر تلبیس دست تعرض از وساوس قلوب بنی آدم
کشیده، و نفس اماره از امر به مناهی و ملامتی اهل عالم در گوشه عدم آرمیده؛

به عهد عدل وی اندر نماند دست تطاول

مگر سواعد سیمین و بازوان سیمین را

از دست دریا نوالش بحار را فرصت پروردن گوهر در مشیمه صدف نیست و از همت والا نهمتش معادن
را مهلت بیرون آوردن سیم و زر از بطن حجر نی.

در زمان دولتش - که ان شاء الله متصل با صبح محشر باد - دین و دل در بالش دُر پرورش و در ایام
مکرمتش - که ان شاء الله منتهی به قیام قیامت باد - طلبه علوم دینی در مهد رفاه و آسایش ترویج شریعت
نبوی را به اعلی اجتهاد و تشییر [۴] علوم مصطفوی را به اقضا مرتبه ازدیاد، رأی عالم آرایش همواره به
تحقیق علوم نقلی معطوف و خاطر خورشید ضیائش پیوسته به تدقیق مراتب عقلی مألوف. فرمان لازم
الاذعان به لفظ دُر بار گوهر نثار شرف نفاذ یافت که این داعی بی بضاعت، ماده خلقت شیطان را در
معرض عرض و بیان در آورد. چون موبک همایون در نهضت، و فرصت تتبع و تدبیر از اقوال مجتهدین و
فقها و محققین و حکما نبود، فی الجمله آنچه به خاطر فاتر بود، در معرض عرض و رشته تحریر در آورد.

بر ضمیر بیضا نظیر عکس پذیر خواهد بود که در این مسئله که شیطان رجیم از ملک است یا جن، و
حقیقت ملک و جن چیست [۵] خلاقی است عظیم، و در این مرحله دو قول است؛ بعضی از متأخرین مفسرین
مثل قاضی بیضاوی و برخی از متقدمین مثل صاحب کشف و غیره بر این رفته که شیطان از ملائکه است
و استدلال ضعیفه سخیفه بر این مطلب کرده‌اند، از جمله استدلال به آیه کریمه **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ** نموده‌اند که جناب اقدس باری - جل شأنه - امر فرمود
که ملائکه سجده کنند مر حضرت آدم را و تمامی سجده کردند مگر ابلیس با تلبیس.

اگر ابلیس داخل ملائکه نبود، پس چگونه مورد مؤاخذه بود؟ زیرا که او را می‌رسد که عرض کند که من
داخل در ملائکه نبودم، و حال آن که اجماعی است که نظر به مخالفت امر حضرت باری [۶] مورد طعن و
لعن گردید.

استدلال دیگر به حدیثی است که روایت از ابن عباس شده که **«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ ضَرْبًا يَتَوَدَّوْنَ يُقَالُ لَهُمْ**

۱. بقره، ۳۴.

الْجِنُّ وَ مِنْهُمْ ابْلِيسُ»؛ یعنی به درستی و تحقیق که ملائکه قسمی می‌باشند که توالد و تناسل می‌کنند که گفته می‌شود: از برای ایشان جن و از ایشانست ابلیس.

اما استدلال به آیه شریفه از جهات چند در غایت ضعف و نهایت سخافت‌ست. اولاً: آن که مستثنی که شیطانست از جنس مستثنی منه که ملائکه باشند نباشد، و این مستثنی را استثناء منقطع می‌نامند؛ کما هو المقرر فی علوم الادبیه. درین صورت ضرر ندارد که شیطان داخل در ملائکه نباشد، و خطاب «اذ قلنا» [۷] شامل او باشد.

و ثانیاً: آنکه جدّ علامه‌ام محقق مجلسی - رحمه الله - در بحار الانوار بیان فرموده‌اند، این ست که: شیطان از ملائکه نبود و چون زمانی در ملائکه مخلوط بود، پس از آنها نظایر محسوب می‌شود، اگر چه در حقیقت داخل آنها نباشد، از این جهت خطاب متوجه آن می‌شود و این را علامات تغلیب می‌نامند، چنانچه حضرت صادق - علیه السلام - به روای فرمودند که در کلام مجید نظیر این بسیار است و مستبعد نیست، مثل آیه کریمه **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و حال آن که کافر و فاسق و منافق و فاجر تمامی داخل می‌باشند و این جواب بهتر از جواب سابق است، زیرا که استثناء منقطع در کلام فصیح، غیر فصیح است. از این جهت [۸] جناب معصوم هم احتراز از آن جواب فرمود.

اما جواب حدیث ابن عباس ظاهر است. اولاً: آنکه معارضه با احادیث صحاح که صراحت بر مغایرت در حقیقت دارد، می‌کند.

و ثانیاً: آنکه جن در لغت عرب به معنی پوشیده و پنهان‌ست و این معنی بر ملائکه نیز صادق‌ست، چنانچه مفسرین تمامی در آیه **وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ** قایل شده‌اند که اطلاق ملک بر جن می‌شود، زیرا که تمامی موافق و مخالف موافقت در این که احدی جن را شریک خدا ندانسته، بلکه ملک را شریک دانسته‌اند؛ چنانچه بیضاوی در تأویل همین آیه به این آیت رفته.

قول دوم که حق است و همه محققین شیعه و جمعی از اهل سنت به آن رفته‌اند [۹] این ست که: شیطان جسم ناری است و تاریکی از عناصر اربعه عالم سفلی است نه از نور که از عالم علوی است و استدلال چند بر این مطلب کرده‌اند که به عقل سلیم مستقیم و نقل صریح که آیات کریمه و احادیث شریفه متعدده باشد، صحیح می‌نماید.

اولاً: اقرار خود آن بدآیین **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** ۲.

ثانیاً: آیه کریمه **وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ** * **قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** * **قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ** ۳.

۱. انعام، ۱۰۰.

۲. اعراف، ۱۲.

۳. اعراف، ۱۱-۱۳.

ثالثاً: آیه شریفه **كَانَ مِنَ الْجِنَّ [۹] فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**^۱.

رابعاً: **قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَيَأْتِكُمْ رَجِيمٌ**^۲ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملکی.

در این صورت معلوم است صورتی است بی‌معنی و اگر صورت بی‌معنی حقیقت ملک یا انسان بدی، احمد و بوجهل هم یکسان بدی.

از جمله ادله مخالفت حقیقت ملک و شیطان، احادیث صحاحی که روات آن موثق و نزد اصحاب رجال و سیر تمامی معتبرند، می‌باشد. اولاً: حدیثی است که عایشه از جناب رسالت مآب نبوی - صلی الله علیه و آله - روایت کرده و تمامی شیعه و سنی به آن قایل شده و بیضاوی در تفسیر خود ذکر کرده، و صاحب کشف در کشف نقاب حجاب از معنی آن [۱۰] شرحی نوشته و زمخشری در بیان آن همتی گماشته و آن اینست که «**خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنَ النُّورِ وَ خُلِقَ الْجِنُّ مِنْ مَارِجٍ مِنَ نَارٍ**»؛ یعنی خلق شده ملائکه از نور، و جن از مارچ نار که شراره آتش باشد.

ثانیاً: فقرات نهج البلاغه است که امام وحید در خطبه توحید در مقام حصر اقسام ملائکه هر قسمی را به وصفی شارح آمده‌اند، چنانچه فرموده‌اند: «**وَ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ**»؛ یعنی بعضی از ایشان همیشه در سجود می‌باشند و به رکوع نمی‌روند.

«**وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ**»؛ یعنی برخی پیوسته در رکوع می‌باشند و راست نمی‌شوند.

«**وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايَلُونَ**»؛ و طایفه‌ای صف کشنده‌اند و از جای خود زایل نمی‌شوند.

«**وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ**» [۱۱] گروهی تسبیح و تقدیس کننده‌اند، کند و خسته نمی‌شوند.

«**لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعَيْونِ**»؛ فرو نمی‌گیرد ایشان را خواب چشم‌ها.

«**وَ لَأَسْهَوُ الْعُقُولِ**»؛ فرا نمی‌گیرد ایشان را سهو عقل‌ها.

«**وَ لَا فَتْرَةَ الْأَبْدَانِ**»؛ فرا نمی‌گیرد ایشان را سستی بدن‌ها.

«**وَ لَا غَفْلَةَ النَّسِيَانِ**»^۳ فرا نمی‌گیرد ایشان را غفلت فراموشی، تا آخر خطبه بلاغت بنیان، به هیچ عنوانی از شیطان فرموده‌اند.

اگر آن بی‌ایمان، راهی در حقیقت آن سلسله جلیله ایشان می‌داشت، امیرمؤمنان که مقنن قانون معانی و بیان‌ست و در مقام ذکر و تفصیل تمامی اقسام ملائکه، قدم از جاده تبیان احوال آن ضلالت بنیان بیرون نمی‌گذاشت [۱۲] و حال آنکه تأخیر بیان از وقت حاجت، غیر فایده است، کما قرر فی علم الاصول.

ثالثاً: حدیثی است که جمیل بن دراج از جناب امام ناطق، جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - سؤال کرد که آیا شیطان از ملائکه است یا از جن؟

حضرت فرمودند که: ملائکه گمان می‌کردند که شیطان از ایشان است، ولیکن خداوند عالمیان به علم

۱. کشف، ۵۰.

۲. حجر، ۳۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۴۲.

ازلی می‌دانست که از ایشان نیست، پس چون او را امر کرد به سجده آدم - علیه السلام - صادر شد از او آنچه صادر شد.^۱

دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند که شیطان از ملائکه بود یا متولی امری در آسمان بود؟ حضرت فرمودند که: از ملائکه نبود، ولیکن ملائکه گمان می‌کردند [۱۲] که از ایشان است و خدا می‌دانست که از ایشان نیست و هیچ امری از امور آسمان را متولی نبود و او را کرامتی نبود.^۲ باز در علل از آن حضرت مروی است اینکه: روزی داخل شد ابوحنیفه بر آن جناب. پس فرمود از برای او: یا باحنیفه! «بلغنی انک تقیس»؛ رسید به من که تو قیاس می‌کنی؟ قال نعم؛ عرض کرد: بلی من قیاس می‌کنم.

«قال: لا تقس، فان اول من قاس ابلیس»؛ حضرت فرمود: قیاس مکن. به درستی اول کسی که قیاس کرد، ابلیس بود در هنگامی که گفت: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** پس قیاس کرد در میانه آتش و خاک «ولو قاس نورية آدم بنورية النار عرف فضل ما بين النورين [۱۲] و صفاء احدهما على الآخر»؛ یعنی: هر گاه قیاس می‌کرد شیطان نوریت آدم را به نوریت آتش، شناخته می‌شد زیادتى میان دو نور و صفا و روشنی یکی از آنها بر دیگری.^۳

امثال این احادیث بسیار است. پس به واسطه نقل، به ثبوت پیوست که ملائکه و شیطان دو حقیقت می‌باشند و آنگهی دو حقیقت متضاده. بلی تفاوت از زمین تا آسمانست و به توسط عقل هم دلیل بر مخالفت آن دو حقیقت می‌توان اقامه نمود. چون در کریمه **لَمَّا خَلَقْتَ بِيَدِي**^۴ در تفسیر یدی اختلاف واقع شده، بعضی رفته‌اند به این که مراد از یدی یعنی بدون واسطه توسط پدر و مادر خلقت شده. در انوار ذکر رفته به آنکه [۱۳] تنبیه است بر مزید قدرت بر آفرینش آدم و در برخی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است.

بالجمله، جمله تفاسیر خالی از نقصی نیست. پس اگر حمل به مرحلتین تنزیه و تشبیه شود، به نظر اقرب می‌نماید و یا آنکه مراد صفتین لطف و قهر است، چه آن دو صفت شامل جمیع صفات الهی می‌باشند، زیرا که هیچ صفتی از لطف و قهر بیرون نیست، بعضی جلالیه‌اند برخی جمالیه؛ **تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**^۵ و هیچ مخلوقی نباشد، مگر اینکه مظهر یکی از این دو صفت باشد، چنانچه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر، در این صورت یک حقیقت، مصدر [۱۳] دو کیفیت ضد آید، عقلاً محال می‌نماید. دیگر اگر شیطان اول حال نور باشد و از عالم علوی، و بعد نار شود و در عالم سفلی قرار یابد انقلاب حقیقت و ماهیت لازم آید و محققین ثابت کرده‌اند که نور و نار دو حقیقت می‌باشند، و انقلاب، مستلزم سدّ

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۴.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۷۴.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۶.

۴. ص، ۷۵.

۵. الرحمن، ۷۸.

باب صانع است و محال است؛ چنانچه در علوم حکمیّه مقرر است و از اینجاست بیضاوی - که خصم است - انقلاب را تأویل به کون و فساد کرده، و فساد آن بر ذی فن ظاهر است. بر این مطلب دلایل عقلی و براهین حکمی هست. نظر به تنگی وقت فرصت تحریر نیست. به این رساله موجزه اقتصار شد.

منابع و مأخذ

کتابها

۱. آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
۲. آزاد کشمیری، محمد علی، نجوم السماء فی تراجم العلماء، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقا و ...، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۵. استادی، رضا، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۹۶ق.
۶. اسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنه، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۷. اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، چاپ دوم، ۱۳۵۰.
۸. اعتماد السلطنه - محبوبی اردکانی، حسین، المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران)، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۹. امین، سید حسن، مستدرکات اعیان الشیعه، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۸ق.
۱۰. انوار، سید عبدالله، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران، تهران، کتابخانه ملی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۱۱. برقی، ابوجعفر احمد بن محمد، محاسن، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۲. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، تحقیق مدرسه امام مهدی (ع)، قم، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
۱۳. تنکابنی، محمد بن سلیمان، قصص العلماء، تصحیح محمدرضا بزرگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۴. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الاضواء طبع سوم، ۱۴۰۳ق.
۱۵. تهرانی، آقا بزرگ، کرام البرره فی القرن الثالث بعد العشره، تعلیقات سید عبد العزیز طباطبائی، مشهد، دار المرتضی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۶. ثقة الاسلام تبریزی، علی بن موسی، مرآة الکتب، تحقیق محمد علی حائری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۷. حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران،

- امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۱۸. حافظیان بابلی، ابوالفضل، نسخه پژوهی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۹. حبیب آبادی، معلم، مکارم الآثار، تحقیق سید محمد علی روضاتی، اصفهان، اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان، ۱۳۹۶ق.
۲۰. حسینی اشکوری، سید احمد، تراجم الرجال، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۴ق.
۲۱. حسینی فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۲۲. دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۲۳. ذهبی شیرازی، ابوالقاسم، قوائم الانوار و طوابع الاسرار، چاپ سنگی، تبریز، ۱۳۱۰.
۲۴. ذهبی شیرازی، ابوالقاسم، مجموعه انهار جاریه، شیراز، کتابخانه احمدی، چاپ سوم، ۱۳۷۴ق، شرح خطبه البیان.
۲۵. زرگری نژاد، غلامحسین، سیاست‌نامه‌های قاجاری (رسائل سیاسی)، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۲۶. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
۲۷. سبزواری، ملا هادی، شرح الاسماء الحسنی، قم، کتابخانه بصیرتی، چاپ سنگی، بی تا.
۲۸. شریف رضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
۲۹. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۳۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی، رسائل، قم، کتابفروشی بصیرتی.
۳۱. صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۳۲. صحیفه سجاده، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۳۳. صدر، سید حسن، تکمله امل الآمل، تحقیق حسین علی محفوظ و ...، بیروت، دار المورخ العربی، ۱۴۳۲ق.
۳۴. صدراپی خوئی، علی و حافظیان بابلی، ابوالفضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت الله گلپایگانی (قم)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - مؤسسه فرهنگی پژوهشی الجواد، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۳۵. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۳۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، علل الشرائع، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف اشرف، مکتبه حیدریه، ۱۳۸۵ق.

۳۷. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا*، تهران، جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳۸. صدوقی سه‌ها، منوچهر، *تاریخ حکماء و عرفاء متاخر بر صدر المتألهین*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹.
۳۹. طبرسی، احمد بن علی، *احتجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۴۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *مصباح المتهجد*، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۴۱. طیار مراغی، محمود، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه امام صادق (ع) قزوین*، معاونت تحقیقات و پژوهش حوزه علمیه، ۱۳۷۸.
۴۲. عاملی، سید جواد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۴۳. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی.
۴۴. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۴۵. فیض کاشانی، محمد محسن، *وافی*، تحقیق ضیاء الدین حسینی اصفهانی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۴۶. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر*، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۴۷. قمی، محمد طاهر، *تحفة الاخیار*، بی‌جا، نور، ۱۳۳۶.
۴۸. قمی، میرزا ابوالقاسم، *سه رساله در نقد عرفان*، تصحیح حسین لطیفی، سید علی جبار گلباغی ماسوله، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۴۹. کاشف‌الغطاء، جعفر بن خضر، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۵۱. کمپانی زارع، مهدی، *ابلیس عاشق یا فاسق*، سیری در ابلیس شناسی قرآن و عارفان مسلمان سده‌های دوم تا هشتم، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۰.
۵۲. کیانی، منصور، *تقدیس ساحت رضویه (ع) از دعاوی فرقه ذهبیه*، مشهد، سیمای دوست، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۵۳. الگار، حامد، *دین و دولت در ایران*، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۵۴. *گنجینه بهارستان (حکمت ۲)*، به کوشش علی اوجبی، رساله «الجبر و التفویض (تصحیح ولی سید تاج‌الدین)»، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۵۵. لسان‌الملک سپهر، محمد تقی، *ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۵۶. مازندرانی، محمد صالح، *شرح اصول کافی*، تحقیق ابو الحسن الشعرانی، تصحیح سید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۵۷. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تحقیق سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، بیروت، دار احیاء

- التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۵۸. مجموعه مصنفات (عین الحکمه و تعلیقات) قوام الدین محمد رازی تهرانی، تصحیح علی اوجبی، تهران، حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۵۹. مدرسی طباطبائی، سید حسین، قمیات، نیوجرسی، زاگرس، ۱۳۸۶.
۶۰. مدرسی طباطبائی، سید حسین، مقدمه‌ای بر فقه شیعیه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
۶۱. معصوم عیشاه شیرازی (نایب الصدر)، محمد معصوم، طرائق الحقائق، تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران، کتابخانه سنائی، بی تا.
۶۲. معیر الممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
۶۳. نراقی، مولی احمد، رسائل و مسائل، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی، ۱۳۸۰.
۶۴. نواب تهرانی، میرزا مهدی، دستور الاعتقاد، تصحیح سید علی آل داوود، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۶.
۶۵. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۶۶. هدایت، رضاقلی خان، روضة الصفاى ناصری، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۶۷. یوسف پور، محمد کاظم، نقد صوفی (بررسی انتقادی تاریخ تصوف با تکیه بر اقوال صوفیان تا قرن هفتم هجری)، تهران، روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۰.

نسخ خطی

۱. مجموعه شماره ۱۴۳۶۹ کتابخانه مجلس.
۲. نسخه خطی شماره ۱۱۴۳ کتابخانه مدرسه فیضیه، سؤال و جواب میرزای قمی و ملا علی نوری.
۳. نسخه خطی شماره ۷۹ مجلس سنا، رساله رد تصوف.
۴. نسخه خطی شماره ۸۹۸۵ کتابخانه مجلس، اجازات سید شفتی.
۵. نسخه‌های شماره ۲۶۱۰۵ و ۲۹۲۲۸ آستان قدس رضوی، سؤال و جواب میرزای قمی و ملا علی نوری.

مقالات

۱. ایرج پور، محمد ابراهیم، «بازنگری در عرفان قاجار»، مجله زبان و ادب دانشگاه باهنر کرمان، ۱۳۹۰.
۲. پورجوادی، نصر الله، معارف، دوره ۲، ش ۱، فروردین - تیر ۱۳۶۴.
۳. چراغی، مریم، کتاب ماه دین، ش ۱۳۰ و ۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۷.
۴. حسنی، نرگس، «سیمای ابلیس در آثار عین‌القضات همدانی»، مطالعات عرفانی، ش ۶ پاییز و زمستان ۱۳۸۶.

۵. حیدری، حسین، «سیمای دوگانه ابلیس در آثار حکیم سنایی»، مطالعات عرفانی، ش ۱، تابستان ۱۳۸۴.
۶. داودی مقدم، فریده، «دیدگاه‌های سنایی درباره ابلیس»، دو فصلنامه پژوهش زبان و ادب فارسی، دوره جدید، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۳.
۷. دبیرسیاقی، سید محمد، «عالم ربانی حاج ملا عبدالوهاب قزوینی اولین متولی موقوفات مسجد النبی قزوین»، مجله وقف میراث جاویدان، س ۲، ش ۲، پیاپی ۶ تابستان ۱۳۷۳.
۸. صراطی، نسرین، «عرفان احمد غزالی»، فصلنامه تخصصی عرفان، س ۶ ش ۲۱، پاییز ۸۸.
۹. مجتباتی، فتح‌الله، «مدخل ابلیس در ادب و عرفان»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۹۷، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۰. هاشمی، ماندانا، «سیمای ابلیس در مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب.

